

كَلِمَاتٍ مِنَ اللَّهِ وَمَلَائِكَةٍ وَكِتَابٍ وَرَسُولٍ

لِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَحَسْبُ تَعْنِيفُ شَيْخِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَضْلُ اللَّهِ مُسْتَمْتَعٌ بِهِ

مَعْرِفَةُ الْمَعْرِفَةِ

بِإِتْمَامِ بِنْدَةِ دَرْگَاهِ مَعْبُودِ سُلْطَانِ مَحْمُودِ صُورَتِ انْطِبَاعِ بَدِيرِ فِت

المطبع مطبع العجائب مدراس ۱۲۸۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال مولانا الصدر الاعظم الامام المعظم هف الاكابر والام
منبع الجود والكرم العالم الكبير البارع المجتهد التحرير
علم الهدى علام التورم قطب الاوليا وارث الانبيا
صدر الشريعة السنية فامع البدع امك الكلام في الا
سلطان العلياء والمفسر بزمك المشايخ والمحدثين
شهاب الحق والدين نبي الاسلام والمسلمين مبين المعاني
نعمان الثابرهان الحقائق بحساب الدقائق ابو عبد الله فضلا
بن الامام السعيد المرجوم المغفور تاج الدين ابو سعيد الحسن
بن الحسين بن يوسف التورم نشي سدا الله اركان الشريعة
بعلود رجته وقوض خيام اهل البدع لسهوه مهتة
شعر ، وايدده الله بغفرانه ، واسكنه بحبوحه جنانه
اللهم انانمك حمدك حمد يلىق بكبير يانك ونصلي على محمد
صفوة اصفياك وخاتم انبياك وعلى اله وصحبه اجمعين

قول قال مولانا

تین دیبہ تلمذت برید پادشاہ و قاعدہ
استاد پیرہ یاب پشور کا ایک از نسو مصنف
از جانب خود مشغول توفیق و توصیفات
برکت بی بی نوید ترمذی اشیا بکلفت مولانا
صدر اعظم امام بزرگ پناہ بزرگان و اساتذ
چشمه چشمش و کرم عالم بزرگ و پیر بزرگ
والشہد نشان باریت پیک و اندہ عظیم
قطب اولیا وارث انبیا صدر الشریعہ زکریا
کنندہ سنت کرندہ بعثت ملک الکلام
فوالا نام سلطان علما و مفسرین پادشاہ شہ
و محذین کہ لقب پادشہ شهاب الحق الدیر
و ذات مبارکش شیخ الاسلام و السلام
بیان کنندہ معا ابو ضیفہ پانی روشن
حقیقت باطل سازندہ بارگاہ گیت جناب
صروح ابو عبد اللہ و امم مقدس و فضل اللہ
بن امام السعید المرجوم المغفور تاج الدین
ابو سعید حسن بن حسین بن یوسف التورم

بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَعَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ
وَأَعِزَّنَا بِمَوْلَانَا
السَّيِّدِ الْأَعْمَرِ
السُّدْرِيِّ الْأَعْمَرِ
السُّدْرِيِّ الْأَعْمَرِ
السُّدْرِيِّ الْأَعْمَرِ



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا خداوندی که مبارزان میدان فصاحت را در وصف و مجال عبارت
 تنگ سابقان عرضه معرفت را در تعریف و با اشارت لنگ نهایت
 عقول را در بدایت معرفت او جز بحیر و تلاشی لیلی فی بصیرت صاحب
 نظران را در ترجمه انوار عظمت او جز تعامی و تخاشی سبیلی نه ظواهر شاید در ظاهر
 او باطن و باطن او باطن در باطنیت او ظاهر جمله او این در اولیت او آخر در آخر
 در آخریت او اول جمیع ازال در اولیت او حادث و جمله آباد را ابدیت
 او و ارت فصل فی الجمله هر چه در عقل و فهم و وهم و تواسر و قیاس آید ذات
 خداوند سبحان از ان منزله و مقدس است فصل حمد جز او را نه سزد و ثنا جز او را
 نه زید و حمد و ثنا که او در خورا و هم او تواند گفت و وصف او چنانکه هست
 او تواند کرد و عقل بر او فزیده حکم تواند کرد و اندیشه از عالم عقل خود خبر تواند داد
 و عقل در پیر تو سبحات جلال او پیروخته است و اندیشه در سپر پرده قدس او
 دیده بر دوخته عقل که نمی راه یافت بهدایت او یا و اندیشه که از حق خبر داد
 بتعنا و مکرمت او داد بفضل او بود که جان بشنا او بینا شد بخود او بود که دل

۱۰ مبارزان
 ۱۱ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۱۲ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۱۳ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۱۴ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۱۵ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۱۶ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۱۷ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۱۸ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۱۹ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۲۰ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۲۱ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۲۲ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۲۳ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۲۴ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۲۵ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۲۶ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۲۷ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۲۸ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۲۹ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۳۰ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۳۱ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۳۲ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۳۳ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۳۴ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۳۵ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۳۶ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۳۷ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۳۸ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۳۹ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۴۰ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۴۱ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۴۲ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۴۳ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۴۴ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۴۵ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۴۶ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۴۷ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۴۸ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۴۹ کشته شدن و نیز زبان شدن
 ۵۰ کشته شدن و نیز زبان شدن

افتد مقرر بقانون کتاب و سنت و موسسن بر قاعدہ قرن اول کہ عالمان رسوخ
 و سلف صامح مہت اندویسج و سیت از طریق علم بحضرت حق تعالیٰ بہتر ازیر
 ندانست چہ درین صلاح عالم و عالمیان است نسبت اعتقاد درست با دیگر
 معاملات کہ بندہ با خدا خود میکند نسبت جانست با کالبد چنانکہ کالبدیکہ با جا
 پیوستگی ندارد بی حاصل است عملی کہ با اعتقاد درست پیوستگی ندارد دنیا پرست
 و ہرقتہ کہ در سلام ظاہر شد و ہر افتیکہ بمسلمانان راہ یا ہمہ از شومی اعتقاد ہای
 بد بود خود باشد من ذلک و این کتاب تحفہ مظفری المعتقد فی المعتقد
 نام کردہ شد و ساس این کتاب برستہ باب نہاد و ہر بابی از ان مشتمل بر دہ فصہ
باب اول در ایمان بخدای عزوجل باب دوم در ایمان بفرشتگان
 و کتابہا و غیرہ ان باب سوم در دیگر مسایل اعتقادی بر موجب کتاب
 و سنت اجماع است و از روای و رویت و تدبیر چنان خواست کہ این کتاب
 از طرف سلطنت مستند باشد و باسم صاحب دولتی معنون گرد و تا او
 ان در ولہا عوام کہ بوازع سلطانی مفسر اند افزون تر باشد و حظ ان در دیدہ
 کہ در علم نفاذی ندارد حکم تقلید بزرگتر ازین وجہ انرا بندہ کرندہ برگزیدہ خدای
 پیاد شاهی نقیہ صالحی ملوک و سلاطین اسلام بادشاہ نیاز مند دین پرور
 رحم دل درویش نواز سلف سلطان انابک بو بکر بن سعد زنگی کہ ہموارہ در نظر
 و کتف خدا باد معنون گردانید و بدعا دولتش معطر و بیسج حق گذاری در جنب

در کار و حاجت
 صحیح سیر کردہ
 مستند از استاد
 پشت باز نہادون
 بسوی خیر
 منتہی الارباب
 معنون
 عنوان کردہ شدہ
 عنوان بالضم نہاد
 و شان و دیدہ
 و سر نامہ
 و از ان پرہیز
 و سلاطین
 متخصم اسورات ان
 منتہی الارباب
 معنون
 محتاج و ارزو مند
 و تقاضا کردہ
 منتہی الارباب
 سلطان جہانگیر
 سلطان جہانگیر
 سلطان جہانگیر
 سلطان جہانگیر
 سلطان جہانگیر

تیسرا حصہ
 اولیٰ باب
 ۵
 سلطان جہانگیر

رعایت حسان تمام تر ازین خدمت ندانست چه در آن یار بعد از صلاح مملکت
 تمهید عقیدت طریق بود که بعد بر کلبان طایر است که این پادشاه دولتشن پادشاهی بود
 و هرگز نام هیچ زندیق نتواند شنید و روین هیچ صاحب بد نتواند دید و طریقه
 این خاندان که پائیده و پیوسته باد همواره بر همین بوده است امید هست که چنانچه
 حق تعالی بکفایت رعایت دماغ و فروع مسلمانان را از شر دشمن نگاراشت
 دل در دین علما عوام ساده دل را بحکایت و سیاست و از شر بد اعتقادان نگاراد
 و این رابطه را در فرزند وی شاهزاده ملوک سلام ولی العهد سلاطین عالم ضار و
 صفا نظر خیر مبارک طلعت ابو شجاع سعد که در کوفه خدا باد متین و مستحکم
 گردانید و حقیقت آنست که معظم نظر در ترتیب این کتاب خود بر خدمت وی بود
 اگر چه وظیفه خدمت این در ویش در خاندان آل سلغره که ما و گاه دین و دولت باد
 دعا بود خواست تا نیز از بضاعت مختصر خود در علم تحفه که شایسته جناب علی بود
 و فایده آن بر صفحات این دولت ظاهر ساخته کنز تا وی بدان منتفع شود و از نفع
 دیگران بدان ایام دولت ویر نصیبی باشد و هر چند از طریق دانش درین عهد دولت
 چون و کبسی بودند اما چون در طلب صلاح دین و دولت این خاندان افزون تر
 از همه بود درین خدمت مسارعت نمود و کار از بهمت و نیت میروند از بسا
 بضای این تحفه مظفر را نام المعتد فی المعتقد کرده شد امید که
 بیمن دولت و و صدق نیت این در ویش برضا خدایتعالی مقرون گردد و بر ایام

زندیق

بدین اسم

زندیق و پادشاهی

زندیق و پادشاهی

زندیق

زندیق

زندیق

زندیق

زندیق

زندیق

زندیق

زندیق

زندیق

زندیق

زندیق

زندیق

زندیق

دولت و نجیبته و میمون و نفع اهل آن ممالک بلکه عموم ممالک فارسی
 زبانان موفور و مکمل و برکات آن بایام همایون عاید **باب اول** در ایما
 ن خدا عزوجل و این مثل است برده فصل اول در معنی لفظ ایمان فصل
 دوم در آن چه واجب است شناختن فریدگار عالم فصل سوم در آنچه آفریده
 عالم قدیم است و پانیده و بهیمنتا فصل چهارم در اثبات صفات حق جل و
 علا فصل پنجم در آنچه می باید شناخت از علم اسما و صفات حق جل و علا فصل ششم
 در مرتب صفات وقسام مشکلات و متشابهات فصل هفتم در آنچه کلام خدا ^{یتعالی}
 ناآفریده است و قرآن کلام الله تعالی است فصل هشتم در رویت خدا ^{یتعالی}
 و عزوجل و تقدیر فصل نهم در ایمان بقضا و قدر و بیان ارادت و مشیت
 فصل دهم در شرح کلمه شهادت و بیان تنزیه در توحید **باب دوم**
 در ایمان به فرشتگان و کتابها و پیغمبران و آنچه بعد از مرگ است از احوال آنجهان
 و این باب نیز مثل است برده فصل اول در معنی نبوت و اثبات آن و فرق
 میان نبوت و رسالت فصل دوم در ایمان به پیغمبران و بیان آنچه دانستن آن مهم
 است از خصایص و مراتب ایشان فصل سوم در ذکر رسالت خاتم الانبیا و
 بیان معجزات او فصل چهارم در شرح ایمان بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و بیان آنچه دانستن آن مهم است از منزلت ایمان بر رسول علیه السلام فصل پنجم
 در ایمان به ملائکه خدا ^{یتعالی} فصل ششم در ایمان بکتابها ^{یتعالی} فصل هفتم

در ایمان بر روز باز پسین از دنیا فصل هشتم در ایمان بعبث بعد از مرک فصل نهم
 در ایمان بدانچه واجب است از احوال انجمن و ذکر بر ترتیب فصل دهم در ایمان
 به شرط ساعت و بیان آن **باب سوم** در بیان دیگر مسایل اعتقاد
 بر آنچه تقض کتاب و سنت و جماعت است و این باب نیز مشتمل بر ده فصل
 فصل اول در وجوب امامت فصل دوم در شرایط امامت فصل سوم در
 آنچه امام بحق بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 بود فصل چهارم در مراتب صحابه رضی الله عنهم و توقیر ایشان فصل پنجم در حکم
 فرق امت و بیان آنکه بنده به گناه کافر نشود و بیان بدعتیکه موجب کفر بود
 فصل ششم در بیان حکم گناه کاران است فصل هفتم در بیان جواب چند مسأله
 از بدعتها معتزله که دانستن آن از آنهاست فصل هشتم در جواز نسخ و اثبات
 آن چند مسأله از مبتدعات روافض فصل نهم در مسئله روح و بیان آنچه از توابع
 آنست فصل دهم در ایراد چند مسأله که بعضی از اهل حق نیز در آن اختلاف کرده
اندر باب اول در ایمان که لغز و جل و این مشتمل بر ده فصل است فصل
 اول در معنی ایمان - معنی لفظ ایمان تصدیق است و تصدیق بر است
 داشتن و باور داشتن است کسی را در آنچه گوید و لفظ ایمان از امن گرفته
 اند که ضد خوف است و معینش اطمینان است و بیان این سخن آنست که چون
 خبر دهنده کسی را از چیزی خبر دهد و آنکس آن خبر را بحقیقت نداند لابد متردد با

در حدیث شریف وارد است که هر کس در این دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد
 و در حدیث دیگر آمده است که هر کس در دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد
 و در حدیث دیگر آمده است که هر کس در دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد
 و در حدیث دیگر آمده است که هر کس در دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد

و بدان محتاج است یاد کرده میشود انشاء الله تعالی و تقدس فصل دوم در آنچه
 واجب است از شناختن آفریدگار عالم اول چیزی که واجب میشود بررسی آنست که از خدا
 بجا خطاب است در امر و نهی آنست که بداند که عالم را بجملی آفریدگاری هست
 و آن یک خداست جل و علا و عالم نامی است مرا چیزی را که جز خدا عز و جل است
 اکنون بدانکه بیشتر عوام مسلمانان آنانند که ما در آن و پدران ایشان از مسلمانانی
 زانیده اند و پرورده و کلمه توحید در زبان ایشان نخاده و تعلیم و تربیت
 کرده و بسمع ایشان رسانیده که خدای یکی است و قدیم است و هیچ چیز مانند
 ندارد و هر چه جز اوست آفریده اوست و اهل دین خود را بر شهادت و زکوة و زهد
 و حج و بانگ و نماز و قرآن خواندن علم حلال و حرام آموختن یافته اند تقلید
 ازین جهت دوستی دین حق در دل ایشان شیرین گشته است و آنرا حق دانستند
 معتقد ایشان شده و بهتر ازین آنکه خبر نبوت پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 و نشانهها صدق و از معجزات او و غیر آن سپاسی زمان بزمان بی شک با ایشان
 رسیده است و درستی نبوت او در دل ایشان ثابت شده و دانسته اند که بتوحید
 و طاعت خداست دعوت میکرد بدین حجت راستی و درستی این دین عقیده ایشان
 گشته است و ایمان این قوم درست است و پسندیده اما قاطعتر ازین آنست
 که جهل کنند که این معانی از نظر و اندیشه نوعی از دلیل پیش ایشان روشن شود
 تا بنیاد دین ایشان استوار تر باشد و اما برای آنچه خداست تعالی در قرآن یاد کرده است

که حق تعالی در این دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد
 و در حدیث دیگر آمده است که هر کس در دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد
 و در حدیث دیگر آمده است که هر کس در دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد
 و در حدیث دیگر آمده است که هر کس در دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد
 و در حدیث دیگر آمده است که هر کس در دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد
 و در حدیث دیگر آمده است که هر کس در دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد
 و در حدیث دیگر آمده است که هر کس در دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد
 و در حدیث دیگر آمده است که هر کس در دنیا با حق تعالی بیگانه شود در آخرت با او بیگانه خواهد شد

زیر که وی بدان در بر علم نمیدارد و کلانش
 مورد بخت نمیتواند که در خصوص توحید
 مستقله خویش را در اختیار آن عقیده
 الهی بگیرد و در خلاص منزل او
 بوده برود و العباد با الله العباد
 الاطاعت و در فایده بخت از
 ظهور فی النار نمیخشند درجه
 سیوم که از درجه دوم بالاتر
 است مشابه است یعنی
 صد و کل اموات از الله
 تعالی میسند و طیب و جود

و در این جهت از صنایع حکمت
و در این جهت از صنایع حکمت
و در این جهت از صنایع حکمت

روشن است که انچه محدث است و مدبر و مسخر و آفریده بی آفریدگار نتواند بودن
و فروتر از آسمان بر رابینند که بر آب گرانبار شده و باد آنرا میراند و جمع می کند
و متفرق میکند و آبی که از فرومی آید سبب حیات آدمیان و حیوانات
میشود و زمین نامرده بدان زنده میگردد و گاه باشد که آب بسیار از آن
ببارد و بسیار باشد که قطره از آن نچکد و باشد که اقلیم را فرو گیرد و بموضع بنا
و بعد بموضع دیگر بارد و باد مارا باند و وقتی در غایت حرکت و اضطراب
و وقتی در غایت سکون و گاه از جانب شمال و گاه از طرف جنوب و گاه
از شرق و گاه از غرب و گاه از هر یک ازین جوانب بایل و هیچ یکی از آن هم
که بر شمر داریم اختیاری ندارد و گردیدن آن مبدم در جاهای مختلف دلیلها
بر آنکه اینها بتدبیر صانع عالم قادر حکیم است که بر حسب حکمت در آن تصرف
میکند و چون در زمین نظر کنند و صفات آن مختلف بینند اجزای آن بهم
در پیوسته بعضی نرم و بعضی درشت و پخیزی سخت و چیزی سست و چیزی
نشیب و چیزی فراز و چپ در زمین بر و مند و چندی شوره زمین و الوال
آن مختلف و معدنها و نبات و ثمرات آن مختلف تا بر یک شاخ دو میوه یا فستق
شود و هم طعم مختلف هم لون و عجب تر آنکه بر یک شاخ گیاه تر چند آنکه سر انگشتی
جای نباشد هم مایه در یافت شود و هم مایه در مان باشد و جزوی از آن در غایت
حرارت باشد و جزوی در غایت برودت و این را نباشد که بخاصیت

تصور ما
یعقلان
گر روی را که خدا
دارند و نظر
تا من موجود است
که از کفار و مشرک
گفتند که صید و
تصفت است

دایم و بی پایان
و این هم موجود است
کلامی که حکم ما را است
غی و آنرا کرد و
محمد صلی الله علیه و
آله و سلم می گوید
که یک دنیا
دارم و کار همه
عالم می سازد و اگر
بدین سخن چیزی بیاید
مکنایه با اوست

و در این جهت از صنایع حکمت
و در این جهت از صنایع حکمت
و در این جهت از صنایع حکمت

بی ابتدا و آخرت بی انتها و قادر است علی الاطلاق و هیچ چیز برودشوار نشود
 و قدرت او در غایت کمال است و همه صفات او همچنین است و آنچه گفته شد در
 صفات حجت است بر منکران صفات ایشان در گروه اندکی فلاسفه و دیگری
 فلاسفه لعنهم الله خدای راجل جلاله صفات نکونید و کونید حقیقی است و از صفات
 نکتز لازم آید یعنی بسیار شدن و روشن است که صانع بی حیات و بی علم و بی قدرت
 و بی ارادت و بی اختیار نتواند بودن چنانکه گفته شد و هم از دعوی ایشان بر شیا
 حجتی دیگر است و آن حجت آنست که گوئیم شما حق راجل جلاله میگوئید که صانع است
 و میگوئید که حکیم است و میگوئید که هیچ بر او پوشیده نماند و میگوئید که هیچ بروی
 متمنع نشود و از هر یکی از این معنی می شود که از آن دیگر دانسته نمی شود و درین
 شبهت باطل که شما است هیچ فرقی نیست میان این صفات که شما بدان
 معترف شدید و میان صفات دیگر که ما میگوئیم چون سميع و بصیر و مستکرم و هر چه ازین
 لازم می آید از آنچه شما معترف آیدیم لازم آید و معتزله خدای راجل جلاله می گویند
 و نفی حیات کنند و عالم کونید و نفی علم کنند و مذہب اهل سنت و جماعت
 آنست که آفریدگار عالم حی است بحیات و عالم است بعلم و قادر است بقدرت
 و سميع است بسميع و بصیر است بصیر و مستکرم است بمستکرم و همچنین در دیگر صفات
 و آنچه بر فلاسفه حجت است بر معتزله حجت است زیرا که ایشان نیز بشبهت
 فلاسفه گمراه شده اند و بیرون از قرآن که حجتهاست در آنچه حجت عالی بخود

و زعموا ان صفات عین ذات بمعنی ان
 ذاتیسی باعتبار التعلق بالعلومات
 عالم و بالمقدورات قادر الی غیر
 ذالک فلا یلزم تکرر فی الذات ولا
 تعدد فی القدماء و الوجبات و الجواب
 ما سبق من ان السجیل تعدد الذات القدر
 و یو غیر لازم و یلزم کون العلم مثلاً قدر
 حیوة و عالم و حی و قادر و صانع
 للعالم و محبوا بالتخیل
 و کون الواجب غیر
 قائم بذاته لک غیر ذالک من المحال
 شکی عقاید نفسی یعنی فلاسفه معتزله
 صفات آری اندوز علم میکنند که صفات
 عین ذاتیسی یعنی ذات و تعالی باعتبار
 تعلق بعلومات عالم نامیده می شود باعتبار
 تعدد مقتدرات سیمی و قادر است در ذات
 عالم و بالقدرة و بالعلم مثلاً قدر
 و یو غیر لازم و یلزم کون العلم مثلاً قدر
 حیوة و عالم و حی و قادر و صانع
 للعالم و محبوا بالتخیل

و زعموا ان صفات عین ذات بمعنی ان
 ذاتیسی باعتبار التعلق بالعلومات
 عالم و بالمقدورات قادر الی غیر
 ذالک فلا یلزم تکرر فی الذات ولا
 تعدد فی القدماء و الوجبات و الجواب
 ما سبق من ان السجیل تعدد الذات القدر
 و یو غیر لازم و یلزم کون العلم مثلاً قدر
 حیوة و عالم و حی و قادر و صانع
 للعالم و محبوا بالتخیل

که صفت قدیم محدث باشد و آنچه بجدت قایم باشد محدث باشد و دیگر آنکه اهل
 شرک خدای را عز و جل به چیزها ناسر که بروی روانیت وصف کرده اند و اگر او را
 به صفت کردن وصف کنندگان موصوف دانند آن ناسر اما را صفت او گفته
 باشد **فقال الله عما يقول الظالمون علواً کبیراً** و چون دانستند
 که خدایتعا موصوف است به صفت خویش و مسمی بنام خویش نه بوصف
 و تسمیه خلق نباید دانست که هیچ راه نیست بدانستن اسما و صفات خدایتعالی الا
 از کتاب خدایتعالی یا از آنچه از پیغمبر مرسل صلی الله علیه و آله و سلم نخبه درست بار سیده
 چنانکه با وجود این خبر خدا را کسی که از قبول نکند منقطع باشد زیرا که آفریده از خود راه
 به صفات آفریدگار تواند برد و بعضی و قیاس در آن تصرف نتواند کرد و چون این نسبت
 شد باید که در اسما و صفات خدایتعالی آنچه در قرآن است و در خبر درست که علماء است
 آنرا درست داشته اند در نگردد و به لفظی دیگر باز نگوید و اگر چه معنی آن به یکدیگر نزدیک
 باشد معرفت بچا علم بر خدایتعالی اطلاق نتوان کرد و عشق بچا محبت نتوان گفت
 سخا بچا جو نتوان گفت زیرا که این الفاظ در صفات شنیده نشده از کتاب و نه از
 سنت و اگر کسی برین دلیری کند کمینه احوال و آن باشد که به بدعت و ضلالت
 منسوب گردد و ازین جمله است که بدانند که صفات خدایتعالی ز عین او است نه غیر او
 یعنی نه او نه جز او زیرا که صفت موصوف نباشد و موصوف صفت نباشد و اگر کسی
 گوید من صفت خدای را می پرستم باطل گفته باشد و همچنین اگر گوید معبود من جیاست

اینکه در این کتاب
 صفات و تکیه بری مثل اثبات حدود
 عین ذات و نیست غیر ذات از جهت
 نشود و غیر این باشد صفات ثابت
 باید که در عین باشد که اگر غیر باشد
 قیاس بکار و خدایتعالی را که
 به صفات موجود
 نبوده است و اگر غیر بودی بایستی
 که جائز الانفکاک بودی و صفات
 حق سبحانه و تعالی متمتع است انفکاک
 عقاید زنی
 او از ذات شرح یافت
 صفات خدایتعالی ز عین جبر
 و نه غیر ذات چنانچه اعاب بسم الله الرحمن الرحیم
 و نه غیر است و نه غیر او زیرا که
 که نه عین بسم الله غیر اعاب
 خواندن القاطبهای بسم الله خواندن
 مطلق است نباید و نیز خواندن
 اعاب بسم الله غیر اعاب
 او بر کز و است نشود

و علم و قدرت آن نیز نشاید بلکه گوید معبود من حی است و حیات صفت او و عالم
 است و علم صفت او و قادر است و قدرت صفت او و اگر در عالم گوید یا حیات
 یا علم باطل گفته باشد پس درست شد که صفات نه او است و اما آنکه غیر او هم
 نیست زیرا که غیرت بر خدا و بر صفات او و نیست از بهر آنکه غیرت در دو چیز
 گویند که فنیایی از آن با بقای آن دیگر و با باشد یا عدم یکی از آن با وجود آن دیگر
 رو باشد و این معنی بر خدا و بر صفات او و نباشد و ازینجهل آنست که
 بدانند که هیچ صفتی از صفات خداست غیر آن دیگر نیست از برای آن معنی که
 پیش ازین گفته شد و همان صفت نیست زیرا که دو صفت یکی نباشد قدرت
 تقضای مقدور کننده تقاضا معلوم و علم تقاضای معلوم کننده تقاضای
 مقدور پس دانسته شد که هیچ صفتی عین از صفات دیگر نیست و غیر آن هم
 نیست و نشاید گفتن که صفات حق تعالی متغایر است یا متمثل یا متجانس
 یا متضاد زیرا که این اشیاء محذرات است و صفات خداست تعالی محذرت
 نیست تا احوال محذرات بر آن رو باشد و این معنی بر خدا و بر صفات
 او و نباشد و ازینجهل آنست که بدانند که حق تعالی را نام خالق بود و راز را
 و بدان موصوف بود و مخلوق نه و رازق بود و مرزوق نه چنانکه رت بود
 و مبروب نه آن آفریدگان باشند که ایشانرا پیش از فعل فاعل نگویند و بر خدا
 قدیم صفتی نور و نباشد و دراز لیت فرقی نیست میان صفات ذات

اگر گفته شود که صفات
 حق تعالی همه یک صفت است یا هر یک
 علیحدگی گویم اختلاف است لیکن اصح
 همه یک صفت است در حقیقت
 در معنی آید تحت عدوت اگر گوید حیوة
 و قدره دو چیز اندیاد و عدو یا انسان
 یا غیر آن کافر شود اما باعتبار تاثیر و سبب
 معدوم اند تا اگر صفتی از کار کند
 یا اقراید که کرد و نقل از فتاوی
 این سخن را
 و این که هر
 سخن ازین دو
 صفت ضد و مناقض
 پس صفات عین
 و سخطه عین صفات
 که صفای حق تعالی
 و نه غل از و نه زوال
 اوروانه و نه زوال صفات
 نقل از فتاوی برهنه

وصفات فعل حق تعالی و تقدس همچنانکه خود در الصفات ذات مدح کرده و گفت
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ خود در الصفات
 فعل مدح کرده و گفت هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ و اینجا درست
 شد که وصف او بصفات فعل مدح است و اگر بر آفریدن خلق مستوجب این مدح
 اکتفی محتاج بود بخلق و احتیاج نشان حدوث است نه نشان قدم و نیز اگر روادار
 که این صفات به آفریدن خلق بود رواداشته باشد که پیش ازین مستوجب آن
 مدح نبود و این نقص باشد تعالی اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ و چون گویند که خالق نبود
 و باز خالق بود این بدل صفات باشد و تغیر زوال و این بر ضد اعز و جل و صفات او
 روانیست و آفریدن همیشه صفت او بود اگر چه آفریده نبود و تا صفت آفریدن
 نباشد آفریده چگونه موجود شود آن آفریدگانند که ایشانرا پیش از فعل فاعل نگویند
 زیرا که قدرت ایشان مبدا در ایشان آفرین می شود و پیش از فعل ایشانرا
 قدرت فعل نیست و حق تعالی همه صفات قدیم است اگر نمی آفرید در ازل قدرت
 آفریدن داشت پس ازین معنی خالق توانا نام قدیم وی بود و خلق از بهر این نام مخلوق
 آمدند نه وی از بهر ایشان خالق توانا و اگر آنچه می تواند نگویند هم توانا باشد و کردن
 شرط توانائی نیست و حق تعالی چون بر آفریدن و روزی دادن و آمرزیدن توانا بود
 و خالق و رزق و غفور بود و جوید مخلوق و مرزوق و مغفور شرط نه و ازین جمله
 آنست که بدانند که ترتیب در صفات خدا تعالی روانیست یعنی هیچ صفتی از آن

خدا تعالی را
 پرستش اوست هیچ معبود نیست
 در بر او و بگویم خالق را و که است خلق عبادت
 او را ثابت است زنده پیش از همه زنده
 و زنده بعد از فنا ایست از همه زنده
 ذات و صفات یا قائم یا پاینده در
 مخلوقات بر تفکیک حسینی و حفظ
 شفا بخوان از اوست بینا با اول عالم
 است هو الله
 الخالق اوست تقدیر
 خدای آفریننده یعنی تقدر
 کننده خلق رزق و شیت و
 مقتضای حکمت البیان
 آفریدگار یعنی خدای آفریننده اعیان
 و آفرنده از عدم بوجود
 بخشنده صورت مخلوقات
 حسینی

بند و یا کتبت خدا تعالی از آن

باید خواند و در این کتاب از اسم او
 میگویند که یکتا است و بی نظیر و
 مثل شریف و عالم و بی نظیر و
 و اسود و بیض و یکتا و بی نظیر
 و سیاه و سفید که در این صفات
 او در این کتاب آمده است که قصد تحقیق
 یا با اسماء شریفه او باید خواند که توفیق
 بیان وارد است یا بصفتی بیاید
 که معنی نقص نباشد پس
 بلکه شریف و عظیم باشد پس
 گفت یا خالق القدره و الخالق
 است آفریننده بوزنیا و خوبا و بوزنیا
 خالق العالم توان گرفت با بیکه بوزنیا
 و توک نیز داخل عالم است و نباید گرفت
 یا ارحم و یا قاتل یعنی ای اندازنده
 یا ارحم و یا قاتل یعنی ای اندازنده
 تیر یا سنگ می کشنده و نباید گرفت یا ارحم
 یعنی تنها است خوار کننده با وجود تو
 در اول دنیا نام او عظیم و در آخر دنیا
 و یا معنی و یا می توان گرفت زیرا که
 در اول دنیا نام او عظیم و در آخر دنیا

که یاد کرده شد در صفت و موصوف و جمعی دیگر را آنکه حقیقت اسم و مسمی یکی
 است و دلیل برین است که خدا تعالی گفت اعبدوا الله اگر اسم غیر مسمی بود
 معبود اسم بودی نه مسمی و جمعی دیگر را آنکه آنچه از اسماء ذات است چون موجود
 و قدیم اسم و مسمی یکی است و آنچه از اسماء صفات است نه مسمی است و نه غیر
 مسمی همچنانکه در صفات گفتند و هر یک را ازین سه فرق از علماء دلیل است
 و همه را قصد تشریح پروردگار عز و علا بوده است لیکن چون اختلاف مد و مرد
 را فهمی تمام نباشد که درین قولها تا ما ملکنند و از سیرتین یکی از آن اقوال را محقق
 خود سازند باید که اسم را غیر مسمی نگویند که در آن خلل است چنانکه گفته شد و سما
 و صفا خدایا چون ذات او از امارات حدوث منزله دانند و بدانند که در کتاب
 و سنت هر کجا که اطلاق مسمی بر خدا تعالی کرده شد مراد از آن مسمی و چون مراد
 مسمی باشد اسم و مسمی یکی باشد و اگر کسی را این سخن بفهم نرسد همان طریق که اول
 گفته شد نگاهدارد که چون خدا را بر اسماء و صفات قدیم دانند و بر او رنا دانستند
 این مسئله زیانی ندارد و انشاء الله العزیز و الله المکرم دی
سواء السبیل فصل ششم در مراتب صفات و اقسام مشکلات
 و متشابهات بیاید دانستن که آنچه در قرآن است از صفات و آنچه بجز در است
 ثابت شدن چنانکه شرط کردیم ایمان بدان واجب است و بر او قیاس سخن
 در آن گفتن حرام است چنانچه این باب معظم تر از آن است که با جهتها و خود تصرف

۱۳۲

و یا معنی و یا می توان گرفت زیرا که
 در اول دنیا نام او عظیم و در آخر دنیا
 و یا معنی و یا می توان گرفت زیرا که
 در اول دنیا نام او عظیم و در آخر دنیا
 و یا معنی و یا می توان گرفت زیرا که
 در اول دنیا نام او عظیم و در آخر دنیا

آن نباید کردن و از اربطها قبول کردن و نفی کیفیت و مثلثیت از آن کردن و آنچه
 از این قسم است ید است و وجه و سمع و بصر عقدا باید کردن این و آنچه از این باب
 است نه جوارح است نه اعضا و نه اجزا و لیکن صفتهایست خدا بر اعز و علا
 و از کیفیت نیست و رو نیست که باشد و اهل حق چون نظر کردند این باب
 بر آنچه حقیقت آن آسامی بود درین صفات حمل نمی شایست کردن که به تشبیه
 و تمثیل میکشد و بر مجاز نیز حمل نمی شایست کردن که کتاب و سنت بخلاف
 آن حکم میکند بشناختند که حق را طریق نیست و را این هر دو طریق و آن طریق
 آنست که ایشان اختیار کردند و از آنچه دلالت میکند بر آنکه تاویل درین باب
 خطا است یکی آنست که هیچ یک از این صفات نیست که اگر تاویل رود از ندادن چند
 وجه مختلف تاویل آن توان کردن و لابد از آن چند وجه یکی صواب باشد و باقی خطا
 و محطی در صفا خدای عز و جل معذور نباشد بلکه بدین خود مخاطره کرده با و دلیل
 برین آنست که تاویل درین باب گفته شد صواب امید اندید بالقوة و قدرت تاویل
 کرده اند و بخت گفته خدا تعالی بفساد قول ایشان حکم میکند زیرا که بد در قرآن
 بلفظ تشبیه است یعنی دوید گفته چنانکه ما من جعلك از تشبیه لما
 خلقت بيدى است تكبرت بل يده مبسو طتان و خدا
 دو قوت گفتن یاد و قدرت روانبا و اگر گویند مراد قدرت و قوت است هم راست
 نیاید زیرا که یقین است درین آیت که لما خلقت بيدى است تكبرت

باز داشت ترا از تشبیه و از آنجا
 سجده کنی لما خلقت و از آنجا
 پیافزیدیم از بسکری در آن پر زلا
 خود در دست بر اساطیق اصفاف
 خلقت آدم علیه السلام است با صفت
 بجان و تو یوسف بن یوسف بود
 و در کتب قدیم با توسط پدر و مادر
 در کتب قدیم با توسط پدر و مادر
 بل یسری
 مبسو طتان است و
 بلکه در کتبهای الهی است و
 است یعنی بود او و او و او و او
 او و او است و بد صفتی است
 او و او از صفات ذاتی او چون
 خدا را از صفات و او را در آن
 سمع و بصر و وجه و او را در آن
 جزایمان و تشبیه چاره نیست
 و در کیفیت آن در کتب قدیم
 روانباشند در تفسیر حسینی

آدم را فضیلتی بود خاص که فرشتگان را که بسجود آدم مامور شدند نبود و اگر معنی آن بود
 که ای ابلیس چه چیز مانع کرد از سجود کردن انگس که من بر بقدرت قوت خود افریدم
 آدم را درین فضیلتی بر دیگری نبودی ابلیسستی مرا هم بقدرت قوت خود افریدم
 و جمله حیوانات بلکه جمادات نباتات با آدم درین فضیلت یکسان شدند و نعمت
 تاویل کردن هم است نیست زیرا که نعمتها خداست تعالی بدیش از آن است که بر توان
 شمردن و بشنیدن آنرا تخصیص کردن همی ندارد و دیگر آنکه نعمت مخلوق است و افریدن
 مخلوقی مخلوقی چگونه با آنچه در حدیثها درست آمده بسیارست به خلاف این تاویلها
 حکم میکنند خطاب با خلق در قرآن حدیث برین معنی حمل باید کرد که عرب آزادانند
 و لغت خود بکار دارند و بر تاویل که مخالف مذہب عرب باشد در سخن آنرا اعتبار
 نباشد و ما هر کجا که تاویل پسندیده نمی داریم اما از آنست که تاویل را بدان لغت که قرآن
 بدان فرود آمدن و حدیث بدان جاریست مستقیم نمی بایم پس آنرا رد میکنیم و اما
 لفظ را که محتمل چند معنی بایم و مفهوم نمیشود که مراد خداست تعالی از آن کدام است پس
 گوئیم تاویل نمی باید کرد و در تاویل و نزول و مثل آن هم ازین جمله است که ظاهر آنرا
 قبول باید کرد و باطن آنرا تعرض نباید رسانند و نفی چگونگی از آن کرد که چگونگی بر خداوند
 و بر صفات او روا و چون در سخن حاجت فتد تاویل و دلیل بایم که تاویل میتوان کرد
 یا در تاویل ضرورتی باشد ما منکر تاویل نیستیم اما آنکه ظاهر را که میدانیم حقیقی و بسیار
 بگذاریم این را نبود و ما را درین باب آن است که نفی کیفیت کنیم از خدا تعالی و آنرا

پس صفتها که او تعالی
 خود بر لسان انبیاء ذات خود ثابت
 کرده تاویل از آن ثابت در حرات
 بر تاویل آن سخن بلکه ایمان بیاورد که
 بمع و کلام و غیر آن صفات
 دیگر او خود را خود ثابت کرده لایق
 و مناسب ذات او را و از آن ثابت است
 تا آنکه درید و وجه و عین و جنب
 و قدم و پین و اصبع و استوار
 و احادیث مستشاهات وارد
 شده مذہب سلف صالحان است
 که یاز بقدرت و وجه از ذات و عین
 تاویل نباید کرد بلکه باید گفت ایمان
 آوردیم باین صفات که لایق و مناسب
 ذات ایشان آدم را و از آن ثابت است
 عیب پیدا میکنی

از آن قسم شمیرم که و ما یعلم تا و یلدا لا الله و قسم دیگر هست که بحقیقت
نه از قسمها صفات است و لیکن در آن اشارت است بمعنی از معانی صفات
بلفظی چند که بالفاظ صفات مشابهتی دارد و در لغت عرب چون و شتر
است و معنی آن بود آن قسم را تا و یل باید کردن و اگر حمل آن بر معنی کنند که ظاهر
آن اقتضاء آن میکنند که امری باشد و از آن جمله است که یا حسرتا علی ما
فقطت فی جنب الله هیچ عالم هرگز در تا و یل این توقف نکند حدیث
الحج الا شود یمین الله فی الارض حمل آن بطاهر کردن الحاد با این
لاجد نفسا لرحمان من قبل الیمن اگر بطاهر حمل کنند باطن باشد
من اتانی یمشی ایتیه هر و لة این را بطاهر حمل کردن تشبیه باشد معنی
این روشن حقیقتی است تا صفت احسان و کرم بر بندگان تجلی کند
بر قدر فهم ایشان بزبان پیغمبر ایشان رسانید که من اتانی یمشی ایتیه
هر و لة و مراد از این معنی معلوم بود که نسبت که هر عمل که تو بدان من تقرب نما
من ترا باضعان مکافات کنم و بعضی از احادیث هست ازین باب که از سر
که مشکل است و تا و یل آن دشوار است و اگر چه در تا و یل ضرورتی هست اما چون
تا و یل موافق آن الفاظ متعذر است به تکلف در تا و یل آن شروع کردن حرام
است و از آن قبیل که ولا تقف ما لیسر لک به علم نیست نهیب
اهل حق در مراتب صفات و بیان مشکلات و تشابهات والله الموفق

خدایتعالی
رضاد و در جهت و در طلب خدای یعنی در طلب
جگر سودیدیمین خلافت در پیوستن
بدستگاه من می یابم نفس
را از جانب یمن
که بیاید از پشت کمان می یابم
اورادوان
یاقاضی شهاب الدین
گفت که کلام حق تعالی بنزدیک
امام الورا علم الهدی است که محال است
تا شودی غیر از کلام حق تعالی
سماع آنچه او از نزد او کلیم میگوید
علیه الصلوة والسلام او از دوان
شنیدند کلام و خاص شد باین نام از
کتاب و کتاب همچنین
جهت تا و اوسط ملک و کتاب شنیدند
جبریل علیه السلام نیز او از دوان شنیدند
که کلام خدایتعالی من فتاوی باین

از یکی شنید در نزد کعبه که میگفت یا رب القرآن گفت صد فان کل مرئوب
 مخلوق یعنی خاموش شو خدای را که ای پروردگار قرآن قرآن را مرئوب گفته
 باشی و هر چه مرئوب باشد مخلوق باشد و این جهت آن گفته شد تا دانسته شود
 که قرآن اول تصریح کرده اند که قرآن نام مخلوق است و اما آنچه درین باب میان شیخان
 درین سخن نرفته است و از ایشان بیانی تمام درین باب نقل کرده نشد علت
 آن بود که هیچ مسلمان در زمان ایشان درین سلاخی نکرده و چگونه ایشان را درین
 شکل بودی پیغمبر ایشان رسانیده بود که خدا میگوید که بگوی که اگر چنین شود که
 انس و جن جمع شوند تا مثل این قول بسا ورنه نیارند و نتوانند آورد و اگر چه همه
 پشت شوند و اگر قرآن فریده بودی آنچه انس و جن بسیار دندی اگر از همه و جوم
 مثل قرآن نبودی از وجه مخلوقی مثل آن بودی وی شنیدند که خدایتجا بر انگس
 نکویش کرد که گفت ان هذا قول البشر و سلف بعد از صحابه رضی الله
 عنهم جمعین متفق شدند که قرآن کلام خدایست تا فریده خوانده بر زبانها
 مانوشته در صحیفها مایاد داشته اند در دلهای ما و خوانده قرآنست خوانند
 صفت خواننده نوشته قرآنست نوشتن صفت نویسنده یاد داشته
 قرآنست و یاد داشته صفت یاد دارنده نیست مذہب سلف و علما
 خلف درین مسایل و گذشته از قول ایشان بدست و ضلالت و الله العا
 من الضلاله فصل هشتم در رویت خدایتجا و تقدس مذہب اهل

است در مصاحف محفوظ است در قلوب ما
 مقرر است با این ماسموع است با زبان ما
 لیکن حال نیست درینها و لفظ کلام الله
 شکر است میان کلام نفسی قدیم و میان
 کلام نفسی کلام الله از برای و معنی است
 لفظی آنکه صفت اوست و معنی است در کلام
 و ازین جهت معنی است از برای لفظ مخلوق نیز
 نقل از کتاب فیما وی برین است که عوام
 و در تحقیقات می نویسد که انبیا علیهم السلام
 حق را در آخرت چنان بینند که انبیا علیهم السلام
 در دنیا می دیدند و انبیا در آخرت چنان
 بینند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در دنیا
 می دید پس دیدار آخرت میان انبیا گذشته
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بر نباش
 لا یشارک فی غیره صلی الله علیه و سلم
 و المعانی و در عرفه الهی نویسد
 که همه انبیا و اولیا و اولی قیامت
 خدای را بجا ندیده و در پرده
 محوئی بینند و در پرده
 بی پرده و در آخرت
 از کتاب نور الابصار
 در فیه نیست این کلام
 سخن آدمیان

بی پرده و در آخرت
 از کتاب نور الابصار
 در فیه نیست این کلام
 سخن آدمیان

بنا بر آنچه در روایت مذکور است
 مع اسکان روایت در روایت
 اثبات روایت در روایت
 اثبات روایت در روایت
 اثبات روایت در روایت

است ظاهر نص دلالت میکند که از بهر خود خواست و اگر نیز وی نیستی که روایت
 در حق خدا و انبیاست و قوم آن التماس از وی کردند بر وجهی بودی که ایشانرا
 ازان قول منع کند و با ایشان بگوید که این بر خداست و انبیاست و نباشد و چون
 حق تعالی ویران برای این بد ایشان فرستاد تا ایشانرا بجا و صفا و شفا شناسا گرداند
 و اما آنکه خداست گفت که مراد بین روشت که در دنیا بین زبیر که اگر مطلق بود
 موسی صلوات الله علیه اعتقادی در خدای داشته بودی باطل و این باطل است
 و در انبیاست و اما آنست که بدان تمسک میجویند و میگویند که خداست گفت دید ما را
 در دنیا بندگی که الابصار نفی رویت است جواب آنست ابصار را برود
 معنی نمیتوان نهادن یکی آنکه معنی عقلها با چنانکه لا و لای ابصار یعنی لزوم العقل
 یعنی عقلها بکنه ذات و صفا و زرد و او بکنه آن برسد و کسیکه دانشی دارد چون
 در آنچه پیش ازین آیتست و آنها که پس ازین آیتست اندیشه کنند بدانند که این جواب اولی است
 و معنی دیگر آنکه مراد ازان دید باشد و ادراک آنست بخوا چیزی برسد و غایت چیزی را
 در یابد کودک چون بالغ شود گویند ادراك الصبغ یعنی غایت کودکی رسیدن غایت
 آن دریافت و میوه کشت را چون برسد بچنین گویند و چون کسی بیدید یا بعقل کرد چیزی
 بر آید و آنرا بخادریابد گویند آنرا ادراک کرد و رویت دیدن است نه ادراک ذات خدا
 ازان منزله است که آنرا غایتی بانا و پیدا آنرا در یابند با آنکه اگر ادراک معنی رویت آنرا
 بود هم عمل بران باستی کردن که در دنیا دید ما ویران بینند زیرا که در دنیا حقیقتا در دین

است بر رویت و ستم تعالی مارا چه
 از عهده آیه غنیمت شمرند که از انبیا
 شرط مقابله و غیره کرده اند باطل
 است بر رویت و ستم تعالی مارا چه
 از عهده آیه غنیمت شمرند که از انبیا
 شرط مقابله و غیره کرده اند باطل

لازم آید پس ظاهر شد که عقل و شرف
 از ظهور بودی که از ادراک است
 از دوست آید پس بر آنرا که در کتاب
 و آنچه دیده است از آنرا که در کتاب
 که در این کتاب است از آنرا که در کتاب
 که در این کتاب است از آنرا که در کتاب

تفسیر جینی
 تفسیر جینی
 تفسیر جینی
 تفسیر جینی
 تفسیر جینی

آن قوت نه نهاده است تا میان این آیه و وجه یومئذ ناصرة در معنی جمع کرده باشیم و کتاب خدا را بعضی بعضی رد کرده باشیم و اگر گویند خود این آیه را تاویل کنند تا موافق این با گوئیم ما روشن کردیم که آیه و وجه یومئذ ناصرة بر آن وجه که شما میگوئید تاویل نمیتوان کردن زیرا که ظاهر است که مراد چیست و چون در توضیح چنین بهم جمع آیند آنچه در آن تشابهی با بر وفق آنچه ظاهر است تاویل باید کردن و اگر در قرآن آیتی که دلالت میکند بر رویت نبودی حمل آیه لا تدركه الابصار هم بر همین تشابستی کردن گفتیم زیرا که جز از آنکه معنی لفظ آیت است احادیث بسیار درست در اثبات رویت آمده است احادیث درست که از رسول صلی الله علیه و سلم با رسیده باشد خاصه چون چیزی باشد که نسخ در آن روایت در بیان حکم کند بر قرآن و احادیث بسیار است درین باب که روی تمام از صحابه رضی الله عنهم از رسول صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند و من احادیث روایت بروایت هفده تن از صحابه در کتاب حدیث یافتیم ام صهیب بن سنان و حذیفه بن الیمان و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و ابو موسی الاشعری و ابو هريرة الاسلمی و ابو هريرة الدؤیسی و زید بن ثابت بن الانصاری و ابو ذر بن العقیلی و ابو امامة الباهلی و الشیب بن مالک و جابر بن عبد الله الانصاری و ابو سعید بن خدری و عدی بن ابی طالب و جریر بن عبد الله البجلی و عدی بن ارضاء و ام المومنین عائشة رضی الله عنهم حمیر و اجماع قرن اول که اعتبار با اجماع ایشان است بر وجوب قول بر منعقد شده است

آن قوت نه نهاده است تا میان این آیه و وجه یومئذ ناصرة در معنی جمع کرده باشیم و کتاب خدا را بعضی بعضی رد کرده باشیم و اگر گویند خود این آیه را تاویل کنند تا موافق این با گوئیم ما روشن کردیم که آیه و وجه یومئذ ناصرة بر آن وجه که شما میگوئید تاویل نمیتوان کردن زیرا که ظاهر است که مراد چیست و چون در توضیح چنین بهم جمع آیند آنچه در آن تشابهی با بر وفق آنچه ظاهر است تاویل باید کردن و اگر در قرآن آیتی که دلالت میکند بر رویت نبودی حمل آیه لا تدركه الابصار هم بر همین تشابستی کردن گفتیم زیرا که جز از آنکه معنی لفظ آیت است احادیث بسیار درست در اثبات رویت آمده است احادیث درست که از رسول صلی الله علیه و سلم با رسیده باشد خاصه چون چیزی باشد که نسخ در آن روایت در بیان حکم کند بر قرآن و احادیث بسیار است درین باب که روی تمام از صحابه رضی الله عنهم از رسول صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند و من احادیث روایت بروایت هفده تن از صحابه در کتاب حدیث یافتیم ام صهیب بن سنان و حذیفه بن الیمان و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و ابو موسی الاشعری و ابو هريرة الاسلمی و ابو هريرة الدؤیسی و زید بن ثابت بن الانصاری و ابو ذر بن العقیلی و ابو امامة الباهلی و الشیب بن مالک و جابر بن عبد الله الانصاری و ابو سعید بن خدری و عدی بن ابی طالب و جریر بن عبد الله البجلی و عدی بن ارضاء و ام المومنین عائشة رضی الله عنهم حمیر و اجماع قرن اول که اعتبار با اجماع ایشان است بر وجوب قول بر منعقد شده است

همچنین

لاعه

بسم الله الرحمن الرحيم
 و جانی که کتاب و سنت و اجماع است یافته شد در مسلمانان هیچ شبهه نماند آمدیم برویت
 در دنیا خلافت نیست میان علماء اسلام که رویت در دنیا نخواهد بود و اعتماد
 حدیث ابو امامه باهلی است در حدیث و حال از رسول صلی الله علیه و سلم نقل میکند که
 و حال گوید که من پروردگار شمام و بدریکه هیچ یک از شما تا نمیرد خدایرانه بیند و اند
 لن یوم احدکم یومئذ یحیی یومئذ و بر حدیث عایشه رضی الله عنهما که از رسول
 صلی الله علیه و سلم نقل کرده و الموت قبل اللقاء الله و این دو حدیث که یاد کرده
 شد در سنت مسلم در جامع صحیح خود یاد کرده است در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 شب معراج خدای را دید باین خلاف است عبد الله بن عباس گفته است دو بارش
 بدل بدید و عایشه رضی الله عنهما درین تشدد می نمود و گفته که هر که دعوی محمد خدای را
 دید دروغ بر خدا بست و سچکس در اثبات رویت شب معراج نقلی که اعتماد توان کرد
 از رسول صلی الله علیه و سلم نکرده است آنچه گفته اند هر یک از آن گفته اند که فهم ایشان
 بدان رسیده است در آیت یا حدیث و آنکه اثبات میکند بر آن چه میکند که این تخصیص است
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم جز از وی دیگر را نمیتوانم نیست و غیره در دار الفنا حق را دید بلکه در
 سدره المنتهی رسیده بود و در بهشت رفت و آن کس که نفی میکند از انکار فضیلت رسول
 صلی الله علیه و سلم میکند بلکه نظری بر آنست درین باب بی تحقیق و یقینی تمام سخن نگویند
 و لکل وجهه هو اموالها و میل من در مسئله اثبات است نه بقی زیرا که چون
 اثبات و نفی از دو محالی یا شود اثبات بر نفی مقدم باین توضیح باقی روانید ایم زیر

بسم الله الرحمن الرحيم
 در روایت صحیح خود یاد کرده است در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 شب معراج خدای را دید باین خلاف است عبد الله بن عباس گفته است دو بارش
 بدل بدید و عایشه رضی الله عنهما درین تشدد می نمود و گفته که هر که دعوی محمد خدای را
 دید دروغ بر خدا بست و سچکس در اثبات رویت شب معراج نقلی که اعتماد توان کرد
 از رسول صلی الله علیه و سلم نکرده است آنچه گفته اند هر یک از آن گفته اند که فهم ایشان
 بدان رسیده است در آیت یا حدیث و آنکه اثبات میکند بر آن چه میکند که این تخصیص است
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم جز از وی دیگر را نمیتوانم نیست و غیره در دار الفنا حق را دید بلکه در
 سدره المنتهی رسیده بود و در بهشت رفت و آن کس که نفی میکند از انکار فضیلت رسول
 صلی الله علیه و سلم میکند بلکه نظری بر آنست درین باب بی تحقیق و یقینی تمام سخن نگویند
 و لکل وجهه هو اموالها و میل من در مسئله اثبات است نه بقی زیرا که چون
 اثبات و نفی از دو محالی یا شود اثبات بر نفی مقدم باین توضیح باقی روانید ایم زیر

و جانی که کتاب و سنت و اجماع است یافته شد در مسلمانان هیچ شبهه نماند آمدیم برویت
 در دنیا خلافت نیست میان علماء اسلام که رویت در دنیا نخواهد بود و اعتماد
 حدیث ابو امامه باهلی است در حدیث و حال از رسول صلی الله علیه و سلم نقل میکند که
 و حال گوید که من پروردگار شمام و بدریکه هیچ یک از شما تا نمیرد خدایرانه بیند و اند
 لن یوم احدکم یومئذ یحیی یومئذ و بر حدیث عایشه رضی الله عنهما که از رسول
 صلی الله علیه و سلم نقل کرده و الموت قبل اللقاء الله و این دو حدیث که یاد کرده
 شد در سنت مسلم در جامع صحیح خود یاد کرده است در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 شب معراج خدای را دید باین خلاف است عبد الله بن عباس گفته است دو بارش
 بدل بدید و عایشه رضی الله عنهما درین تشدد می نمود و گفته که هر که دعوی محمد خدای را
 دید دروغ بر خدا بست و سچکس در اثبات رویت شب معراج نقلی که اعتماد توان کرد
 از رسول صلی الله علیه و سلم نکرده است آنچه گفته اند هر یک از آن گفته اند که فهم ایشان
 بدان رسیده است در آیت یا حدیث و آنکه اثبات میکند بر آن چه میکند که این تخصیص است
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم جز از وی دیگر را نمیتوانم نیست و غیره در دار الفنا حق را دید بلکه در
 سدره المنتهی رسیده بود و در بهشت رفت و آن کس که نفی میکند از انکار فضیلت رسول
 صلی الله علیه و سلم میکند بلکه نظری بر آنست درین باب بی تحقیق و یقینی تمام سخن نگویند
 و لکل وجهه هو اموالها و میل من در مسئله اثبات است نه بقی زیرا که چون
 اثبات و نفی از دو محالی یا شود اثبات بر نفی مقدم باین توضیح باقی روانید ایم زیر

این در آیه منتهی رسیده بود و در بهشت رفت و آن کس که نفی میکند از انکار فضیلت رسول
 صلی الله علیه و سلم میکند بلکه نظری بر آنست درین باب بی تحقیق و یقینی تمام سخن نگویند
 و لکل وجهه هو اموالها و میل من در مسئله اثبات است نه بقی زیرا که چون
 اثبات و نفی از دو محالی یا شود اثبات بر نفی مقدم باین توضیح باقی روانید ایم زیر

خانی که در این مکتب
 وزیران کار
 در روزهای
 ام از انحصار
 عقیده و از
 بیرون
 بیرون
 بیرون

خَانُوا وَخَسِرُوا عَصَمْنَا اللَّهُ عَنِ الْبِدْعِ وَالضَّلَالَةِ وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ
 کتاب الحقیق فصل نهم در ایمان بقضا و قدر و بیان ارادت و مشیت
 اهل حق آنست که هر چه خلق میکند و بر ایشان میرود از نیک بد و سود و زیان
 و ایمان و کفر و طاعت و عصیان حرکات و سکنات تا گفتنی که میگویند و نفسی
 که میرند همه بتقدیر و تدبیر حق تعالی است و آفریدگار آن اوست چون روانست
 که جز او خالق دیگر باشد زیرا که ازین شرکت لازم آید و عجز خدا ازین منزه است
 و معتاد قرآن بدین معنی اشاره فرموده درین آیه لَمْ يَجْعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ
خَلَقُوا الْخَلْقَ فَشَبَّاهُ الْخَلْقَ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ
هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ پیش ازین آیه بارسول علیه السلام میگویند یا مشرکان بگو
 که آفریدگار آسمانها و زمین کیست و اشارت درین آنست که آنانکه در آسمانها
 و زمین آفریدگار آسمانها و زمین نتوانند بودن زیرا که وجود آسمانها و زمین
 پیش از وجود ایشان بوده است و در آفرینش آسمانها و زمین آثار صنع و تدبیر
 که بدان پیداست و از اختلاف احوال آن دلیلهاست بر آنکه آفریده است آفریده
 بی آفریدگار نباشد پس آن آفریدگار کیست قُلِ اللَّهُ یعنی اگر ایشان جواب ندهند
 چون بحجت ملزم گشته حاجت بگفت ایشان نیست تو خود بگوی آفریدگار آن خدا
 پس ازین مشرکان سززش میکند که چون آفریدگار آسمانها و زمین اوست لابد آفرید
 آنچه در آسمانها و زمین هم او باشد شما چه ادا دون او خداوندان گرفته آید که نمیتوانند

بسی آری که از آن ساخته
 که از اوست
 بر او انبازانی که بسیار
 خلقوا انبازانی که بسیار
 فرزند خلقه مانند آفرید
 خداقتسابه الخلق
 پیش از آفریده
 علیهم و ایشان یعنی
 خداوند آفریده خدا
 که آفرید
 پیش از آفریده
 ایشان که حاصل آنکه
 بر آفرید
 باشد و کار بر ایشان
 ایشان بنوعی آفرید
 چنانچه خدای بی آفرید
 پس کسی که عبادت باشد
 چنانچه او اوست قُلِ اللَّهُ

و اینست که در این مکتب
 در روزهای
 ام از انحصار
 عقیده و از
 بیرون
 بیرون
 بیرون

بسم الله الرحمن الرحيم
 ۴۳
 تفسیر تفسیر

یعنی جز از خدا خالق دیگر نیست میفرماید که الله خالق کُلِّ شئی یعنی خدا آفریدگار
 همه چیز است پس چه چیز نتواند بودن نه درین داخل باشد زیرا که کُلِّ شئی لفظی است
 که همه چیز را فرا گیرد و از اخص نتوان کردن بعضی از چیزها زیرا که عام را بی دلیل
 خاص نتوان کردن و اینها هیچ دلیل نیست و چون همه چیز را از خدای آفریده است
 همه بارودت او باشد زیرا که روایت است که خدا اینها چیزی آفرید که وی در آن
 اختیار نداشت آن همه را و خدا را ازین منزله است و آنچه برین مسئله لالت میکنند از قرآن
 و حدیث لالتی صریح آفرودت است از آنکه از جمله کلمات بر توان شمر دو آنچه در قرآن است
 این آیه است که وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ یعنی شما
 چیزها را آنچه امید الایه خداست تعالی بدیش از خواست شما خواست با که شما آنرا نخواهید
 آیه وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَّنَ مِنَ الْآرِضِ كُلِّهِمْ جَمِيعًا یعنی اگر
 آفریدگار تو خواستی هر که در زمین بود بجز آنکه همه ایمان آورند و ندی قدری ایمان از
 آیه را تاویل کنند و گویند اگر خواستی جمله ایشان را مضطر کردی تا ایمان آورند و ندی
 ای ایمان اضطراری و این تاویل باطل فاسد است زیرا که در حدیث است که ایمان اضطراری
 ایمان نباشد ایمان آنست که با اختیار باشد و این آیه وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا قَتَلُوا
 و این آیه وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَمَّنَّا مِنْكُمْ لَمَّا جَاءَكُمْ مِنَ الْآرِضِ مِنْكُمْ لَمَّا جَاءَكُمْ مِنَ الْآرِضِ مِنْكُمْ
 یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً
 حرجاً و این آیه انک لا تتدی من اجلت و لا کن الله یرد یمدی

بسم الله الرحمن الرحيم
 تفسیر تفسیر
 صلح ۲۲ تفسیر
 خبر ۲۲ شروع ۱۵
 مع ۲۲ من ۲۲
 پس سر از خود بخدای
 آن بجهت بیگانه
 او را راه نماید و بطریق
 شناساگر دانند
 صدق
 تفسیر تفسیر
 رای قبول کردن اسلام
 و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً
 حرجاً و این آیه انک لا تتدی من اجلت و لا کن الله یرد یمدی
 سر باز زندی من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً و این آیه انک لا تتدی من اجلت و لا کن الله یرد یمدی

من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً و این آیه انک لا تتدی من اجلت و لا کن الله یرد یمدی

تا وقتی که اجل آن درسد
فقط خداوند است که می تواند
فوق اینها را در اختیار
مندی و اختیار
مندی و اختیار
مندی و اختیار

مسعود و ابی بن کعب و عبد اللہ عمر و عبد اللہ عباس و زید بن ثابت و از فضیله ای
ایشان خدیفه یثربی و عمران حصین و عباده صامت و از عدول ایشان که ایشا هم
عدل اند جابر عبد اللہ و ابوبهریره و انس و ابوسعید خدری و رافع خدیج و خدیفه
اسید و نوایس سمعان و غیرهم که ذکر ایشان در کتب حدیث مذکور است و مدونست
رضی اللہ عنہم و از مسائلی که مبتدعان در آن مخالفت اهل سنت کرده اند در هیچ
یک چندان بیان ظاہر نیست از قرآن حدیث و مجتہای روشن از طریق عقل که
درین مسئله و ایشان بعضی تاویل فاسد دفع میکنند و بعضی بانکار و بعضی شبهات
فکری و از آنجمله است که میگویند که اگر گوئیم که خالق افعال بندگان خدا کسب
باطل کرده باشیم و بنده را در آنچه میکند مضطر دانسته و مضطر را در آنچه از وی
شاید عقوبت کردن روانا و با جواب میدیم که کسب باطل کردن مذموم جبریان
که میگویند ما را در آنچه بر ما می رود از ظلم و عصیان اختیاری نیست و ما چون در ایم
که اگر در فرار کنند فرار شود و باز کنند باز شود این دعوی مایه جهلست و فساد و دیر
و حق تعالی بنده کار را بچیزی چند فرموده و از چیزی چند نهی کرده و کسی را که اختیار بنا
فرمودن این گن این گن لغو باشد و خدا تعالی ازین منزه است و فرق ظالم است
میان حرکت اختیاری و حرکت اضطراری کسی را که تپ لرزه بایا علت ارتقا
حرکت او در آن حرکت اضطراری باشد زیرا که میخواهد که نباشد و می خدای نیست
که آن آفریده خدایست پس آن نیز که با اختیار است همچنان آفریده خدا با زیر که هر

یعنی تقدیر و سزا و جزا
آید و اللہ اعلم براده
مشو جگر آمدن اوست تعالی این کتاب
کلمه را با حرکات متناسب و مجرد و نه تقدیر
محمود است بجانب سبب و سبب ساختن
آن لفظ بلخطیب است که در تفسیر اولی و ام
کلمه البصر است و قضا وضع کلی
اول کلمه دایمه را و قدر توجیه این سبب
سبب است محدود و محدود و تقدیر معلوم
سعی که زیادت و نقصان
نیز در دو بار بخاست که
یک روز از قضا و قدر او تقاضا
نیز در دو بار و نام رضی اللہ عنہم این معنی را
مثال صندوق ساعات که بان اوقات
شماره میشود و فاینده از او است
از کتاب مذکور در تفسیر کرم عالم در بار
و نیز فرموده که چون معنی از سبب است
او تعالی عالم مطلق باشد سبب ساز
سبب کلی و جزوی است و اوست تعالی شد
سبب کلی و جزوی است و اوست تعالی شد
سبب کلی و جزوی است و اوست تعالی شد

که از ظلمت اختیار فرستد
 در آن بیند و با او در آن
 که از ظلمت اختیار فرستد
 در آن بیند و با او در آن

تو بگفتی میگردند و پیش از آنکه
 بموت اختیار سازم ده قیامت نقد
 حال ایشان گشته در همیشه قطع زب
 و اضافات از امیده اندیکس می باید که
 چه در میسند و چه در سبیل دیگران
 سلف صالح با نسی و جمیع فوائد
 را از افعال بندگان و غیر آن آورده شود
 قدرت ازل دانی که چون ذات وصفات
 بندگان و اسباب و آلات و سبب
 بیادای افعال از دست
 کردار ما که ایشان
 که اثر و نتیجه آنست نیز از وی باشد
 ذات وصفات و سایر مبادی افعال
 از حق و افعال از ایشان معقولیت ندارد
 قلبت العرش تنگم افقش
 چیزی که وجود او خود نیست
 سینه نهادن از حق نیست
 عقاید جینی
 در قضا و قدر شک نیست مخلص
 ازین سر نباشد در رسول صلوات
 علیه و آله و سبب
 چون صحابه را و با اهل خانه
 درین باب میکنند غضب
 زنا هلاک است از دست خداوند
 سبب بر آنست که در آنست

خواهد شد ضروری گویند دانست گویند چون بایزید و وی بفرمانی میکرد قادر بود
 که وی با زنا فرمانی کردن باز دارد لابد گویند قادر بود پس گویند آفریدن ایلیس با آنکه
 دانست پیش از وی که از وی چه آید و فرو گذاشتن او در زنا فرمانی با آنکه قادر بود که
 ویرا از اهل طاعت کند دلیل روش نیست که شمر شیت و تقدیر اوست و همان
 شبیه که شمار دارد آنچه شمر بار اده و تقدیر او بود میگویند درین صورتها نیز که گفتیم میتوان
 گفت تعالی الله که یسئل عما یفعل و هم یسئلون غلط این قوم
 از اینجا افتاده است که قیاس کار آفرید کار از کار خود میکنند و تشبیه افعال و صفات
 او جل و علا بصفا و افعال خود میکنند و نیز می سپندارند که هر چه عقل ایشان آزاد
 نتوان یافتن مستحیل باشد و این غلطی عظیم است و هر چه وحی و تنزیل از ان خبر
 داد و قرن اول آنرا نقل کردند و اگر به بیان حاجتی بود بیان آن کردند متابعت
 آن لازم و اگر سر آن مشکل شود حواله عجز بعقل باید کردن که از دریافت آن عاجز
 است و آنجا که شرع توقف فرموده توقف کردن و عجب از کسی که چندان حسا
 از عقل خود برگیرد که رواندارد که در غیب سر نباشد که عقاوی از دریافتن
 آن عاجز باشد و اعتقاد دارد که وی خالق افعال خود است و از خود میداند که اگر
 جهد کند که تا یک حرف وضعی که آفرید کار نهاده است بگرداند نتواند تا اگر میسر آید
 بطلب بتوان گفتن خواهد که مخلوق گویند نتواند و اگر خار که مخرج آن خلق است خواهد
 تا بطلب گویند نتواند و آنگاه با عجزی چنین ظاهر خود را خالق افعال خود داند موقوف

عقل و افعال از ایشان معقولیت ندارد
 قلبت العرش تنگم افقش
 چیزی که وجود او خود نیست
 سینه نهادن از حق نیست
 عقاید جینی
 در قضا و قدر شک نیست مخلص
 ازین سر نباشد در رسول صلوات
 علیه و آله و سبب
 چون صحابه را و با اهل خانه
 درین باب میکنند غضب
 زنا هلاک است از دست خداوند
 سبب بر آنست که در آنست

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

من اعلم بحقيقة نفسه فقد عرف الله

و من اعلم الله فقد عرف نفسه

انكس که بدانند که در کارستان خدای بس چیزهاست که خلق را راه بدانستن آن
چنانکه هست نیست و چنانکه شرع فرموده است ایمان بدان واجب است
چنانکه بعثت و وزن اعمال مسئله قدر نیز از آن جمله است که ایمان من باید بیشتر
چنانکه گفته شد و طلب کشف سر آن ناکردن تا سر بطلالت نکشد و چون صحابه
رضی الله عنهم از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کردند که آنچه ما میکنیم کاریست
که پرداخته شده است یا مابقی تقدیر سابق آنرا از سر گرفته ایم گفت نه کاریست
پردخته گفتند پس ما عمل از هر چه میکنیم گفت شما کار کنید یعنی بموجب فرموده که
از هر نفس خود آن آید که ویر از بهر آن آفریده اند و اشاره درین آنست که ایمان
باقدر از حق ربوبیت است که آنرا ضایع نتوان کرد و وفا از آنچه فرموده اند
از حق عبودیت و هر یک ازین بجا خودی باید عقدا و ما که علم خدای سابق بوده است
در تدبیر ما و بر خلق ما موجب آن نباشد که حکم تکلیف از ما بر خیزد و دست از عمل
بداریم درنگ داشته باشم هر کدام ازین دو حق که خلق باشد بنده بدان ما خود با و الله اعلم
فصل دوم در شرح کلمه شهادت و بیان تنزیه در توحید رسول صلی الله علیه
و سلم گفت که ایمان از اعتقاد و چند شاخ است بلندترین از همه گواهی دادنت
به آنچه هیچ معبودی و پروردگاری نیست الا خدای لفظ حدیث اینست
که الايمان بضع وسبعون شعبة اعلاها شهادة ان لا اله الا الله
و ادناها ما طاعت الادي عن طريق و شهادت بنبوت رسول صلی

و جایی نشسته است که دوزخی است
تغییر شده است که دوزخی است
و پیشتر که است که دوزخی است
یا رسول الله افلا تتلک علی کیا
یعنی چون نوشته شده و تعیین کرده شده
ست جا پر یک از ما در پیشت و دوزخ
آیا افعال ما کنیم برین نوشته شده بود و قطع
العمل و ترک کنیم عمل از آن چون درآمد
پیشت و دوزخ پیش از عمل مقرر شده عمل
اسب آن مانند عیسی بن رای
عقل با این پس که گفتیم که
شده است که دوزخی است
کلام است که میسر از کلام
که است از این سعادت و دور سعادت
السعادة نام ذلت و غلبه
کلام است که میسر از کلام
شده است که دوزخی است
کلام است که میسر از کلام
شده است که دوزخی است

و ادناها ما طاعت الادي عن طريق و شهادت بنبوت رسول صلی
الله علیه و سلم
و ادناها ما طاعت الادي عن طريق و شهادت بنبوت رسول صلی
الله علیه و سلم

فَاعِلٌ خَيْرٌ مِنْ فاعِلٍ شَرٍّ وَ تَحْلِيلُ اَنْتَ كَيْفَ فَلَاسَفَهٌ كَقَوْلِكَ اَيْتَعَالَى عِلَّتْ خَيْرًا اَيْتَ
 وَ مَادَهُ عَالَمٌ يَمِشُّ بِاَوْيٍ بُوْدَهُ اَيْتَ تَعَالَى اللهُ عَزَّ وَ تَشْيِيكٌ وَ تَدْبِيرٌ
 اَنْتَ كَيْ قَوْمِي عَقْدَاكَ رَدُّكَ تَدْبِيرٌ عَالَمٌ فَرَشْتَاكَ مَكِيْتَدٌ اَيْتَ اِسْتَيْدِنْدُ
 وَ قَوْمِي دِيكَرُ ضَاغَاتٍ بِيْتَارُكَ اَنْ كَرْدَنْدُ وَ بَطْبَايِعُ وَ اَيْتَ اَيْدُ كَرْدِيْمُ مَائِهْ كَفَرْتِ الْحَا
 وَ تَسْبِيْحٌ دَر تَوْحِيْدِ اَنْتَ اَزِيْنِ بَاظْهَبَا وَ اَيْتَ اَز شَعْبِ اِيْنِ بَاظْهَبَا اَيْتَ تَبْرُكْتِ
 وَ بَدَا تَدُّ كَلِمَةُ اَلَا اَللهُ اَلَا اَللهُ نَفِي وَ ثَبَاتٌ اَلَا اَللهُ نَفِي اَيْتَ هَر اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ
 اَعْمُ اَز اَنْتَ قَدِيْمٌ بَا اَي صَانِعٌ بَا اَيْ شَرِيكٌ خَدَا بَا وَ اَيْتَ اَوْ مَدْبِرُ عَالَمٌ وَ اَلَا اَللهُ اَيْتَ
 اَيْتَ خَدَا اِيْرَ اَجَلٌ وَ عِلَاوَةً اَثْبَاتٌ چِنْدِ چِيْرُ مَتَصَوِّرُ خُوْدُ كَنْدِ اَثْبَاتٌ وَ جُوْدِ بَارِي جَل
 وَ عِلَاوَةً اَثْبَاتٌ وَ حِدَانِيْتٌ وَ اَثْبَاتٌ اَنْكِيْ هِيْجُ ذَاتٌ چُوْنِ ذَاتِ اَوْ نِيْتٌ وَ اَيْتَ
 هَر جُوْبِرُ وَاَعْرَ اَخْرُ وَاَيْتَ بَرُ وَرُ وَاَيْتَ وَ اَثْبَاتٌ اَيْتَ جُوْدِ قَدِيْمٌ مَشِيْرُ اَز جُوْدِ هَر
 مَوْجُوْدِ اَيْتَ مَتَقَرُّ بُوْدُ وُ دَر قَدَمِ بَا اَوْ اَيْتَ هِيْجُ چِيْرُ دِيكَرُ نَبُوْدُ وَ اَثْبَاتٌ اَنْكِيْ
 مَدْبِرُ وَاَيْتَ مَتَقَرُّ هِيْجُ چِيْرُ اَوْ اَيْتَ چِنَا كُ خُوْدِ خُوَابُ وَاَيْتَ لَفْظُ اَلَا اَللهُ اَيْتَ
 مَعْنِيْ رَا كِيْ يَادُ كَرْدِيْمُ اِقْتِضَا مَكْنُ وَاَيْتَ كَرْدِيْمُ اَلَا اَللهُ رَا اَبْرَ اِيْنِ جُوْدِ اَيْتَ
 وَ اِيْرَ اَنْ كُوَابِيْ وَاَيْتَ اَز هِيْجُ اَنْوَاعِ كَفَرُ بَرُ اَكْشَتِ وَ اَثْبَاتٌ اَلَيْتِ كَرْدُ وَاَيْتَ اَلَيْتِ
 وَ جَزَاوَةً اَيْتَ كَرْدَا بَا اَيْدُ كَرْدِيْمُ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ
 وَ اِيْرَ اِيْنِ رِيْجُ وَاَيْتَ كَفَرُ تَشُوْدُ تَا مَفْهُومٌ بَا اَوْ اَيْتَ اَنْكِيْ اِيْرَ اَبْسَا وَاَيْتَ اَثْبَاتٌ
 شُدِهْ اَيْتَ چِنَا كُ اِيْرَ اَنْ كَفَرُ تَشُوْدُ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ
 اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ اَيْتَ

است چنانکه معلوم نمایی که در این
 الله تعالی و او تعالی ۶۶ غایت زیاده
 عرض محتاج است به علی که قایم باشد
 با و او تعالی به هر نیست زیاده که بوم از
 حکما مکنی است مستغنی از محل و او
 تعالی مکن نیست بلکه واجب است
 و در آن مکن بوم میسر نبالات را بیاید
 پس بوم نباشد و او تعالی میسر مکن نیست
 در آن استقلال که این است م او را
 از احکام صورت نیست زیرا که
 و او را شکل صورت است و او را نهایت
 و صورت از خواص است و او را نهایت
 نیست زیرا که نهایت خاصه مقدار است
 و او تعالی از آن منزّه است و تکفیر کرده
 میشود چنانکه کفر کرده میشود کسی
 که اعتقاد کند که او تعالی جسم است و او را
 جسم است از ثبوت دارد چنانکه اهل
 از معنی خداوند تعالی در کتاب الفهرست
 در آن فاعل شریک و علامه جلال
 عقاید معتدله و معتدله است
 معنی چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند
 چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند
 چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند
 چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند

و چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند
 چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند
 چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند
 چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند چنانکه بیان آن گفتم نفی آن کند

یغیران است و چون ضرورت درین شیر بود این را تقدیم کردیم و این باب
 یاد کرده میشود در فصل و الله المستعان فصل اول در معنی نبوت و نبی
 آن فرق میان نبوت و رسالت نبوت اسمی است که از بنا گرفته اند و بنا خبر است
 و مراد از آن درین موضع خبری است خاص که خدا تعالی یکی را از بندگان خود
 بدان برگزید و کرامی کند و او را بدان از دیگران ممتاز کرد و بر آنچه در آن صلاح
 دین و دنیا و دستکاری آخرت است از امر و نهی و پند دادن و راه نمودن و بشارت
 و انداز و وعده و وعید و غیر آن واقف کرد و نبوت شناختن آنچه پیام است و خبر
 دادن از آن و نبی آنست که حق تعالی وی را ازین چیز ناخبر کرده است و بعضی از علماء
 گفته اند که نبوت و نبوت و نبوت ارتقاء است و بلندی پس بدین وجه نبی آن باشد
 که مرتبه او بلند است و محل او از محل دیگران برگزیده باشد بدان علمی که حق تعالی او را
 بدان برگزیده است و هیچ آفریده نتواند که از او حساب صل کند و هر که احتسب حق تعالی
 نبوت داد و آن چیست از آنچه یاد کردیم از معارف و شرایع و معرفت بدان و ویرا
 فرموده است که خلق را بدان خواند و گوید من فرستاده خدا یم بشما که این کنید و این
 نکنید یا آنکه نبوت از برای بزرگی و شرف بوی داده باشد تا با آنچه از حق بوی
 میرسد بخاصه خود بران عمل کند و نبی باشد از رسول و هر که احتسب حق تعالی نبوت داد
 و امری بوی آمد که پیغام سخن سلسل رسالت و ایشان را بمن جوان نبی مرسل باشد پس
 هر که نبی باشد رسول نباشد و هر که رسول است نبی نباشد اکنون بدانکه حق تعالی

یاد کرده میشود که بعد از آنکه در
 بیان اندیش ایشان دویم اندیس
 اتحاد شده اگر دو فال شد پس می
 شد ندیعی با این دیوان شد بلکه
 رسید و معدوم شد و چون ثالث پیام
 و دیگر فال نیز اتحاد نیست و اگر یک باقی باشد
 و بقای دیگر باشد نیز اتحاد نباشد بلکه بقای یک
 چگونه ممکن است که دو اتحاد با معدوم
 مجاز این باشد که یک استیجابی
 شئی بر شئی بطریق استیجابی
 یعنی تغییر و انتقال یا در جوهر او چنانکه
 آب بوسه میگردد یا در عرض او چنانکه
 سفید سیاه میشود پس نیست که در
 این معنی در حق حق محال است زیرا که در
 که تبدیل و تغییر در ذات و صفات او هیچ
 وجهی نیست و اگر مراد از اتحاد دو چیز
 نیست که یک چیز بسبب انضمام و پیوستن
 این با واقعیت ثالث شود چنانکه
 چیزی با او میشود یا چوب با انضمام
 انضمام آب بگل میشود یا هم در شان
 پس سیرری سیرری میشود
 از تعالی باطل است زیرا که
 و اصل تغییر آنکه در تصور
 کل نیست از عقاید حسی

از عقاید حسی
 کل نیست
 و اصل تغییر آنکه در تصور
 کل نیست

ظهور در الی بل
 الی باد با صفات
 عظمت و جلال
 ۵۹ منجیا فاعلمت خلق
 ان اعلمت خلق
 ان ندو برینده
 سبغون از بی سبغون
 سبغون از بی سبغون

خدا بود ندیر که حق تعالی کسی که بروی افر کند و حال وی بر صدق کذب بر خلق
 پوشیده بآیدین نوع مدد نکند و اگر محمدی گوید جادو و ان چیز نامی نماید جواب است
 که شیخوده و تمویساحر کج معجزه تمام تر از سحر سحره فرعون نموده نشد و خدا
 موسی علیه السلام آن همه را نیست کرد و سبب اسلام ایشان خود این بود که حد
 سحر میداشتند و چون معجزه دیدند گفتند معجزه سحر غلبه کند اما سحر سحر را نیست
 و ناچار نکند و آنچه موسی علیه السلام میاید از حد سحر سحر نیست و هیچ جانیافته از دو
 آدم تازه آن خاتم انبیا صلی الله علیه و سلم که هیچ ساحر دعوی پیغمبری کرده و اگر بعد از
 رسول علیه السلام کنند آن خود موجب شبهه نباشد که بقول او واجب شد
 که مدعی نبوت را تکذیب کنیم و مع ند اگر ساحری نیز این دعوی کرد چون دعوی
 او ستم نشد و هم بر فور با بعد چندی عامه خلق را نیز روشند که او کذاب است
 و کسی نظایر متابعت او نکرد و وی آبا خوار و خاکسار و ترسان بود و اما بگشته
 و بسوختند این خود حجت شد بر صدق انبیا علیهم السلام و اگر گوید شما میگویند
 که دجال یکی را بگشتد و باز زنده کرد اند کو نیم امانت و احیا خداست تعالی کند ما
 دجال اصافت بخود کند و خدایراد اطهار آن در زمانه فتنه او حکمتهاست که
 مسلمان بر هر کس آشکارا نشود اما آن موجب شبهه نیست زیرا که حق تعالی
 بر زبان جمل پیغمبران خلق را از فتنه دجال آگاهی داده است و روشش نموده که
 وی دشمن خداست و دیگر آنکه نفس این واقع حجتی روشست بر کذب او

از بیابانه در آخرت
 در روزن و معنی
 است بمعنی خبر رسیده از حق
 سجا از معنی
 از بیوت بمعنی
 علو نشان و سلطوع
 نبی نشک بمعنی
 او و سبب در است بسوی
 بی و نبوت در این لفظ
 اما بر تقدیر اول در لفظی پیغمبر
 که رسیده در لفظ
 چنانکه در لفظ
 او است و پیغمبر او بود
 در سگول بمعنی بی است پس در لفظ
 مراد فباشند و گاهی مخصوص
 میدارند لفظ رسول را به
 بی که کذب جدید
 از جهت تازه
 از جهت پیغمبر
 از جهت کذب
 از جهت کذب
 از جهت کذب
 از جهت کذب
 از جهت کذب

منجی است یعنی باز آید که دردی داشته باشد لکن او را نبودی نباشد آن در حرکت است و حرکت آن صورت پذیرد

و این حجت آنست که بعد از دعوی کردن که من آن شسته زنده که چون حق تعالی او را
 زنده کند و در حال خواهد که تا ویرا بار دیگر بگردد و این دلیل روشن است بر آنکه
 وی چون بر قلی که حق تعالی بر دست خلق میسر کرده است قادر نیست بر زنده کردن
 که خلق را بر این سبیل نهاده است اولی تر که قادر نباشد و دیگر آنکه کذب او خود
 در نفس دعوی او پیدا است و او دعوی کند که من خدایم و پروردگارم و قلی پوشیده ماند
 که جسم محدود و منحصر خدایر انشاید و از هر روشنی تر آنکه یک چشم ندارد و اگر ویرا
 قدرتی بودی بر آنچه دعوی کرده اول دیده که خود را بینا کردی و چون این معجز
 روشنی در دست گشت که ظهار معجزه بر عقب دعوی حجت صدق انبیاست
 و در آنچه معجزات بسیار در دست انبیاطا هر شد شک نیست از عهد آدم تا زمان
 خاتم صلی الله علیه و آله سلم و علی سایر احواله من الانبیاء در هر قرن پیغمبری آمد
 بر دست او نوعی چند از انواع معجزات ظاهری گشت چنانکه حاضران دعوت او را
 بیکمان نجاشه چشم دیدند و در هر قرن خلف از سلف نقل کردند چنانکه تواتر علم آن
 در میان شنوندگان آشکارا شد و چون چنین بود و انباشد که جز حق باشد
 زیرا که اگر یکی از آدمیان بر پادشاهی مثل خود مخلوقی دروغی گوید مره بعد از آنکه
 پادشاه نظر کند که این دروغی است آن پادشاه یا نادان یا باغی عاجز و خدای
 ازین منزله است و از جمله چهار صدق پیغمبران یکی آنست که همه در آنچه از حق تعالی
 خبر دادند از معارف سما و صفا او و کواکب و جودت که در عالم خواهد بود و آنچه

انبیای نبی سرایش که مامور
 بودند به دعوت رسول کریم
 موسی علیه السلام رسول انبیا بود
 پس کسی عالم باشد در رسول
 خاص هر رسول نبی باشد امام
 نبی رسول نبی باشد بلکه چون
 نبوت پیغمبر مصلو الله
 و سلمه علیه بر او
 قاطعه و در این اساطیر
 پیوسته است که در این
 بعد از این که در این
 که در این که در این
 وقوع شکی نیست برهان
 که در این که در این
 یعنی که در این که در این
 ان شکی نیست برهان
 و انبیات اسکان بعثت نبیه
 بود اما چون ایمان و دین
 تنهایی بین سلسله
 شکی نیست برهان

و این حجت آنست که بعد از دعوی کردن که من آن شسته زنده که چون حق تعالی او را زنده کند و در حال خواهد که تا ویرا بار دیگر بگردد و این دلیل روشن است بر آنکه وی چون بر قلی که حق تعالی بر دست خلق میسر کرده است قادر نیست بر زنده کردن که خلق را بر این سبیل نهاده است اولی تر که قادر نباشد و دیگر آنکه کذب او خود در نفس دعوی او پیدا است و او دعوی کند که من خدایم و پروردگارم و قلی پوشیده ماند که جسم محدود و منحصر خدایر انشاید و از هر روشنی تر آنکه یک چشم ندارد و اگر ویرا قدرتی بودی بر آنچه دعوی کرده اول دیده که خود را بینا کردی و چون این معجز روشنی در دست گشت که ظهار معجزه بر عقب دعوی حجت صدق انبیاست و در آنچه معجزات بسیار در دست انبیاطا هر شد شک نیست از عهد آدم تا زمان خاتم صلی الله علیه و آله سلم و علی سایر احواله من الانبیاء در هر قرن پیغمبری آمد بر دست او نوعی چند از انواع معجزات ظاهری گشت چنانکه حاضران دعوت او را بیکمان نجاشه چشم دیدند و در هر قرن خلف از سلف نقل کردند چنانکه تواتر علم آن در میان شنوندگان آشکارا شد و چون چنین بود و انباشد که جز حق باشد زیرا که اگر یکی از آدمیان بر پادشاهی مثل خود مخلوقی دروغی گوید مره بعد از آنکه پادشاه نظر کند که این دروغی است آن پادشاه یا نادان یا باغی عاجز و خدای ازین منزله است و از جمله چهار صدق پیغمبران یکی آنست که همه در آنچه از حق تعالی خبر دادند از معارف سما و صفا او و کواکب و جودت که در عالم خواهد بود و آنچه

بعد از غای دنیا باشد از بعث و نشور و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب غیر
 آن از آنچه از قبل خبر است یک زبان اند و بمقدار یک سر موی در گفته ایشان تفاوت
 نیست و لو کان مرعند غیر الله لو وجد وافیه اختلافا کثیرا
والله الملم للمصواب فصل دوم در ایمان به پیغمبران بیان آنچه دانسته
 آن مهم است از خصایص و مراتب ایشان چون دانسته شد که نبوة حق است بماب
 دانستن که حقیقتی آنکس از آنکه خواست بدان برگزیده با اختیار ایشان بود
 و نه بکسب ایشان بدانند که عقاده داشتن که نبوة بکسب حاصل شود کفر است چون
 این است شد بدانند که ایمان بکلمه پیغمبران با عقاده و او از پی ایمان بخدای است
 و ایمان بخدای بی ایمان به پیغمبران درست نباشد و چون حق تعالی در قرآن مجید
 چند جا اشاره کرده که جدائی افکندن در ایمان میان خدا و فرستادگان او کفر است
 ازان جمله این است ان الذین کفروا بالله و رسوله و یریدون
 ان یفرقوا بین الله و رسوله الایه و ایمان بعموم پیغمبران آنست که اعتقاد دارند
 و او را کنند بندگانند و برگزیده خدا اند که خلق را بحق دعوت کردند و گفتند که ما فر
 خدائیم و بر راستی و درستی دعوی خود حجتها بنمودند راست کوی بودند و بر حق فرستاد
 خدایتعالی بودند بدان قوم که گفتند که ما فرستادگان خدائیم بدیشان هر چه از حقیقتا
 باز گفتند چنان بود که ایشان گفتند در ایمان بعموم پیغمبران کفر رسول ما علیه السلام
 این قدر کفایت است و در ایمان بر رسول ما علیه السلام شرطی چند دیگر است که بعد از این

فصل پنجم در بیان ایمان و سبب آن و سبب آنند و سبب آنند و سبب آنند

و اگر بودی این
 قرآن از نزد یک غیر
 خدا یعنی کلام مخلوق
 بدان از مصالح
 بین و دنیا و افاده
 کنند مرادشان
 را بدانچه بر سندان
 بدرجه علیا و ادیان
 مجبول اند بقصص
 و مستعد اند بر یاد
 و درجه تکمال
 دوی تعالی به تنگ
 در وقت
 و تفاوت نظم بر آله
 کلام بر شغال از ظن
 نیست خواه کسب
 لفظ خواه از روی
 معنی نه از کلام
 بتحقیق و یقین اینها
 که کافر نیستند بخدا
 و پیغمبران او می
 و اینست که در این
 که در مانتد یک
 که در مانتد یک
 که در مانتد یک

از سفر قشاق
 ت چ رسالت
 سفارت بنده
 بیان خدا و عقلا
 ۲۴ خلافت و
 باز از نامه بیان
 علل و آثار آنست
 رسالتی آنها از اسرار
 دین و دنیا و این

علم چیز نادر دل غیر انبیاء هم می اندازد پس میان نبی و غیر نبی چه فرق باشد جواب آنست
 که علم احکام در دل انبیاء مدو علم بود و نبیها و حادتها که بعد از گذشتن روزگاری یا
 فضای دنیا خواهد بود و این نوع از علم مخصوص است بانبیاء و اگر کسی پیش ازین
 باز گوید هم از ایشان بوی رسیده بایا از سخن ایشان فهم کرده باشد و آنچه ملک
 بغیر انبیاء الهام کند نوع بشارتی باشد از حق که در خاطر آید یا از استی در چیزی که واقع
 شد با و از هر نوع که باشد فرق میان آن و الهام ظاهر است نبی از شک خطا معصوم
 باشد و آنچه با الهام بوی رسد همچنان بدانند که آنچه میشود و غیر نبی از شک و خطا
 معصوم نیست الهام را برین وجه بتواند یافت و اما آنچه از باب تائید است آن
 دو نوع است نوعی آنست که انبیاء در نفس خود بدان مؤید باشند و نوعی آنکه از عالم غیب
 و قدرت بدعا و برکت ایشان ظاهر شود و این نوع بیش از آنست که بتوان شمردن و بتواند
 بسیاری از آن بسمع خلق رسیده و غرض ما آن نوع دیگر است که در نفس خود بدان
 مؤیدند تا شناخت ایشان باصل محکم با و از آن جمله آنست که هو ایشان پی
 فرمان حق بوده است و نفس ایشان همواره در طاعت او بفرمان ایشان و ازین
 وجه ایشان از نافرمانی خدا بقصد معصوم مانند و ایشان واجب العصمت اند
 و مخالفت امر خداست تعالی بر ایشان و اینست زیرا که حقیقت خلق را فرموده که پیش
 ایشان بکنند و اگر عصیان بقصد از ایشان یافت شدی خداست تعالی خلق را امتا
 ایشان نفرمودی و اگر از یکی از ایشان زلی صادر شود آن نبود الا از طریق سهوا

برای آنست که بعضی
 از مطلق شود بر او
 و متمسک و اوست
 بکنند بدانکه در زمان
 جواز رسالت اگر کسی
 عوی آن کند واجب
 القبول نیست مگر
 بمعرفه و آن ظهور
 باشد که خلاق عاقل
 باشد و در تکلیف بر
 بخت صدق مدعی
 باید منازار حاضر و ایشان
 متمسک در وجه دلالت
 آن بر حجت رسالت
 آن آنست که هرگاه رسول
 او عاقل رسالت کند
 انست که معصوم
 را از کتاب گناه
 نبود اما معصوم را
 از کتاب گناه بود
 بسبب ندرت
 و لیکن او را بدان
 گناه امر از ننگ
 نمی توان منسوب
 نقل از کتب نبوت
 بی پیروی

که هر که با حق
 رسالت را
 از این
 در حق
 و در حق
 و در حق

صواب چنان دیدیم که بقدر ضرورت سخن را در آن بسط کنیم تا عوام مسلمانان از نزاهت
 و طهارت ایشان بریقینی تمام با و از شناختن صیغه ذلت ایشان بر معرفتی کامل
 و از طریق در مملکت بیفتند و در دین بیان زده نشوند چه بسیاری از مسلمانان
 درین مسئله غلط کرده اند چون جمعی از معتزله و تشیع در عصمت چندان مبالغه
 کردند که بجا و اطر رسانیده جمعی نیز از تشیع و نقله بی احتیاط در خلا ایشان
 چندان غلو کرده اند که بجا تفریط رسانیده و نصرت قول خود را چیز چند در کتب
 یاد کرده اند که از هیچ اصلی نیست با مثال آن تمسک ساختن به و آنه بلکه نقل
 کردن آن خود و اینست زیرا که در آن تحقیر انبیاست در نظری علمان و ساده
 دلان و حقتعالی مارا فرموده است که ایشان را بر حق دانیم و بر ما فرض کرده که تعظیم و توقیر
 ایشان کنیم و ذکر عثرات ایشان که در آن نیز به نص صریح یافت شود ادب
 نباشد کیف که در روغ با و بود اترین زلتی از زلات که از انبیا علیهم السلام
 یاد کرده شد به نص مقطوع به زلت آدم است علیه السلام که حقتعالی آنرا در قرآن
 یاد کرده از تساؤل شجره بچند موضع و چنین اضافتی بوی کرده که **و عصی آدم**
و کف غوی و مع بذل این صیغه را از بیان حالی نگذاشت تا بندگان دانند که حال
 وی در آن منافی حال عصاب بود چه معصیت عصاب بعزم دل باشد بر معصیت بی آنکه
 مجال تاویل باشد و منشا زلت آدم علیه السلام از نسیان عهد بود
و لقد عهدنا الى آدم مرقب بل فلسی و لم نجد له عذرا

عصی آدم
 و خلاف کرد آدم عصی
 امر بر او در کار خود را در خوردن
 میوه درخت فغوئی
 پس بی بهره مانده از
 مطلوب خود که عبادت
 بود پس از آن تنبوه و استغفار
 قیام نمود و حضرت راست
 نیامی عزم را بشناخت

عصی آدم
 و در استنباط وی در استنباط
 امن قبل از وی آدم صفت
 و در بود او را که در استنباط
 فلسفی پس و او را که در استنباط
 آن امر را و او را که در استنباط
 و یافتیم او را که در استنباط

و یافتیم او را که در استنباط
 و یافتیم او را که در استنباط
 و یافتیم او را که در استنباط

از جمله احادیث آحاد است و احاد موجب علم نیست دیگر آنکه موقوف است
 بر این معنی است و اگر چه صحابی تائید شده با نقل نکند اما چون مستقول عنه رایا ذکر شده است
 احتمال دارد بلکه غالب است که از اصل کتاب بوی رسیده با و نقل ایشان
 اعتماد داشته باشد زیرا که حقاقتیق و تکذیب ایشان کرده است و گفته که ایشان
 تحریف کرده اند و گفته است که کتاب بدست خود مینویسند و میگویند که آن

از نزد خداست آیه و یقولون هو من عند الله وما هو من عند الله
 وان از نزد خدا و ایشان دروغ بخدا میگویند و میداد آن دروغ آیه و یقولون

على الله الكذب وهم يعلمون و رسول علیه السلام گفت ایشان از قصد
 مکنید و تکذیب مکنید و آنچه فرموده است که تکذیب مکنید در آن قسم که علم آن
 با رسیده با از اخبار کتب ایشان اما آنچه ضد آن از علم دین با معلوم باشد
 تکذیب واجب بود و عمر خطاب رضی الله عنه در حق اصل کتاب گفت لا

نصد قههم و کذبهم الله و اکثر قصص انبیا که اصحاب تواریخ در کتب
 آورده اند و مفسران آنرا نقل کرده اند متعلق است از قبل ایشان و باز گفت
 آن روا نیست فکیف احتجاج بدان یارانک و لقد هممت به و هم
 بها و بدرستی که طمع کرد زینجا در یوسف علیه السلام و طمع کرد یوسف
 علیه السلام در زینجا اگر ندیدی برمان پروردگار خود را و هم زینجا محقق بود و هم
 یوسف علیه السلام محقق بعدم رویت برمان محقق باشد هم ان متسخ باشد دیگر

و یقولون و می گویند هو
 از نزد خداست و ما هو من عند الله
 و یقولون و می گویند هو
 او میداند از نزد خدا دروغ میگویند و ایشان
 می دانند که دروغ میگویند بعد از بیان
 تحریف یهود در آن آیه نصابی که در حق
 عیسی السلام می گفتند
 که او دعوی الوهیت
 کرده و امت را بعبادت خود و خود
 کرده و قول ایشان از اینها
 پس از تفحص حینی
 رکوع ۱۴ از فصل ۱۴
 و لقد هممت به و هم
 قصد کرد آن زن بخاطرت یوسف
 قصد کرد آن زن بخاطرت یوسف
 علیه السلام زنا و هممت به و هم
 یوسف علیه السلام بدفع وی بکفرتی
 یوسف علیه السلام بدفع وی بکفرتی
 و از ۱۳ جز ۱۲ رکوع ۱۳ از تفحص حینی

فان ثابت

ترست آنست که بعضی آورده اند که داود علیه السلام بی اختیار نظر بر زن
 اوریا آمد ویرا از حسن و تعجب آمد و از روی مجبوتی و ارادتی که صلحهای امت را
 با پیغمبر آن بوده از روی حکم و سلطنت ویرا گفت اگر توانی ویرا از بهر من بگذار
 تا من ویرا زن کنم و بعضی گفته اند که اوریا ویرا میخواست داود علیه السلام بعد از آن
 که وی طلب خطبه کرد بفرستاد و ویرا نخواست و حق تعالی بدین سبب با وی عتاب
 کرد و هر یک از این دو صیغه تمثیل که خصمان زده اند تشابهی دارد خدا بداند که حقیقت
 آن چیست بلی ما از طریق علم دین دانسته ایم که یاد کردن این قصه بر آن وجه که قصص
 ایراد کرده اند روان باشد زیرا که حق تعالی پیغمبر آن را از بهر دفع ظلم و رفع فساد مخلوق
 فرستاده است و بندگانش را فرموده که متابعت ایشان کنند و گفتار و کردار ایشان را
 پیشوای خود سازند چون امثال این در حق ایشان روا دارند این قول مفضی
 شود و بد آنچه خلاف این معانی باشد و حق تعالی هر آنچه فرماید خبر حق محض و عدل
 صرف نباشد پس لازم آید که حق تعالی خلق را مطلقا فرماید که پیروی ایشان کنند
 از آنچه منافی حق بود و مخالف عدل معصوم دانیم امام ابو منصور از تریبی رحمه الله
 گفته است که نظر اقتضا آن میکند که تاکید و جوب عصمت در حق انبیا علیهم السلام
 افزون از آنست که در حق طایفه زیرا که خلق بمتابعت انبیا مامورانند به متابعت
 طایفه مامور میشوند و عجب از جاهلی که چنین سخن را بر سماع علوم مسلمانان نشنود
 آخر از معرفت بمراتب انبیا ندارد و حق معرفت ایشان از اصول دین حق

ان العصمة
 واجب حق الانبیا
 و ان یکن
 واجب ان یکن
 معصوما عن الصغیر
 و الکبیر لا یخوفا
 منیه الکبیرة فیجوز
 منیه اللغو لو خوفا
 منیه الصغیرة فیجوز
 منیه الکبیرة لان
 الصغیرة مع القصد
 و الینه یملکون کبیرة
 و ینزالوا کوز فوجیه
 ان یکن معصوما
 عن الصغیرة و الکبیرة
 معصوما عن النبیة
 بالصغیرة و الکبیرة
 من تمسکوا بکلمة

فصل اول در بیان عیوب و فضائل
 فصل اول در بیان عیوب و فضائل
 فصل اول در بیان عیوب و فضائل

و مراد از مؤمن عبد الله حجتش بود برادر زینب و مراد از مؤمنه زینب یعنی ایشان را زاهد
 و نسنزد که چون خدا در رسول کاری باز گذارند ایشان بران نگرند ایشان را ضعیف شدند
 بفرموده خدا و رسول کار کردند و زینب زن زید شد و این جا به لیت زن کسی را که
 به پس پیزفته بود نزدی بر خود حرام داشتندی همچون زن سپر خود و حکمت حق تعالی
 اقتضا چنان کرد ایشان را از این عادت باز زندان کار بفعل رسول علیه السلام برایشان
 آسان کرد اندوزن زید را بعد از مفارقت از زید حکم سماوی برنی پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم و بدینا مخالفت آن عادت بر صحابه آسان بود چه اگر رسول را صلی الله علیه و سلم
 ندیدندی که زن متبینه خود را زن کرد جرحی از آن در سینه های ایشان نماندی و طبع ایشان
 از صحبت آن زنان مستغفر بودی و کار زنان شوهری کاریست که بی میل نفس و معاش
 طبع میسر نشود و حق تعالی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم خبر کرد که زینب زن تو خواهد
 بودن پس گریستی از صحبت زینب در دل زید نهادی زید بحضرت رسول آمد و گفت
 زینب زن شریف است و بزبان بر من خیر کی میکند من صحبت ویران نخواهم
 ویرا طلاق میدهم رسول علیه السلام زید را گفت زن خود را نکاید از از خدای پیغمبر
 یعنی که زن را بی موجب طلاق میدهی حق تعالی بسبب آن گفت که از رسول
 علیه السلام صادر شد با وی عتاب کرد و گفت چیزی که خدا تعالی از او پیدا خواهد
 تو از او پوشیده میداری تو از مردم میترسی خدای او لیسز که از وی ترسی یعنی که
 از طلاق زید زینب و تزویج خود ویرا احترام میکند از ترس زبان منافقان و بعضا

و برادر ارضی
 شدند و آن عقد
 وجود گرفت
 و حق تعالی پیغمبر
 را اعلام کرد در
 عاقبت پیغمبر
 شده است که
 داخل از واج
 تو باشد پس
 ناسازگار می بود
 زینب که زید پیوستن
 زینب که طلاق
 گشت بجهت کفر ای سبب آن قول
 با آن لغتی شد

عقل کبیرا کلاهما تا اینجا که رب ارحمهما انما ربانی
 صغیرا و نظائر این در قرآن افزونتر از آنست که با استشهاد شریعت افتد
 و درین موضع خطاب از پیغمبر بگردانید و گفت بگو مومنان را تا چنین کنند تا اشتباه
 بر خیزد که مراد و است یا امت و کوه نظر از او حق او چنین نشینند و بدانند
 که نفس وی در امر حق نگران وی بود و هوای ابروی سلطانی نبود و قهرین وی از جبر
 مستخر و منقاد وی بود و جز بخیر ویران فرمودی صلوات الله علیه و سلم افضل ما صلی
 علی نبی من انبیاءه و از جمله آنچه اعتقاد نباید داشت ازین باب تلك لغز
 السعلی است که در تفاسیر روایت از ایاد کرده اند و حاصل این سخن آنست
 که رسول صلوات الله علیه و سلم نماز میکرد و سوره النجم میخواند چون باینجا رسید افراتیم الا
 ان کل اولادکم لایحسبکم الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات

در دل مؤثر آمد چه اعتقاد ندارند که عصمت خداست و بر تمام تر و قوی تر و خواتر
 از اختیار وی بود و هر گشت و هر فعلی که از وی صادر شد عصمت حق در آن مقتدر
 بود و من در قرآن از طریق فهم اشارتی یافتیم نیز است نظر رسول صلوات الله علیه
 و سلم از هر ناپسندی بر خوبتر و جوی آن درین آیه است قل للمومنین
 یغضوا من ابصارهم یعنی مومنان را بگو که از نگرسته های بعضی چشمها فرو رها
 و مراد آنست که دیده از آنچه نظر بر آن روا نیست بر هم نهند و خطاب در مثل
 این مواضع اکثر و اغلب آنست که بطایر پیغمبر است صلوات الله علیه و سلم اگر چه
 مراد بدان است بوده اند چنانکه لا تجعل مع الله الها اخر و چنانکه اما یبلغن

عندك الکبر احد هما و کلاهما تا اینجا که رب ارحمهما انما ربانی
 صغیرا و نظائر این در قرآن افزونتر از آنست که با استشهاد شریعت افتد
 و درین موضع خطاب از پیغمبر بگردانید و گفت بگو مومنان را تا چنین کنند تا اشتباه
 بر خیزد که مراد و است یا امت و کوه نظر از او حق او چنین نشینند و بدانند
 که نفس وی در امر حق نگران وی بود و هوای ابروی سلطانی نبود و قهرین وی از جبر
 مستخر و منقاد وی بود و جز بخیر ویران فرمودی صلوات الله علیه و سلم افضل ما صلی
 علی نبی من انبیاءه و از جمله آنچه اعتقاد نباید داشت ازین باب تلك لغز
 السعلی است که در تفاسیر روایت از ایاد کرده اند و حاصل این سخن آنست
 که رسول صلوات الله علیه و سلم نماز میکرد و سوره النجم میخواند چون باینجا رسید افراتیم الا
 ان کل اولادکم لایحسبکم الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات

فقد است
 خبر در کوه
 از تفصیح
 اما یبلغن
 عندك الکبر
 از کبر
 احسن کل
 از کبر
 کلاهما تا اینجا که رب ارحمهما انما ربانی
 صغیرا و نظائر این در قرآن افزونتر از آنست که با استشهاد شریعت افتد
 و درین موضع خطاب از پیغمبر بگردانید و گفت بگو مومنان را تا چنین کنند تا اشتباه
 بر خیزد که مراد و است یا امت و کوه نظر از او حق او چنین نشینند و بدانند
 که نفس وی در امر حق نگران وی بود و هوای ابروی سلطانی نبود و قهرین وی از جبر
 مستخر و منقاد وی بود و جز بخیر ویران فرمودی صلوات الله علیه و سلم افضل ما صلی
 علی نبی من انبیاءه و از جمله آنچه اعتقاد نباید داشت ازین باب تلك لغز
 السعلی است که در تفاسیر روایت از ایاد کرده اند و حاصل این سخن آنست
 که رسول صلوات الله علیه و سلم نماز میکرد و سوره النجم میخواند چون باینجا رسید افراتیم الا
 ان کل اولادکم لایحسبکم الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات

ان کل اولادکم لایحسبکم الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات

افریقہ اللہ
والعزیز

خبر دیدم که در کتاب
و عنی

الثالثه الاخری
و منات سیوم

می توانند که اینها
که خدا کرده است

بجای خود است
بطایف یا در پیش

بنیاد و غرض
که عطا آنرا

اند و مناصح
که ندید و خراجه

طواف میکردند
مسئله که بنوعی

آن میبودند و معتقد
کفار آن بوده که در

این از پشت راست و اگر کاوند راه نماند باسلام و ایمان و خوشنودی حضرت الهی رضای و الدین باز بسته است

همه و با بندگان این را که در کتاب
و قول الله

و یکوم این را
سخنی نیکو از رو

دوب و در من
یعنی این را

بنام همان گفته
اند چنان سخن

کوی که بنده
که کار عاقلانه

شکرناک
کوید و انخفض

لهم اوفو
بلکه ایشان

جناح الذل
کمال تامل

والعزیز و منات الثالثه الاخری شیطان در زبان او افکند

تلك العرائق العلی وان شفاعتهن لترتجی و این حدیث را هیچ امام

از ائمه حدیث بر طریق که حجت را شاید نقل نکرده است و اکثر آنها که نقل کرده اند

از سعید بن جبیر نقل کرده باشند و آن از ابن عباس و راوی از سعید گفته است

لا اعلم الا من ابن عباس یعنی نمیدانم این حدیث را که سعید روایت کرده

است الا از ابن عباس و چنین روایتی چنین قصتی را نتوان اثبات کردن با آنکه

از کسانی که این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسی اند

که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده

یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث موجب علم

غنی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین عظمت منافی اصول دین است

چهره و باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بدایچه شیطان بروی القا کند تلفظ کند و گفته

شیطان از وحی که جبرئیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز انگاه تلفظ

بکلماتیکه حکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است

و بر آن بطلان این قول بر هیچ موحدی فهمی دارد پوشیده ماند و اگر نیز از نقل و تنزیف

این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلوه دل که این چنین حدیثی را

در کتب ایراد کنند و درین خطرها که در ضمن آنست چه از طریق دین چه از روی عقل

اندیشه نکرده اند و ندانستند که حقیقتا در اول این سوره قسم یاد کرده که صاحب

این حدیث را در کتب معتبره نقل نکرده است و اگر کسی از این حدیث استفاده کند...

است و این جنیان با ملائکه بنات الله اند... ج ۲۴۵

ما نقل صاحب شامه

عینی محمد علی السلام

صاحب جنت آن

بسم الله الرحمن الرحيم

بیت دعوت ایشان

و ما غوی و خطا

و ما غوی و خطا

یعنی بی خبر صلوات الله علیه و آله و سلم که راه نشد و از هوا سخن نمیکوید ما نقل صاحب جنت

و ما غوی و ما یسطق عن الهوى ان هو الا وحی یوحى چگونه روا

باشد که بعد از آن حالت که آنسوره در نماز باشد کلمات کفر زبانه بسیار کشن برود

و این نطق باشد تعالی الله عن ذلك و جعل منصب الرساله

عن مثله هذه العرقه و حدیث درست است که عبد الله بن عمر

رضی الله عنه گفت که هر چه از پیغمبر علیه السلام می شنیدم مینوشتم و ترسیدم

از آن نمی کردند و گفته پیغمبر علیه السلام بشیر است در حال سخط و رضا سخن

گوید هر چه از وی بشنوی توان نوشت اشاره اینگونه بندگان درین سخن این بوده

است که بشر چون چشم گیرد و فتنه که سخن بگوید که گفتی نباشد پس چه در همه حال

بشنوی منویر عبد الله این سخن را با رسول صلوات الله علیه و آله و سلم باز گفت

رسول علیه السلام فرمود که بنویس که بدان خدای که دارای جان محمد که جز سخن

حق از آن بیرون نباشد و اشاره بدان خود کرد که لفظ حدیث نیست

کتاب فوالذی نفس محمد بیده ما خرج منذ الا الحق و اشار

الرفیه اثبات چنین حدیثی که درست نمیشود که چگونه رفت که از نقل کرد

با وجود چنین حدیث درست مبین که رسول صلوات الله علیه و آله و سلم خود را از آن

خبر داده است چگونه تواند کرد و اگر گوینده گوید که بسیار کس از مفسران آیه و ما

الاسلام من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القی الشیطان

ن الفراء

نفس باطل است

واصل معنی آن است

نطق او تفران است از

هو انفس او نیست این

هو انفس او نیست این

هو انفس او نیست این

هو انفس او نیست این

هو انفس او نیست این

هو انفس او نیست این

هو انفس او نیست این

در وقت الاحزاب
من انوار جمال
لو لقال یوحی
از انجا که در کتب
از انجا که در کتب
از انجا که در کتب
از انجا که در کتب
از انجا که در کتب
از انجا که در کتب
از انجا که در کتب
از انجا که در کتب
از انجا که در کتب
از انجا که در کتب

افرايم اللات والغری
 و منات الثالثة الاخر
 متوقف شده و شیطانی
 در آن میان مجال یافته
 که بتلك مشرکان رسیده
 و آن شفاعتین از حق
 حاصل معنی آنکه ایشان
 از گمان قوم پیام غایب
 بر او از خود امید شفاعت ایشان
 و امید شفاعت کفار را باجماع
 میتوان داشت کفار را شده
 این کلمات شش شده
 پنداشتند که حضرت
 رسالت پناه علیه السلام
 خواند و بیان ایشان را تاثیر
 کرده و لاجرم در آخر سوره
 که آنحضرت علیه السلام
 بامونان سجده کرد
 از ایشان سجد کرد

فما صیته برین وجه تفسیر کرده اند جواب آنست که لفظ قرآن منبئ نیست
 از آنکه شیطان چیزی بر زبان رسول صلی الله علیه و آله وسلم کرده اگر چه اُمنیت را
 بر تلاوت تفسیر کنیم معنی آن باشد که هیچ پیغمبر مرسل و غیر مرسل پیش از تو بخلق لفظ
 الا چون حکمی و کتابی از حق تعالی بر خلق خواندی که نه شیطان در انمیان چیزی
 افکندی اکنون این القا زد و وجه تواند بود یا از طریق لفظ یا از طریق معنی اگر
 از طریق معنی باشد القای وی آن باشد که بتاویلات فاسده و تسویلات
 نفسانی از برای ایشان مشتبه گرداند و اگر از روی لفظ باشد القان باشد که چیزی
 که از آن نبود بخود یا بر زبان او بیا خود در آن میان افکند پس خدا تعالی گفته خود را
 از آن نگاه دارد و گفته شیطان را چیزی که داند و اگر این آیه درین قضیه آمده است حدیث
تلك لعزائيم العلة اصل دارد و وجه صواب آنست که تاویل بدین وجه کنند
 که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدین موضع رسید که افرايم اللات والغری
 و منات الثالثة الاخر شیطان بر لغت وی بر بخار آواز وی این کلمات
 بر خواند مشرکان چون شنیدند از آنجا که قصه نظر ایشان بود گمان بردند که خواننده
 این پیغمبر است از وی خوشنود شدند و این حدیث را منقش کردند و اینند پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم از آن کوفه خاطر شد خدا تعالی از بهر تسلی او این آیه فرستاد
 و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا یذکر ان حدیث
 اصل دارد برین وجه حمل باید کردن تا منافی کتاب و سنت اصول دین نباشد

بامونان سجده کرد
 از ایشان سجد کرد
 اتفاق نمودند
 و در آنجا صواب
 جان بعضی باین
 سبب است
 علیه السلام
 از آن

بجای آنکه در کتاب
 در فضیلت و تقییس
 جبهت شکر و شکر
 علی بن ابی طالب
 و کتاب سیرت و سیرت
 از سلسله و سلسله
 من در سلسله و سلسله

و اگر این عباس رضی الله عنه درست شود که وی گفت الغی علی بن ابی طالب مرادش
 از لسان نبوت باشد چنانچه یاد کردیم والله اعلم فصل سیم در ذکر سلسله
 خاتم انبیا و بیان معجزات او صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی در اول نبوة پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم مدتی فرشته را موعظ او کرده بود تا در آنجا از آنچه ضرورت وقت
 او بود در طریق عبودیت آگاه میکرد و در حدیث بدین لفظ آمده است فكان
يعلمه الكلمة والكلمتين و در زبان خوابهای راست میدید و این
 نبوة بود بعد ازین جبرئیل بآمد و وی را فرمود تا اهل مکه را بتوحید دعوت کند
 آنگاه بود نبوة و رسالت و در دعوت او چند چیز بود که در دعوت دیگر پیغمبران
 نبود یکی آنکه گفت مراراً میان جنیان فرستاده اند آنچه هستند و آنچه خواهند بود
 تا قیامت دیگر آنکه شریعت من آخرین شریعتهاست و دیگر آنکه من خاتم انبیا و نبوة
 بر من بسته شد بعد از من هیچ نبی نباشد که نبی بعد از من و آنچه وی دعوی کرد
 پیش از آن بر زبان انبیا گفته شده بود و در علم که از ایشان میراث بود یاد کرده
 که پیغمبر آخر الزمان مبعوث است بکافه خلائق جنی و انسی و او خاتم انبیا است
 بعد از وی هیچ نبی نباشد و دین او بهترین دینهاست و شریعت او ناسخ شریعتها
 و نام و نسب و نعت و وصف خلق و خلقت و مولد و مهاجر او روشن کرده
 و این جمله حجت دعوی او بود و علم این با سلسله کتاب سیده بود که در زمان او خصم
 شدند و پیش از ظهور او از انقل میکردند و بصحت آن گواهی میدادند و علما

از استادان نبوت
 رسول و انبی و
 پیغمبر نبی و فوق بیان
 رسول و نبی آن است
 که رسول صاحب
 شریعت است و نبی
 تابع او است و این
 شرح چون حضرت
 اسلام که بشریت
 از این علم علیه السلام و
 و شکر و شکر و شکر
 علیه السلام با رسول
 داعی است بشریت
 خاص نبی عام است
 و شکر و شکر و شکر
 که در سلسله و سلسله

از سلسله و سلسله
 از سلسله و سلسله
 از سلسله و سلسله
 از سلسله و سلسله

رسول نبود آن است
که کتابی بر او نازل
نباشد و گویند

ایشان میگفتند که بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان از حرم که نزدیک سید و بقر ایام
ولادت و در ایام ولادت او نشانه های غریب نادریهای عجیب ظاهر شد مثل
بلاک اصحاب فیل و سنگ انداختن مرغان و بر رو افتادن بتان که بگرمی پرستیدند
بی آنکه آنرا موجهی ظاهر بود و بزین سرور رفتن آب بجز ساده و افتادن شرفهای
ایوان کسری و شنیدن آواز بانی دیدن اشخاص که لغت و صفت او از آن نسبت
میشد و اتفاق کابنهان که حادثه عظیم در عالم افتاده است که جنیان بدنسب
از خبر آسمانی ممنوعند و غیر آن از آیات و دلایل و بعد از دعوت معجزات بسیار
بر دست و زبان وی ظاهر شد و از آنجمله شکافتن ماه بود بدو نیم و تسبیح
کردن سنگریزه در کف می و بیرون آمدن آب از میان انگشتانش بمقدار آنکه بیکبار
و پانصد تن از صحابه از آن وضو ساختند و سیراب شدند و چهار پایان را آب دادند
و بقدر حاجت از آن برداشتند و از آنجمله آنکه کردن چوبی بود که بوقت خطبه
کردن پشت بدان باز میداد و چون منبر بگردند و رسول صلی الله علیه و آله وسلم
انتقال کرد از آن ستون حقتعالی از آنباله آورد و از آنجمله افزونی طعام که اندک
بود ببرکت دعا و تالشکری از آن بگفتی نمونه شدند و از آنجمله خبر دادن ذراع
کو سفند زهر آلوده و پیرا که از من مخور که من زهر آلوده ام و از آنجمله خبر بود از جواهری
که خواهد بود و باز داد مثل آنکه گنجهای کسری و قیصر در راه خدا خرج شود و چنان
بود که وی گفت و سیرا که مالک گفتند که خدایتعالی هر دو دست بر من کسر

رسول آن بود که
در ششده بودی بدو
فردو آید و بی آنکه
که آوازی شنود یا ملامت
و در هر تقدیر بر سر میاید
رسول
و بی شکر
آواز از آنجمله
اتقی الشیطان
مگر چون تلاوت
بفکنند شیطان
افق از آنجمله
تلاوت او آنچه خواهد
بجیشتیکی بر مردم
نشسته که آن

و از آنجمله
بیت تلاوت
پیغمبر علی السلام
شیطان را در
بیت تو نیست
بجز آواز
خفت علی السلام
این کلمات بخواند

درست تو کند و چنان بود که او فرمود و خبر داد از فتح یمین و شام و عراق و
 بمبران ترتیب یاد کرده بود کثرت شد و نظایر آن افزون از آنست که بر تو
 شمردن یکی از علمای سلف یاد کرده است که اعلام نبوت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم هزار برسد و تواند بود که بسیار دیگر باشد که بوی زرسیده باشد و از آنچه یاد
 کرده اند از دلایل نبوت و اعلام رسالت بعضی آنست که متواتر است
 که قطع بدان باید کرد و بعضی آنکه جمیع انبوه از آن نقل کرده اند و از آن احاد
 اخباری نهند و تواتر در جنس آن ثابت است از طریق معنی مراد از این آنست
 که آنچه از معجزات در نقل از احاد است آنرا در آنچه متواتر است از روی اعجاز نظیر
 است و بزرگترین معجزی از معجزات رسول صلی الله علیه و آله و سلم قرآن است
 که زوال و انقطاع را بدان راه نیست و هیچ خبر در جمله و جوه تواتر قرآن رسد
 و قرنها بسیار گذشت تا بگوشش خاص و عام میرسد که ای محمد معاندان را بگو
 که اگر من این قول قرآن از خود میگویم شما نیز ده سوره مانند این از خود بر سازید
 و دیگر گفت که یک سوره چنین بیاید اگر راست میگویند و دیگر گفت حدیثی
 مثل این بیاید و بچکس باقی برابری آن نتوانست کردن و این معظم ترین نشان
 بود از نشانه های نبوة او زیرا که قریش که قوم او بودند و این خطاب و انباشان رفت
 اهل فصاحت و بلاغت بودند و سخن هم بدان لغت میگفتند که رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم میگفت و در دشمنی او پیش از همه بودند و پیش از همه کوشیدند

تکلیف القبول العظمی
 و ان شفا عین التی
 در حالتی که حضرت
 علی ای سلام سوره
 النجم بخواند و با بنجا
 رسیده بود که
 مناة الثالثة الاخری
 سرمان برود
 و جمعی که
 سمات مکرر
 سر این

تلاوت پیغمبر
 علی ای سلام است
 فینسب الله ما
 یلق الشیطان
 یمن باطل و زائل است
 ضایع الایمان
 در افکنده باشد
 شیطان از طهارت
 کفر تمام است
 ایالات

صلواتی بر او
 و در آن
 و در آن
 و در آن
 و در آن

بهاول
انسان

حکیم و
عالم
مؤید
م. ع. ا.
م. ع. ا.
م. ع. ا.

و در محاربت او ما لها بذل کردند و بجان خاطر کردند تا بروی غالب آیند و چون وی
 ایشان را بداند سخن آنکه اگر راست میگوید سورتی مثل آنچه من آورده ام بیاید از
 سخن او که میگردند و میگویند که این سخن است و این کذب است و اگر ایشان
 نخواستند که سورتی را به سخنی که بدان مانند کی دارد معارضه کنند بلکه آیتی را البته
 ازان بجوایی دیگر رفتی و محتاج تلف مال و هلاک جان نبودندی و تهاون در دفع
 او بدین محبت نکردندی زیرا که در دفع او هیچ چیزی تا متر ازین نبود وی و آسان تر
 ازان بودی که خطر مال و جان و ترک وطن و مفارقت زن و فرزند و چون معارضه نکرد
 بلکه گفتند که سورتی مثل این نخواهم آوردن بران قاطع بود بر آنکه نتوانستند آوردند
 و بعد از ایشان در هر قرن که گذشت این سخن را خصمان بوده اند که علوم عربیت
 دانسته اند و در بلاغت و فصاحت بجائی رسیده که صرف سخن بر ایشان آسانتر
 ازان بود که بر او این نشان و یک را بمثل آن معارضه نتوانستند کردن و از اینجا
 یقین شد که قرآن معجز است و اعجاز آن از چند وجه گفته اند که نقل آن از هر کسی
 و ترجیح و جهی برو جهی درین کتاب نه بجای ضرورت است بل آنچه بقدم اولی ترا
 و جمع میان آن واجب یاد کنیم و اول همه آنست که نظم سخن در قرآن برو جهی است
 که میان جمله اصناف سخن نیست و در هیچ نوع از سخن عرب سخنی بر نور و در اینجا مانده
 قرآن یافت نشود و مثل آن نماند و هیچکس نبود از فصحا اهل دانش درین
 زمان که چون این سخن را بشنیدند گواهی دادند که این سخن سخنی که از خلق معهود

و از آنکه در این کتاب است که از جانب ایشان
و در این کتاب است که از جانب ایشان
و در این کتاب است که از جانب ایشان
و در این کتاب است که از جانب ایشان

امرونی از رسول صلی الله علیه و آله وسلم قبول است از خدای و ازین است که اطاعت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم اطاعت خدا و مخالفت رسول مخالفت خدا است
و قول مجمل در ایمان بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم آنست که تصدیق او کند
در هر چه گوید چنانچه میگوید و آنرا تفصیل است که دانستن آن ضرورت است
تا آنچه در مجمل بدان ایمان آورده باشد در مفصل خلاف آن نکند و از آنجمله آنست
که تصدیق او کند در آنچه خدا تعالی ویرایدان فرستاده است که میگوید و آنچه
بخلق میرساند رسالت خداست که میگوید نزدیک کلمه کم و نزدیک کلمه بیشتر
و تصدیق وی کند در آنچه وی فرستاده خداست به جن و انس چنانکه خود گفته
بُعِثْتُ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ یعنی جن و انس و آیات قرآن بدین معنی ناطق
است و از آنجمله این آیه است اذْهَبْ فَاِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِبْنِ و این آیه که
يَا قَوْمِ نَبَأُ جِبُوا دَاعِيَ اللَّهِ و امنوا به جنیان ایشان می یافتند که امر ما
در زمین حادث شده است و آن فرستادن رسول صلی الله علیه و آله وسلم
بود اما ایشان نمیدانستند و در زمین می رفتند تا بدانند حقتعالی روی ایشانرا
با پیغمبر گردانید از صرفنا یعنی روی ایشان بدو گردانیدیم و یا شنیدن
از تو اشارت بدان است که اگر خواهی مستندی که حاضر تو شوند نتوانستی زیرا که
صدارف من بودم و چون قرآن بشنیدند با میان جنیان رفتند و گفتند ای
قوم ما خوانند بخدای را پاسخ گویی یعنی رسول را و بوی ایمان آورید و این

تصحیح کرده است این است
شما صریحاً در این
مش از دایمان انجم گویند
نه عدد بودند و در وجه
از ایشان بوده و او کبر
ابلیس بوده و در آورده
نیز گفته اند در باب آورده

که بنفستون بودند از بن
اعلیش
شده
سوی
جن
و انس

ای گروه ما اجابت کنید شعاع
داعی الله خواننده ضعی
بسی محمد مصطفی علیه السلام
را و امنوا به و ایمان
اریدید و مشخص
کنید اخبار او را
از تفسیر حسی

و اشارت درین آنست

ولین قاطع روشن است بر آنچه رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده خدا بود که
 نیز پیش از وی از بنی آدم هیچ پیغمبری با حق تعالی به جنیان نفرستاد الا سیما
 علیه السلام و آنچه در قرآنست که اناسمنا کتابا انزلنا من بعد موسی
 و لیس است بر ایمان ایشان بر سالت موسی نه بر آن که موسی معجوت بود بر ایشان
 و ایمان با موسی علیه السلام اقتضای آن نکند که موسی با فرستاده باشد و آنچه در تفاسیر
 در بیان این آیه می آورند که دعوت عیسی بر ایشان نرسیده بود و با خود قبول نکرد
 بودند سخن است از طریق از یقین علت آن ایشان تورات یاد کردند و انجیل یاد
 کردند آنست که سیما و دیگر انبیای اسرائیل بعد از موسی پیش از عیسی کتاب
 ایشان تورات بود و حکم از آن میکردند و چون سیما معجوت بود بدیشان تورات
 از وی قبول کرده بودند بران مضمون بودند و بعد از سیما علیه السلام هیچ پیغمبری
 بدیشان نیامده بود تا بعثت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ازین جهت تخصیص
 و که موسی علیه السلام کردند و اگر کسی سوال کند که جنیان پیش از سیما علیه السلام
 با مردن مخاطب نبودند که گوئیم مخاطب بودند آنچه امر و نهی و وعده وعید بود پیش از
 آدم علیه السلام بر سالت و شکنان بدیشان رسانیده شد پس در زمان سیما علیه السلام
 بر سالت وی تجدید دعوت برت و الله اعلم و اگر کسی صغی از بنی آدم یا جنیان را
 از دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مستثنی کند ایمان او بر سالت محمد رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم درست نباشد با حق تعالی در اول دعوت فرمود ویرا که قوم خود

انا سمعنا کتابا
 بر سبتیک یا شینیم
 کتابی را که از نزدیک
 خداست ل انزلنا
 فرود فرستاده شده
 من بعد از موسی
 بعد از کتاب موسی
 علیه السلام
 از تفاسیر

انبیاء از زبان قوم ایشان بدیشان فرستاده ۱۳ جز ۱۳ رکوع ۱۳ از تفسیر حسینی

وما ارسلناک الا کما ارسلنا نوحا و ابراهیم و عیسی بن مریم و ما جعلنا لک الشرائع من قبلنا و ما ارسلناک الا کما ارسلناک

و خویشان خود یعنی قریش را بجای خوان و چون دعوت او میان قوم او ظاهر شد
گفت این قرآن تو فرستاده ایم ما اهل مکه را با آنکه در حوالی مکه اند یعنی عربیم کنی
و آگاهی دهی کنی پس بفرمود که بجز مردمانت فرستاده ایم که و ما ارسلناک
الا کفاة للناس بشیرا و نذیرا و آنچه در قرآن است و ما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومهم یعنی هیچ پیغمبری نفرستاده ایم الا بزبان
قوم او از آن لازم نیاید که پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم لعرب فرستاده بودند و بر
الا بلسان قومهم مراد از این قوم آنان بودند که پیغمبر ایشان بود و در میان ایشان
اطهار دعوت کرده این دلیل نشود بر آنکه ویران جمعی دیگر که از قبیل و می نباشند و نیم
زبان وی نه حاضر دعوت وی نفرستاده باشند و اگر گویند مراد از این قوم اهل و قوم
اند گویند موسی علیه السلام فرستاده خدا بود بنی اسرائیل و زبان او عبری بود
و تورات بدین زبان بود و اگر از بنی اسرائیل جمعی در میان عرب پرورده شده بودند
و لغت عبری ندانستند بن علت از دعوت موسی بیرون بودند می عیسوی
صلی السلام همچنین فرستاده خدای بود بنی اسرائیل و در زمان او زبان ایشان عبری
بود و چون روم را دعوت کرد بدین زبان کرد و او بنی بدین لغت فرود آمده بودند و در میان
زبان سریانی نمیدانستند و عیسی علیه السلام ز یونانی میدانست و ز لغت دیگر
از لغتهای رومیان و آنرا نمیدانستند شریعت او را بزبان رومی بیان میکردند
و بدین علت رومیان از دعوت او بیرون بودند و پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم از آنجا

افضلیت آنحضرت
است علیه السلام
بود با همه افراد آدمیان
و جنیان و غیر آن هیچکس
از انبیا علیهم السلام تمام
جن و انس مسخوث نشده
نظم تراود از منشور
سعادت او را این است
نوع انسان
و کردند پارس انگاری
سیمان آفریدند و گفتند
بوی کاغذ را با لغت
چون علامت و نسبت
یعنی نوز ستاره از آسمان
دارند هم در طرز از ترک
تقسیم از آنکه در
نقص کسی که در
آواز کند و در

انما ارسلناک الا کما ارسلناک
انما ارسلناک الا کما ارسلناک
انما ارسلناک الا کما ارسلناک
انما ارسلناک الا کما ارسلناک

و کتاب رسول الله
و کتاب النبیین

مقصود
در ثبت

عاصم بن حجاج
عاصم بن حجاج

عاصم بن حجاج
عاصم بن حجاج

عاصم بن حجاج
عاصم بن حجاج

عاصم بن حجاج
عاصم بن حجاج

عاصم بن حجاج
عاصم بن حجاج

عاصم بن حجاج
عاصم بن حجاج

عاصم بن حجاج
عاصم بن حجاج

گفت بر دلهای کافران پیر نهاد یعنی حکم کرد که ایشان بر کز ایمان نیارند و ختم ترا
 ختم بدان معنی گویند که باخر رسید گویند قرآن را ختم کردم یعنی باخر قرآن رسیدم و تا از آن
 سورتی یا آیتی باقی باشد نتوان گفت که ختم کردم و اگر بدین وجه گویند که آخر انبیاء است
 توان گفت اما معنی بر اصل لغت مستقیم آنست که پیش از این گفتیم و احادیث
 بسیار از رسول صلی الله علیه و آله و سلم درست شده است که نبوت با آمدن او
 تمام شد و بعد از وی دیگری نباشد و از آن احادیث یکی را معنی آنست که در امت
 من نزدیک کسی جال کذاب باشد که هر یک از ایشان دعوی کنند که من نبی ام
 و بعد از من هیچ نباشد سیکور فی امتی دجالون کذابون و قریبا
 من ثلثین کلهم یزعم انه نبی و انه کاتبی بعد ابو هریره روایت
 کرده است و در دیگر حدیث بعدی گفت رضی الله عنه چون بخزای بنوک میرفت
 ویرادر مدینه میگذاشت او میگفت که مرا با زبان کوه دکان میکاری گفت تو
 رضیستی که از من بمنزلت مارون باشی از موسی الا آنست که بعد از من نبی
 نیست اما ترضوا از کون منی بمنزله هارون من
 موسی الا انه کاتبی بعد بعد و قاصر روایت کرده است و در حدیث
 دیگر گفت که مرا و قیامت را همچنان فرستاده اند که این دو اشارت بهر دو انگشت
 مسج و میانه کرد یعنی همچنان که میان این دو انگشت هیچ انگشت دیگر نیست میان
 من و قیامت هیچ نبی دیگر نیست و نباشد و دعوت من باقیامت بمعنائست

و معنی و فضیلت
 که در اسلام دنیا
 و شتمیم کارم اخلاق و ادب
 و خلق عظیم است
 از دست احتیاج بانبیاء
 دیگر مانند بود و خلفا و علماء
 و اولیاد است اخف
 و اولیاد علی و آل و سلم
 حافظان ملت است
 حاملان سرکتابت کرد
 که کاتبی است از پیش
 در وقت العارفین می بود
 که همه انبیاء سابق علی است
 داشتند و خود با صلوات
 علیه و آله و سلم علی است
 اعظم داشت و الی غیر اعظم
 آنست بهر رس که رسد
 ز کشتند و صفت کسی است
 کشتند و صفت کسی است
 از روی بیعت اخف
 این دولت نبود
 و اولیاد است با صلوات
 این دولت نبود
 در دست بود
 علیه و آله و سلم
 کشتند که انبی
 بعد از آنکه
 در اولیاد است
 باقی است

از قیامت که انبیاء با صلوات
 باقی است

اصل و جملها و اطاعت و بندگی عن الکریم ص ۹۴

بُعِثْتُ اَنَا وَالشَّاعَةِ كَهَاتَيْنِ وَاشار باصبعي الى سابتة والوسطى
 جابر النصارى رضی اللہ عنہ روایت کرده است و روایات و احادیث درین باب
 افزون از آنست که بر توان شمردن و چون ازین طریق ثابت شد که بعد از وی
 هیچ نبی نباشد ضرورت رسول هم نباشد زیرا که هیچ رسول نباشد که نبی نباشد
 چون نبوت نفی کرد رسالت بطریق اولی منقحی باشد پیش از آمدن رسول ما
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بزبان انبیای پیشین که وصف پیغمبر کرده اند گفته شد
 که محمد آخر انبیاست و اهل کتاب از کفر و حسد پوشش میداشتند و آنانکه از علمای
 ایشان در ادین سلام آمدند جمله متفق الکلمه بودند و پراهمبران صفت یافتند
 که در تورات و انجیل خوانده اند و در کتب انبیاء همه یاد کرده اند که در کتب انبیاء
 مذکور است که محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خاتم انبیاست و بعد از وی هیچ نبی
 نباشد و دعوت او قیامت باقی باشد و گروهی از یهودان دعوی میکردند که ما از بهر
 آن پیروی نمیکنیم که از موسی کار رسید است که وی گفت تا آسمان و زمین قائم است
 دین من قائم است و اگر راست گفتند مراد از آن دین است که او دیگر پیغمبران دعوت
 خلق بدان کردند از توحید و تنزیه و وعده وعید و بحث و نشر که همه بران متفق
 بودند و اختلاف در آن نبودند آنچه نسخ و تبدیل در آن روست از شرایع
 و این معنی خود در قرآن موجود است درین آیه که شرع لکم من الدین ما وصی
 به نوحا و الذی و حینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی

بنا بر کتب و صحاح و معجم
 صلوات علی السلام را و اللہ
 و حینا و الذی و حینا
 که در کتب التلک بسیار
 توضیحی اصل مشترک
 از دین که بیان تو و تو
 بوده و ما و حینا
 و آنچه و حینا
 بیان ابراهیم کرده بودیم
 و حینا و الذی و حینا
 این را از اصول دین
 پیغمبر صلی اللہ علیہ
 و آله و سلم و حینا
 است که قیامت کنید و بپای
 بکار قامت کنید و بپای
 و اید و دین را از ایمان است
 با آنچه تصدیق آن واجب
 باشد و فوآن برداری
 احکام خداست و حال
 و حینا و الذی و حینا
 تنفس و حینا و حینا
 شش و در آن یعنی
 اختلاف و حینا
 در آن اصل است
 توحید و طاعت
 است چه در وقت صلوات
 از من و اوقات
 و حینا و حینا

Marfat.com

بهمه حال معصوم بودند و اگر یکی از ایشان در زمان نبوت کنایه رفته با از صغیر
 آن بر طریق خطا و سهو و زلت و نسیان با و ایشان را در آن نه بگذارد بلکه چون
 دستند بر فوران باز آیند زلت آدم علیه السلام هم ازین نوع بود و آنچه
 خدا تعالی فرمود که وَعَصَىٰ دَمُ رَبِّكَ فَغَوَىٰ از آن وجه فهم کند که اگر چه
 عهد فراموش کرده بود نسبت با حال و نسیان بود و کبایر از انبیاء و انبیا شد
 و آنچه از برادران یوسف علی السلام وجود پیش از نبوت بود و آنچه از قومی باز
 میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت بر دین قوم خود بود آن
 نسلات است چه در حدیث دست آمده است که چون بنا کعبه میکردند و قشر
 سنگ بدوش میکشیدند عباس را گفت ای پسر برادر تو نیز از از میان باز کن
 و بدوش جمع کن تا از سنگ ده نشود گفت من نیز چنین کردم درین بودم
 که شخصی فرا آمد و بعنف دست بهملوی من زد و گفت تو فعل چنین میکنی خطا
 تو اقدرا خواهند کرد من بهوش شدم چون بهوش باز آدم مرا میگفتند ترا
 چه شد و من میگفتم از آن من گوی پس کسی را که خدای تعالی کشف عورت در حالت طفولیت
 نه بگذارد و بران تاویب کند و از آن نکاه دارد چگونه از کفرش نکند و اگر
 کسی بحدیث جبر مطعم رضی الله عنه برین سخن اعتراض کند و آن حدیث نیست
 لقد رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وهو علی
 دین قومه یعنی پیغمبر را دیدم و بر دین قوم خود بود جواب آنست که مراد

و عصی آدم

و طاف کرد آدم علیه السلام
 رفته و بر آورد و کار
 خود را در خوردن میوه
 درخت فحش
 پس کبایر ماند از
 سطل کوب خود که عسر
 جابودانی بود بعد از آن
 قیام و قیامت
 و حضرت رسالت پیغمبری
 علیه السلام را شفاعت
 میباید که بگردد
 آوردند و بر احوال او
 پس برین قیامت
 قیامت عظیم است
 کرد و توبه او را و هلاکت
 و راه نمود او را ثبات توبه
 قائلان هبطا گفتند
 آدم و حوا را

بهمه حال معصوم بودند و اگر یکی از ایشان در زمان نبوت کنایه رفته با از صغیر

تِلْكَ الرِّسَالُ
 ۱۰۳
 وادبیر خدی از ایشان
 و بعضی از ایشان
 و بعضی از ایشان

که خدای گفته است تِلْكَ الرِّسَالُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ اِذَا بَخْتَنُوا
 و دلیل روشن کنند تا حق آن که فاضل تر است بر قدر فضل او نکند و این نوع از
 ازان انواع است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازان نمی کرده است و یکی دیگر
 این حدیث لَا تَفْضِلُونِي عَلَى مُوسَى یعنی مرا بر موسی تفضیل منهد
 و این وقتی گفته است که مسلمانان طبایع بر روی جهودی زد که وی گفت
 بخدا شکر موسی را بر همه خلق تفضیل نهاد و از همه برگزید و این هم ازان نوع است
 که تخمیری انجامد و توانستی بودن که بجائی رسیدی هر یک پیغمبران دیگر را با سزا
 گفتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از برای این نمی فرمود و مراد از لَا تَفْضِلُونِي
 آن بود که شما از خود تفضیل من بر موسی منهد تفضیل آنست که خدایتعالی نهد
 به تفضیل شما که مفضل نمیشود و در حدیث دیگر آنست لَا تَخْتَرُونِي عَلَى
ابراهيم یعنی خیریت من برابر ابراهیم طلب کنید و وجه آن همین است که شما از
 خود تخیر کنید و روا باشد که این را از طریق تو واضح گفته باشد از برای آنکه خلیل
 علیه السلام پدر همه است او بود و حدیثی دیگر که یکی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت يا خيرا البرية گفت ذلك ابراهيم شاید که آن هم از روی تو واضح
 باشد و احتمال دارد که ابراهیم را علیه السلام بدین نام خوانده باشد همچنانکه به خلیل
 و او اشارت کرده باشد که آن ابراهیم بود که بدین نامش مسجوحانند و در کتب
 آورده اند که در او ان عهد ابراهیم هیچ موجد نبود در زمین جز از وی زیرا که خدا

عَلَى بَعْضٍ
 بعضی دیگر
 ازین پیغمبران
 بود که خدای
 با او سخن
 گفت بی واسطه
 چون آدم
 است و زود جلالت
 چون موسی
 گفت آن از برای
 چون پیغمبر
 علیه السلام
 که زود فاجی
 از عبده

این است که در این کتاب
 از برای هر یک از این
 پیغمبران و اولاد
 آنهاست و در این
 کتاب از برای هر یک
 از این پیغمبران
 و اولاد آنهاست

ایشان یار به تمام بعضی با کز اندامین بودند
 زمره ایشان یار به تمام بعضی با کز اندامین بودند
 ۵

ویرا خلیل خود خواند و خیر البریه هم ازین وجه باشد و این همچنان باشد که اگر گفته بودی
 یا خلیل الله و غیره گفتی ذلک ابراهیم یعنی این اسم علم وی شده است و اگر چه خیر
 هم خلیل الله بود نه خود را گفت و لکن صاحبکم خلیل الله و برین تاویل خیر البریه
 بود به نسبت با انبیا که پیش از وی بودند یا انبیا که در زمان او بودند و این همچنان باشد
 که آنچه بفاطمه گفت رضی الله عنهما که تو را رضی ندیستی که سیده زنان عالم باشی گفت پسر
 مریم کجاست گفت آن سیده زنان عالم خود است و تو سیده زنان عالم و در خود
 و دلیل برین تاویل آنست که بریه خلقت که خدا تعالی ایشان را آفریده است و بدین
 معنی ابراهیم را خیر البریه گفت نسبت با ایشان که آفریده شده بودند نه نسبت با ایشان
 که هنوز ایشان را آفریده بود و درین احادیث و در آنچه ازین بابست تاویل
 رو نموده است سخت مستقیم و انانیت که گویم تواند بود که چون رسول الله
 علیه و آله و سلم آن حدیث گفت هنوز در تخیر و تفضیل در حال خود و واقف شده
 بود و اگر نیز امارات آن میدید و میدانست امر قطعی در آن بوز سیده بود و
 درین توقف فرموده چون صحابه درین باب هنوز از وی قویان شایسته شنیده بودند
 ایشان را نهی کرد که برای خود در آن سخن نگویند و اما حدیث دیگر که اول من یکسی
 یوم القیامه ابراهیم یعنی اول کسی که در قیامت جامه در و پوشانند ابراهیم
 باشد سبب آنست و الله اعلم که اول کسی که در دنیا ویرا بر آید بر سینه که روز ابراهیم
 بود علیه السلام چون آتش می افکندند حقیقتی ویرا بدین مکافات کرد که اول

یار به مجموع جن
 و انس چون
 پیغمبر ما
 علیه السلام
 و دیگر آنکه گوی
 را در خواب
 پیغمبری دادند
 و جمعی را در بیداری
 جسد
 روح از تن حسی
 چون پادشاه
 خلیف خدا
 است

درین آیه آمده است که ابله ایست که فسد لیلته کلها جمعون الا ابله
 و این آیه در تفسیر خود آمده است که ابله ایست که فسد لیلته کلها جمعون الا ابله
 و این آیه در تفسیر خود آمده است که ابله ایست که فسد لیلته کلها جمعون الا ابله

و لیکن ایشان آنست که فسد لیلته کلها جمعون الا ابله
 گفتند خدا تعالی گفت فرشتگان سجد و کردند الا ابله و درست است که ابله از جن
 است خدای تعالی گفت کان من الجن اگر نه از ملائکه بودی استثناء او
 از جمله ملائکه درست نبود و اگر کسی گوید که او میان همه ویدنی اند الا ابله پس این سخن
 مستقیمست جواب ایشان آنست که حق تعالی در قرآن گفت که
 فرشتگان را فرمودیم که سجد و آدم کند پس سجود کردند الا ابله پس که از جن بود و نافرمانی
 آفرید کار خود کرد و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا
 ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربّه اهلته و نه
 و ذریته اولیاء من دینی چون روشن کرد که سبب مفارقت
 ابلیس از ملائکه در سجود و سبب فسق او آن بود که از جن بود و چگونه رو باشد که ملائکه
 جن باشند چه اگر همه جنیان بودندی در سر باز زدن از سجود با ابلیس کسان
 بودند و اما جواب آن که گویند چون چنین بود چه ابلیس را در خطاب از زمره
 ملائکه در آورد آنست که گوئیم که مسکن وی در سما بود و همسایه و هم نشین ملائکه
 بود در عبادت و بسیاری اجتهاد با ایشان یکی شده بود و چون از جنس خود جدا گشت
 و با فرشتگان مخالط میجوید از ایشان شد و چون ایشان را سجده فرمودند وی نیز
 در عدد ایشان آمد و اگر چه از اصل ایشان نبود یعنی در اصل خلقت از ایشان
 بوده و این هم چنان باشد که یک از عجم میان عرب رود و زبان ایشان گیرد و در

درین آیه آمده است که ابله ایست که فسد لیلته کلها جمعون الا ابله
 و این آیه در تفسیر خود آمده است که ابله ایست که فسد لیلته کلها جمعون الا ابله
 و این آیه در تفسیر خود آمده است که ابله ایست که فسد لیلته کلها جمعون الا ابله

علی ایسلام در مناجات
 روایت خواست و گفت
 رب اربانی انظر الیک
 فوان مد کر ای موسی
 که در حضرت ما کردی
 با وعده کردیم تا بچوب
 آخر از زمان که نادوت
 باست و استان او دیدار
 که در حضرت ما کردی
 با وعده کردیم تا بچوب
 آخر از زمان که نادوت
 باست و استان او دیدار

و این آیه در تفسیر خود آمده است که ابله ایست که فسد لیلته کلها جمعون الا ابله
 و این آیه در تفسیر خود آمده است که ابله ایست که فسد لیلته کلها جمعون الا ابله
 و این آیه در تفسیر خود آمده است که ابله ایست که فسد لیلته کلها جمعون الا ابله

و بعضی از ایشان در این باره از ایشان
دو نوع از ایشان
آغاز اعتقاد کرده
و بعضی از ایشان
دو نوع از ایشان
آغاز اعتقاد کرده
و بعضی از ایشان
دو نوع از ایشان
آغاز اعتقاد کرده

و بعضی از ایشان در این باره از ایشان
دو نوع از ایشان
آغاز اعتقاد کرده
و بعضی از ایشان
دو نوع از ایشان
آغاز اعتقاد کرده

از این کارها که ایشان از ابدان باز داشته اند چنانکه انبیا علیهم السلام از ان خبر داده اند
و ایشان از ارواح حانیان گویند زیرا که ارواح اندیج و دیگر با ایشان نیست از آب
و خاک و آتش و باد چنانکه بالنس و جن و ایشان که نمی بینند از لطافت نمی بینند
و چون حقیقت خواهد که ایشان را یکی نماید قوت افزونی در دنیا و نهد که وی ایشان را
بیند و بعضی بصورت آدمی آشکارا کند و آن تجلی ایشان در صورت بشریت
بهدرت و تصرف ایشان نباشد بلکه بقدرت خدای باشد و ایشان در امتحان
باشند و بعضی از مردم ایشان را و حانیان میگویند بفتح الراء گفته اند که ایشان را
از ان وجه روح حانیان گفته اند که دایم در روح عبادت اند در صحبت ملکوت آسمانها
نه چون آدمیان در من خاک محبوسند و ایشان را و حانیان و کربان گویند
و بعضی از تفسیر بدو نوع کرده اند چو قبایل در بنی آدم اما ظاهر آنست که روح حانیان
فرشتگان رحمت اند و کربان فرشتگان عذاب آن از روح گرفته اند و این از کرب
فصل ششم در ایمان بکتابهای خدایتعالی ایمان بکتابهای که خدایتعالی
پس بفرمان فرستاده است و از شر ایضا صحت ایمانست بخدایتعالی
و بفرستادگان وی چنانکه با تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق
دیگر انبیای میاید کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که پیش از
پس بفرمان بگردند و تصدیق وی لازم است و با ایمان بفرمان ایمان بکتابهای
دیگر که خدایتعالی بفرستاده است میاید زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و بعضی از ایشان در این باره از ایشان
دو نوع از ایشان
آغاز اعتقاد کرده
و بعضی از ایشان
دو نوع از ایشان
آغاز اعتقاد کرده

و بعضی از ایشان در این باره از ایشان
دو نوع از ایشان
آغاز اعتقاد کرده
و بعضی از ایشان
دو نوع از ایشان
آغاز اعتقاد کرده

خبر داد که پیش از من کتابها پریشان گیران بگیران و تصدیق بد آنچه بوی آمده است
 تمام نبی الا بتصدیق آنچه پیش از وی بغیر وی آمده است و در آنچه غیر قرآنست
 این مقدار کفایت باشد که تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و چون تو
 و صدق و قبول آن پیروی آن بر آنانکه در زمان خود بر آن مخاطب بودند نظر
 بود همچنانکه در ایمان با نبیاء دیگر آن مقدار کفایت است که اعتقاد دارند و
 اعتراف کنند که ایشان راست گوی بودند و بر حق اطاعت ایشان بر آنها که
 حقتعا ایشان از برانان فرستاده بود و واجب و لازم و در ایمان بقرآن این مقدار
 بسنده نباشد بلکه بعد از آنکه تصدیق کنند که قرآن حق است و صدق و از نزد
 خدای است چند چیز دیگر باید که در اعتقاد بان حسیع شود با ایمان بقرآن درست
 باشد یکی آنکه آنرا قبول کند و متابعت آن بر خود فرض و اندد دیگر آنکه اعتقاد دارد
 که قرآن حجتی است باقی تا قیامت از نسخ و تبدیل منزه دیدار آنکه اعتقاد دارد
 که کلام خداست نه از وضع جبرئیل است نه از وضع پیغمبر زیرا که خداستعالی آنرا
 از قول خود خواند و کلام خود و اگر اعتراض کنند که خداستعالی در قرآن و جایگاه
 صفت جبرئیل کرد که قول وی است **انہ لقول رسول کریم جواب**
 آنست که معنی آنست که شما فهم کرده اند زیرا که خداستعالی قرآن را کلام خود
 گفت و روا نباشد که هم کلام خدا باشد و هم کلام جبرئیل معنی آنست که
انہ لقول یلقاه عن رسول کریم او سمع من رسول کریم

اینکه تصدیق کردی که قرآن از سوی خداست
 خواندن فرستاده است بر او از نزد
 خداستعالی معنی جبرئیل علیه السلام
 در بیان آورده که مراد جبرئیل است
 علیه السلام بقول اول ذی قوه
 صفت جبرئیل علیه السلام باشد
 یعنی خداوند قوت بود در مع
 نفکات و می شود عین
 ازینک خداوند است
 مطهر است
 شده در بیان
 فرمان باند در آسمان بابا مانت
 می لاری و اگر رسول کریم را مدح
 پارس اصحاب اوقات در طاعت
 و نزدیک خداوند قدر و مکان
 است و مطهر یعنی برین
 است و این برین است
 عبت

اینکه تصدیق کردی که قرآن از سوی خداست

و این است که در این کتاب
و این است که در این کتاب
و این است که در این کتاب
و این است که در این کتاب

فلیتوا یسئلوا
فلیتوا یسئلوا
فلیتوا یسئلوا
فلیتوا یسئلوا

او نزل بر رسول کریم یعنی قولیت که از رسول کریم فرا گرفته است یا از
شیده است یا رسول کریم بوی آورده است و چون می بیند واسطه بود
ازین وجه بوقت و دلیل برین آنست که قرآن معجز است و معجز آن باشد
که جز خدا ایجاد دیگران بر آن قادر نباشد و اگر قول جبرئیل بودی معجز بودی یا اگر
قولی غیر بودی همچنین معجز بودی و خدا ایجاد قرآن لعنت کرد بر ولید مغیره که
گفت این قرآن نیست از هذالاقوال البشر دیگر آنکه اعتقاد دارد که
قرآن معجز است بر آن نظم که هست چنانکه در فصل اثبات رسالت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرده شده و اگر خلقان بیع شونده تا یک بریز
بیازند نتوانند فلیتوا ایجادیت مثله ان کاوا صاد قین دیگر آنکه
اعتقاد دارد که جمله قرآن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن متوفی شد آن
که در مصاحف نوشته اند هیچ ازان کم نشد و هیچ کس هیچ چیز ازان بازنه نوشته
و هیچ کس هیچ چیز ازان وضع که بر رسول امن بودند بگردید و هیچ ازان کم نکرد
و هیچ در آن میفرودند و خدا تعالی نگاشت این کتاب ازین خطها بر خود نوشته
است و وعده خداست صدق او می فرماید انما نحن فز لنا الذکر و انما
له کما فظون و آله لکناب عزیزه الیاتیة الباطل من بین یدیه
و کلام خلفه تنزیل صریح کیم حمید و هر که چیزی از آنچه
از قرآن نقل کردیم بر قرآن روا دارد او تکذیب خداست کرده است از آنچه

در این کتاب
یعنی از قرآن
ایشان که قرآن
مانند او
رسول
فرد و خدا
یا کردن
و در بعضی
کتاب موجب
و آله کما فظون
نگاه باین
در و در باطن
یا کما فظون
او را در دل
فقط رسالت
بینی

و این است که در این کتاب
و این است که در این کتاب
و این است که در این کتاب
و این است که در این کتاب

فلیتوا یسئلوا
فلیتوا یسئلوا
فلیتوا یسئلوا
فلیتوا یسئلوا

از آن خبر باز داد و تکذیب رسول او و اگر قرآن نه چنین بودی که بیاوردیم هیچ
 مسلمان در آنچه متمسک است در دین بر یقین نبودی و اینست ایمان بقرآن
 که یاد کردیم و از توابع ایمان بقرآن اینست بناسخ و منسوخ و نسخ آن باشد
 که حق تعالی حکمی فرماید پس حکم دیگر بعد از آن بفرماید که آن حکم اول بدان دوم برداشته
 شود چنانکه پیغمبر اصحی الله علیه و آله و سلم فرمود که از مشرکان اعراض کن و دیگر
 فرمود که با جمله مشرکان قتال کن و امثال این قرآن بسیارست و نسخ درین
 نوع روا بود در اخبار رو و انباشد چنانکه گوید که چندین بود یا چندین خواهد بود
 یا چندین است بخلاف آن هرگز قول دیگر نباشد و اما آنچه فرمود که چندین کنید پس
 حکم دیگر فرمود که حکم اول بدان برداشته شود آن محض حکمت است نه تفاوت
 در علم او پیدا شده است تعالی الله بلکه چون حکم فرمود مصلحت بندگان در آن
 وقت در آن بوده با و چون آن برداشت یا بحکم دیگر تبدیل کرد مصلحت بندگان
 در آن وقت در آن است و این تفاوتی باشد در معلوم نه در علم همچنانکه طبیبی امر و بیمار
 معالجه کند و فردا حکم دیگر بخلاف اول بفرماید طب نگرددیده باشد اما مزاج بیمار
 از حال اول نگردیده باشد چون حال بگردید نیز حکم بگردید و انکار نسخ جهودان
 کرده اند و غرض ایشان تکذیب اصحاب شرایع بوده است که بعد از موسی
 بودند و عجب آن عناد آن ملعونان که انکار نسخ کردند با آنکه دستند که در ملت موسی
 علیه السلام بسبب حسرت حرام شد که در شرعیتی که پیش از وی بود حرام نبود مثل

و گرامی نزدیک
 خدایتعالی
 یا بسیار نفع
 یا عظیم النظمه
 ایام قشربها
 قدس ز سوره
 سر قرآن غیر نیست
 زیرا که کلام
 سر است حکمت
 آورده رسول از
 است بر اساس
 نام و دوست
 از یک دست
 است و نام
 دوست
 که در دستمان
 آرزو باشد

جمع کردن میان دو خواهر در یک نکاح در شریعت یعقوب علیه السلام مباح بود
 و شریعت موسی علیه السلام آنرا حرام کرده و بسیار حکمها بود که بعد از کشتن مثل
 آنکه قبله بنی اسرائیل پیش از بیت المقدس مصر بود و الواح پس فرمود که روی به
 بیت المقدس آرند و پیش از موسی علیه السلام قبله ابراهیم کعبه بود و در آنچه یاد کرد
 شکلی نیست و این جمله نسخ است و از رافضیان جماعتی انکار نسخ کرده اند
 و آن انکار است برخلاف عقل و شرع و الله اعلم بالصواب و از آنچه در میان
 دانشمندان در ایمان بر آنچه جز قرآن است از کتبها که اعتقاد دارند که آنچه از آن کتب
 در دست جهودان و ترسایان مانده است تصدیق او بر بال لازم نیست زیرا که
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت تصدیق اهل کتاب مکنید و تکذیب
 مکنید گوئید ایمان آوردیم بدانچه خداستخالی فرود فرستاده است و نیز چون خداستخالی
 ایشانرا بخیانت و ددوغ نسبت کرد و در قرآن گفت ایشان خیری از خود
 فرایم نمی نهند و گویند این از نزد خدای است و سخن را از موضع خود میکردند و حق را
 بازمی پوشند تصدیق آنچه بطریق ایشان با رسد روان باشد خاصه چون ایشانرا
 کفارند و گواهی کفار در حق با قبول نیست چگون بر خدا و رسول مقبول باشد و جمعی
 از علما آورده اند که پیش ما ظاهر شده است که بیشتر آنچه جهودان عجمی گفته اند که تورات
 که تورات با زیر آنکه در آن جمله معیار موسی می یابیم و قصه او با فرعون و آنچه بر وی گذشت
 در مدت مقام او در میان بنی اسرائیل و خبر وفات موسی علیه السلام بر هیچ

مست
 پیغمبر و نامزد تو
 کرامت
 همدار جان
 رومی فدای
 نامه و نامت
 کایا تیره الباطل
 سید بدان
 کتب
 از این
 و این
 و این
 و این
 و این

عاقبت پوشیده نماند که این تورات تواند بود بلکه سبیل این سبیل تاریخ زمان رسول
 باشد صلی الله علیه و آله و سلم و باز گفتن غزوات او در آنچه نصاری دعوی میکنند
 که آن انجیل است کفر صریح یافت میشود چنانکه بسم الاب و الاین روح صریح
 و چنانکه یا نالوتاپس و رت چنین کتاب اعماد را نشاید خاصه چون علمای اسلام
 که بعلم نقل معرفت تمام داشته اند گفته اند که انجیل که خداست با عیسی علیه السلام
 فرستاد در زمان نجات نصر و خراب شدن بید المقدس از دست رفت و جمععی
 از دانشمندان ترسیایان از آنچه میدانستند و بران بودند کتابی فراهم نهادند
 و نامش انجیل نهادند و تاریخیت مردمان در آن فایز نباشد و تقلید از قبول کنند
 و چون حال برین هیچ باشد تصدیق آن لازم نباشد بلکه در خواندن و نوشتن
 آن استجابی نباشد و درست است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 چون عمر خطاب را دید که صحیفه از تورت در دست داشت رنگ رویش از
 خشم و بیزگوشی و بر طریق توبیح گفت امته و کون انتم فی الضلالة
 و لقد جنتکم هایبضاء طیبة ولو کان موسی حیا ما و
 الا اتباعی یعنی شمارا تحیری هست در آنچه شمارا آیند از دین و ملت پاک و روشن
 که بشما آورده ام و اگر موسی زنده بود نتوانستی الا بیروی من و اگر سوال کنند
 که چون چنین است چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تورت بخو است چون حوا
 که آن ن جهود را بجد زنا سنگسار کند جواب آنست که رسول الله صلی الله

یعنی از هیچ جهت باطلی نیست
 مستطرف نشود
 باز یاده و نقصان
 بوی راه نیابد
 اخبار را و از آینه
 گزیده دروغ
 یافته نشود
 بی بی و دروغ

توکل از بار
 تفکر از بار
 شدن
 در دو قدم
 از خداوند دانا
 همیشه استوده
 از تقییر حسینی
 بی باک

علیه‌السلام زبیر آن خواست که این حکم نمیدانست تا از آنجا بداند بلکه رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم حکم بر جم کرد چه بود آن گفتند بدو غ که در کتاب ما رحم
 نیست عبد الله سلام گفت که دروغ میگویند از آنچه در تورت در دست
 ایشان است رحم هست پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از بهر محبت
 بر ایشان و از بهر تکذیب و اظهار حیانت ایشان تورت بخواست و آینه رحم
 بد ایشان نمود تا روشن شود که ایشان حق را می نوشتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم این معنی را بود زیرا که بر آن نظر تورتی روشن شد که آنچه از خدای منزل است
 کدام است و آنچه ایشان بر ساحت اندلدام و ما را ای مقام نباشد و اگر چیزی ازین
 بقول ایشان قبول کنیم بر عیال ایشان رفته باشیم و این روان باشد پس
 تصدیق آنچه در دست ایشان است کردن که آن کتاب خدای است روان باشد
 و برین دلیل که گفته خواندن نوشتن و نگه داشتن آن مستحب نباشد و الله اعلم
فصل هفتم در ایمان بر روز باز پسین از دنیا و آنچه از احوال آن جهانی است
 و از زوال دنیا بر عقب ایمان بکتاب و رسال و می باید کرد زیرا که در کتابهای سماوی
 آگاهی از روز باز پسین و احوال آن جهانی رفته است انبیا علیهم السلام بعد از
 دعوت بتوحید امتان خود را آگاه کردند که این مدت دنیا را انقطاعی خواهد بود و
 بعد از مرگ خلق رازنده خواهند کرد و ایشانرا آنچه در دوار دنیا کرده اند باز پرسند
 و بران پاداش دادند و بنا جمله دنیا حق برین بوده است و هر که این را بحقیقت

تصدیق کرده است او بر کفر بوده است و حق تعالی ایمان بر روز باز پسین را با ایمان
 بخود یاد کرده و فرمود که قاتلو الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر
 و ذکر این قرآن بسیار است و ما اول بیان روز باز پسین بکنیم که کدام است و مراد
 از روز آخر که خدا گفته است آخر ایام دنیا است و دنیا صفت زندگانی این
 جهان است خدا گفته است که زهرة الحیوة الدنیا و ما الحیوة
 اکنون حق تعالی زندگانی نخستین را که درین جهان است دنیا خواند و دنیا را معنی
 لفظ نزدیک تر است و اشارت بنزدیک تر آنست که اول است پس عالم
 بقا و نیز ایام آن اندک است و گذشتن آن نزدیک و زندگانی بعد حشر را آخرت
 خواند زیرا که در مقابل اول است و نیز بعد از آن بضدان روز دیگر نخواهد بود و چنانکه
 دنیا که بعد از آن آخرت بود و این اشارت است بر آنچه از اولی نخواهد بود و حقیقتاً
 آدمی را درین جهان از نو پیدا کرد و از انقضاء اولی گفت و در آن جهان از جزا
 کالبد رزنده که بقدرت خود جمع کند و برابر همان خلقت اعاده کند و از آنجا
 نشاء الاخری گفت اکنون دنیا نشاء الاولی است و آخرت نشاء الا
 باعتبار آنکه دنیا حیات این جهانی است هر چه پیوسته این جهان است از نعمتها و لذت
 که در حیات دنیا بدان بر خور و از شوند از ایم دنیا گویند و روز باز پسین آنست که
 این جسم بگذرد و نماند و بعضی گفته اند که روز باز پسین آنست که افلاک را از هم فرو
 و آفتاب از مرکز خود بپزند از شدت روز زماند زیرا که تا آفتاب بر بالای زمین

ندارند بخدا
 یعنی پیوسته
 نشاء الاخری
 و نصاری که
 تثلیث است
 اندک و باقی
 از آن و دیگر
 بی تو نیست بود
 گویند که در
 اول و در هر
 بود و نصاری
 در هر آیهات
 پس ایمان
 از دنیا باید
 روز باز پسین
 زهرة الدنیا
 است زندگانی

و آفتاب از مرکز خود بپزند از شدت روز زماند زیرا که تا آفتاب بر بالای زمین

است روزیست تا زیر زمین است شب چون ازین شب بگذرد آنروز شب ماند و در
روز و این را روز آخر گفتن اگر چه از روی بیان که گفتیم ظاهر است اما با آنچه بی خلا
در میان مسلمانان بکتاب و سنت درست شده است راست نمی آید زیرا که این
احوال که روز باز پسین بدان بازینند بعد از آن باشد که خلق از آنزنده کنند و چون
خلق از آنزنده کرده باشند نشاید که دنیا باقی مانده بازیرا که دنیا صفت حیات
این است و چون حیات مانده با چون هم دنیا با باشد و اجماع آنست
میان اهل حق که مرده را با دنیا نیارند و چون مرده را حشر کنند ضرورت دنیا
پیش از حشر فانی شده باشد این تفسیر که در ایام نهایت دنیا گفتند بعد از حشر خواهد
بودن پس معنی یوم آخر آنست که اول گفتیم الا اگر حمل یوم آخر بر آخر ایام دنیا
کنند بلکه بر آخر ایام کنند که ترکیب عالم در آن برقرار است و چون آن ترکیب هم
فروریزد آن یوم آخر باشد نسبت با آسمانها و افلاک و ستارگان و زمین و کوهها
و دریاها و آن روز آخر روزی باشد که بر صفت که ما دانسته ایم میگذرد
و چون ازین بگذرد بدین اعتبار آنرا روز آخر گفته باشند و گرنه آن خود از ابتدا
روزهای آخرت است پس آخرش بهر آن میگویند که بعد از آن روز دیگر نیست
بلکه از بهر آن میگویند که برین وضع بعد از آن روزی دیگر نباشد پس برین وجه
احتمال دارد و چون نسبت با بنی آدم گوئیم معنی آنست که اول گفته شد و آن
تقدیم اولیست بر همه و وجه معنی ایمان بر روز باز پسین تصدیق است و آخر

و نیست
زنده گان
در این کتاب
الفرد و نور
گرمت می
که در زیر
جسده
سود
تفصیلی

باید داشتند که روا باشد که حق تعالی این چیزها را که بر مردم نیست کرد اند چنانکه معلوم
شود و اگر خواهد از اینها زد یا از آنجا بگرداند فی الجمله بر او هر چه خواهد چنان خواهد بود
و در آنوقت که خواهد قدرت يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكِمُ مَا يَرِيدُ

فصل ششم در ایمان

بعث بعد از مرگ اعتقاد اهل حق در هر قرن و زمان
که بودند هستند و خواهند بود آنست که حقیقتاً سخنانهای بوسیده و اجزای کالبدی
ریزیده مردگان از زیر زمین و قعر دریا و شکم حیوانات جمع کند و از آن کالبد پدید کند
برسیت اول و هم از اجزای آن کالبد چنانکه هیچ جزوی از کالبدی بجزوی از کالبدی
دیگر مبدل نشود و چون کالبد با بحال خود باز برود و هر روحی را بکالبدیکه در دنیا
باز فرستد پس سرمان شود جمله بامر خدای پر خیرند بزرگ خورد ایشان تا بچگونگی
روحش کرده باشند از شکم مادر افتاده بپیش از وضع حمل یا مادر مرده باشد
و آن بچه در شکم هم زنده شود و ایمان ببعث تصدیق است و اعتراف بر عمل
و این معنی از متفرقات آیات در قرآن و از احادیث دست از رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم معلوم شده است و اجماع علماء ربانی از هر عصر برین منعقد گشته
و جمهور ایشان منکران ببعث را تفکیک کرده اند از قول خدا و رسول و حق تعالی دلایل
بعث را در قرآن بطریقهای بسیار بر سندگان خود روئین کرده است و از جمله

ای آنست أُولَئِكَ رِجَالٌ لِلَّهِ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
یعنی مخلوقین بقادر علی ان یحیی الامواته بل انہ علی کل شیء قدير

و اللہ الذی یقتضی ذلک علی ما یشاء
اذا کان استنبان بعض خلقه یحیی
و یوقل الشیء بنی بن سیرین
بن ہذا حکم فقیہی یرتب علیہ بعض الامور
الذی یوقلہ و لا یفعل علیہ الا جلال اللہ
مسلک اولی الامر و ایضا
منکران ببعث ان الله الذی انزل
کذا فی تعالی بقدر
بنی خلق السموات
و لکم یقینی و مانده نشد و هیچ رسیده
اور از جمله کلمات باقریدین آنها بقاوی
تواناست علی ان یحیی الاموات
بر کلمه زنده کند و گویا قدرت او تالی
است و قمر و انقطاع بد و راه نیاید
معنی آیت آن است که خدا تعالی
با قدرت چنانکه دل و ابدی را حیاتی
نیز با قدرت بلای اوست

و ایضا
و ایضا
و ایضا

قدرت از صفات ذاتی است و از صفات ذاتی است که در ذات او است و از صفات ذاتی است که در ذات او است و از صفات ذاتی است که در ذات او است

در این کتاب که در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است

در این کتاب که در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است

در این کتاب که در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است

در این کتاب که در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است

در این کتاب که در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است

در این کتاب که در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است

در این کتاب که در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است

در این کتاب که در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است

در این کتاب که در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است

شقاوت وی است و این سخن یک از آنست که از اجواب حاجت افتد
و در آنچه پیش از گفته شد جواب همه داخل است و ازین دو طائفه طعنه تان جمع
خود را در پرده اسلام نهفته کرده اند بعضی از ضعف مسلمانان را نیز گمراه کرده
و باین فساد ایشان در مسلمانان مانده و چون خواهند نصرت ذمب خود کنند
و آشکارا نیارند که درین معما سخنی در اندازند و آیات و احادیث را که درین باب
آمده است بر وجهی تفریر کنند که غرض ایشان در ضمن آن باشد و گویند آخرت عالم
روحانیت و جمیع بهشت و انواع عذاب و دوزخ بدین چهره تاهیل کنند
فساد اینها در پیش از آنست که فساد آنها که دشمنی و مخالف اسلام
و مسلمانان خود را باز نموده اند و خون ایشان ریخته است و مالشان فانی
مسلمانان و دفع ایشان فاضله از دفع دیگر طوائف اهل کفر و جمع دیگر که سزا
بد ایشان دارند گویند بعت عیسی و ارواح با کالبدها فرستند اما لازم نیست
که عین آن کالبد بوسیده را اعاده کنند بلکه حقیقتی هر روح را کالبدی مستعد
کنند و این نیز قول شافعی از مذہب منکران جبر است و معتقد این قول مخالف
اسلامیان است و حق تعالی در قرآن همه تقریر آن کرده که اجزای آن کالبد بزرگوار
اعاده میکنند و قالون هذا الاسحی مبین اذامتوا و کنا ترابا و عظاما
انما لبعوثون او ابوا و نال اولون قل نعم وانتم و اخرون
يقولون انما لردودون فی الحافزه اذ انکنا عظاما و اخره

در این کتاب که در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است و در آنجا آمده است

فمن ذوق قتلته... انظر... ۱۲۸

که اینها... از انقباض... برسان این را... چون اینها... عظیمای این است... در این... که در این...

بلانا از زمانه و فقر و مرض میگذرانند و از کافران کسان می بینیم که بخلاف این میگذرانند پس لابد معاوی دیگر خواهد بود که جز او در و محقق کرد و چنانکه حق تعالی بر زبان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از آن خبر داد و گفت **وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ وَانذِرْهُمْ يَوْمَ الْيَوْمِ يَجْمَعُ لِيَوْمِ الْجُمُعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** روان باشد که روح درین جزا منفرد باشد و کالبد با او نباشد زیرا که اگر کلفت و محالفت هو بود و اگر مشقت تکلیف و اگر غیر آن از تنگ بشهوات برسد و بود و حق تعالی روح بی کالبد و کالبد بی روح را بامر و نهی و وعده و وعید خطاب نکرده بلکه خطاب بر هر دو بیگ و یگوار و شد پس روان باشد که یکی بدان یا منقاب شود بی آن دیگر و روان باشد که کالبد غیر آن کالبد باشد که در دنیا بود زیرا که ثواب و عقاب همان کالبد و همان روح متعلق گشته است و این مقدار که گفت شد از جهت دفع شبهت و وسوسه بود از دلهای عوام مسلمانان و اگر حجت بر اسلامیان در آنچه حجت آنرا در نمی یابد و عقل از ادراک آن عاجز میشود و یک چیز درست و آن خبر درست است از آن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که هر که بوی سید از مسلمانان قبول آن بر او لازم شد اگر عقل بر کیفیت او واقف شود و اگر نشود و اگر قبول نکند از دایره اسلام بیرون باشد و اگر این کس قبول نکند بر اوین اسلام باشد

که در این... از انقباض... برسان این را... چون اینها... عظیمای این است... در این... که در این... که در این... که در این...

و در این... که در این... که در این... که در این...

سخن با وی دل از توحید و نبوت باید گفتن و چون بدان ملزم شود بدانی از خدا
 و رسول درست شد خود ملزم شود و الله اعلم بالصواب فصل پنجم در پی
 ایمان بدان واجب است از احوال آن جهانی و ذکر آن بر ترتیب از قرآن و حدیث
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانسته شده است که انتهای زندگانی این
 جهانی نگاه باشد که اسرافیل در صورت مدوان و میدان را نغمه ایامت گویند زیرا که
 حق تعالی آن نغمه را سبب آن ساخته است که هر که در آسمانها و زمینها باشند
 از سختی و بیست او از آن میسرند الا کسی که خدا خواسته است که از آن نغمه نمیرد
 و نغمه فی الصور من فی السموات فصعق و من فی الارض الامن
 شاء الله و میان این تفسیر در میان الامر شباه الله اختلاف بسیار
 برین نقل با استنباطی تمسک ساخته اند بعضی گفته اند الامن شاء الله
 شهید اند و اگر این را آن گفته اند که خدا میگوید ولا تحسبن الذین قتلوا
 فی سبیل الله اموالهم ابل حیاء عندکم یزعمون یعنی میسندارید که شهید
 مردگان اند بن ایشان زندگان اند و مراد از اینست که ایشان از نعیم بهشت
 حظی هست و از اندوه مرگ باز رسته اند نه آنکه ایشان مرده اند و چون مرده اند
 لابد بوقت بعثت زنده نشوند و اگر تاویل بر این میکنند که ارواح ایشان از نغمه
 متوفی نشوند شهید بدین معنی اولی تر از انبیا باشند بلکه انبیا اولی تر از ایشان
 که زمین کلبه ایشان بخورد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته است

و نغمه و در سینه شود
 فی الصور در صورت
 نوبت اول تقبول آنها
 که دو نغمه ایامت می کنند
 و این را نغمه صغریه گویند
 که چون در زمین و آسمان
 پس بهوشن بنفست
 واضح است که بیاید
 من فی السموات
 و من فی الارض
 که در زمین است
 که از کسی را خدا می بخشد
 و بعد از آنکه از نغمه
 پیام زنده است در نغمه
 از توفیق آنست که

اهل نبیاء احياء فی قبورهم یصلون و بعضی گفته اند من شاء الله
 موسی است علیه السلام که چون در دنیا ویرا صعق بوده است آنجا نباشد این
 قول سهو تواند بود زیرا که این صعق که نطفه اول است صعق امانت است و هر که
 موت وی پیش از نطفه صورت گرفته باشد وی درین اثنا داخل نباشد و آنچه رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم گفته است که مردم بهوش شوند و اول کسی که بهوش
 باز آید بر من باشم و موسی بدین جانب عرش گرفته این بعد از بعثت باشد و آن نطفه
 نزع است یا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جز با نطفه است که موسی را صعق
 نباشد بلکه بر گفته و در حدیث چنین است که ندانم که موسی را صعق نبوده است
 یا پیش از من بهوش آمده و اگر ضمن صعق امانت کند مراد از موسی روحانیت
 وی باشد و بعضی دیگر گفته اند اهل امر شاء الله ولدان و غلمان حور و خرنوبه بهشت
 زیرا که آن سر اسرور و لذات است و آنجا اندوه و ریج و مرض و موت نباشد و این محتمل
 است اگر بهشت آسمانها بودی چون خدای گفت و جنت عرضها که عرضها
 و الارض معلوم شد که آنچه عرض آن بهشت آسمانها و زمین با آن در آسمان نیکبند خاصه
 چون یک بهشت را بدین فسحت و صف کرده است و بعضی گفته اند که حمل
 عرش اند و جبرئیل و میکائیل این هم محل شکل است زیرا که حمل عرش و جبرئیل و میکائیل
 که پیرامون عرش صف زده اند در آسمانها ساکن اند و در زمین و بنفعا دست
 روشن شدن است که عرش بر آسمانها است و همه محیط است پس جمله

جمع پیغمبران
 زندگانی در قبور خود
 ناز میگردانند به شکلات
 و جبرئیل و میکائیل
 در پیشگاه عرش
 در آسمانها ساکنند
 و از آنجا در زمین
 و در آرزوی
 مانند عرض آسمان
 زمین است بهشتی
 که بیست صحائف
 و بیست و یک سوره
 و یک و صحت است
 جز در ۱۹
 از نطفه است

سوال اول که در تفسیر
تفسیر و در وقت
در آن اخبار کثیره
۱۳۱
تواتر معنوی اختیار
کردیم از آن روایتی که
سوالی است بعضی
اذا اقر البیت آناه ملک ان اسودان

عرش و صفات حوال عرش چگونه از ساکنان آسمانها باشند و این تقریر از برای
آن کردیم تا قطع نکنند بدانکه الا من شاء الله کیست که در بیان آن نصی
از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نیافته ایم و در تاویل نیز ضرورتی نیست
پس از معنی آن استثناء آنچه قطع بدان شاید کرد آنست که یکی از خلق خدای که ساکنان
آسمانها و زمین اند از طایفه و جن و انس یا پیشتر چنانکه خدا تعالی خواهد خواست از نفخه امانت
متوفی نشوند لازم نیاید که بعد از آن متوفی نشوند زیرا که چون صعق موت بر عقب
نفخه خواهد بود چون نفخه گذشت کسی که از آن نمیرد مراد از الا من شاء الله
اوست و اگر بعد از آن بی این سبب حقیقتاً ویرانند و با باشد فی الجمله نفسی مرکب
مطلقاً جز از خدا بیگار نیست و آزاد در حق هیچ آفریده استجیل نیاید دانستن
و اگر خدا خواهد که کسی از مرکب نگاها در قادیست و بسیار کس از علماء اسلام گفته اند
مطلقاً که هیچ مکلف از مرکب رسته نخواهد بود و مرکب بهر قهر مکلفان است و از برای
نقل ایشان از زمین جهان بدان جهان و در جبر است که خدا بیچاره همه عرش را بریند و ملک را
و میکانیل و اسرافیل و آخر همه جبرئیل را بریند و همه را در حال زنده کند اگر درین خبر
شرایط صحت یافته هیچ مسلمان را و انبوی درین دوی باشد و بهر حال که هست
اعتقاد باید داشت که مرکب بر ایشان رو است و اگر کسی از ایشان نفسی مرکب از آن
و کند که ممکن نباشد وی بر ضلالت چون نفخه امانت گذشته باشد با آن زمان که بعد از
نفخه امانت است پیش از نفخه جبار زنگ گویند و بر زنگ نه از دنیا است و نه

از زمان يقال لا احد یستقر فی
بکرمه فیقولان للعبد ما تقول فی
بذ الرطل فان کان مومناً یقول
هو عبد الله و رسول الله و لا یستعبد
ان لا اله الا الله و حده لا شریک له
و استعبدان محمد عبده و رسول
فیقولان قد کننا نعالم انک تقول
بذ ان فیفسخ له فی قبره سبعین
را عاقب سببیز
بم یقول ان رج ال اسی
فانضمیم فیقولان ان کنتم العرو
الذی لا یوقظ الا احب الیه
فی تبعه الی ان یمنی بک
وان کان منافقاً فیقول سموت
الناس یقولون قولاً فطمت منه
لا ادری فیقولان قد کننا نعالم
انک تقول بذ فیقال لا ادری
الذی علیه فیفسخ
اضلاع و انزل
فیما معذبات
بمنه الی ان
بفکره ذلک
فی العقیبه
فی فیفسخ
بذ قول الی
بذ کسب الی
بذ الی الی
بذ الی الی

الحق

و در آن روز زمین و کوهها را از جای خود براندازد و در آن روز زمین و کوهها را از جای خود براندازد

و کوههای از آماکن خود براندازد و بادها را در آن روز زمین و کوهها را از جای خود براندازد

که این آنکه در شکم زمین بود و بر روی زمین جمع شوند و گفته اند سایر موضوعات
 بیت المقدس که محشر آنجا خواهد بود و در حدیث آمده که علیکم بالشام ارض المحشر
 و اگر درین حدیث شرایط صحت یافت شد مگر چشمش آن بودی که حقیقتاً
 آن زمین را فراخ کرد اندازد بر محشر یا کشیدن زمین را از آنجا ابتدا کند و در حدیث
 است که زمین چون آدم کشیده شود و در حدیث است که روز عرض ظالمین برابر زمین
 جمع کند چون نقره و بر آن زمین کناه مکرده باور و شستن آن زمین است المقدس
 نبرین است و نیز گنج خلق اولین و آخرین در و نبال پس حمل بر این گفته شد
 باید کرد و شاید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زمین محشر را ارض المقدس گفت
 با آن وجهی که حق تعالی از تبدیل بنیت آن از در کفر و لوث معاصی پاک کرده باشد

و در آن روز زمین و کوهها را از جای خود براندازد و در آن روز زمین و کوهها را از جای خود براندازد

و یوم تبدل الارض غیر الارض والله اعلم ما اذنت که زمین را از جای خود
 هست برداند و بیان این سخن آنست که کوهها زمین کوفته شود و شکسته و جدا
 و الجبال کناد کذواحدة و کوهها چون ششم از هم برکنده و زیر و زبر کرده
 میشود و تکون الجبال کالعین المنفوش پس از خوردی ذره ذره شود
 چون او بیت الجبال بسا فکانت هباء منبثا پس از جا خود برکنده شود
 و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها رب ینسفها پس چون غبار در هوا برود
 و از بسکه گتیب باشد و بر نم شسته بیننده پندارد که برجا استاده است و آن بچو
 برگذران باشد و تری الجبال تمحیبا جامدة و هی تمر السحاب

و در آن روز زمین و کوهها را از جای خود براندازد و در آن روز زمین و کوهها را از جای خود براندازد

و در آن روز زمین و کوهها را از جای خود براندازد و در آن روز زمین و کوهها را از جای خود براندازد

بیتنم ان سازند جهت شرف ایشان
 صف جماد و احاطه کنند در زمین
 و السلام
 از تفسیر حیرت
 لا یستلکان را از روزگار با شکر بسیار
 غریب و غریب
 که با یکدیگر بیستند و عیدلات بی شکر شوند
 در روزگار گویای

دیند علیهم السلام ایشان با قاف
 الیسنتهم از زبان خود اعتراف کنند و این
 و بتان یعنی زبان خود اعتراف کنند و این
 گویای دیند و استقامت ایشان و این
 و با ایشان بیجا گویای و این
 که سب سبک و از جرم و نام جرم
 از تفسیر حیرت
 از روی تعجب یا توحیح بیخود هم از ایشان
 از روی تعجب یا توحیح بیخود هم از ایشان
 از روی تعجب یا توحیح بیخود هم از ایشان

انسان از این فواید الصلوة
 و السلام
 و السلام
 و السلام

حساباً یسیناً و در وقت حساب انبیا را علیه السلام حاضر کنند و شهد را
 و جی بالنسبین و الشهدا و مراد از شهدا اینجا نویسندگان اعمال اند و
 درین روز آشکارا باشند یوم یوم الملئکة بالبشر یوم یوم
 للبحر مین و انبیا میگویند که آنچه با ما از حق بشمارسانیدیم و فرشتگان بر کردارهای
 ایشان گواهی دهند و درین روز اعضای آدمی را آنچه کرده است گواهی دهند یوم
 تشهد علیهم السنتم و ایدیم و ارجلهما کما انوا یعملون
 وقالوا الجلود هم لم تشهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذی
 انطق کل شیء و این کسی تواند بود که چون نامه بخواند و شهدا گواهی دهند
 اعتراف نکند همچنانکه بر فوایش مصر بود بر انکار مصر شود پس حقیقتاً او را بلوای اعضا
 او رسوا کند و تواند بود که گسانی باشند که در دنیا چون عملهای بد میکردند هیچ
 از عقوبت و بسویش کتابت بر دل ایشان نمی گذشت و آشکارا میکردند و از غلظت
 پوشیده نمیداشتند حق تعالی از یاد حق عقوبت ایشان را جزای آشکارا کردن فوایش
 اعضای ایشان را بجزم ایشان گویا کرد اند و محاب است که بنده کار با آنچه کرده اند
 از خیر و شر واقف گردانند و در شن کنند که در مدت عمر چه کرده اند تا آنچه نسبت
 با عمل او نسبت یکتا از خردلی دارد و فرو نگذارد و ان کان مثقال حبیب
 من خردلی اتینا بها و کفی بنا لحاسبین و حق تعالی چون فرمود که
 حساب خلق بکنیم و هو اسرع الحاسبین و معنی این است که حساب

درین روز آشکارا باشند یوم یوم الملئکة بالبشر یوم یوم
 للبحر مین و انبیا میگویند که آنچه با ما از حق بشمارسانیدیم و فرشتگان بر کردارهای
 ایشان گواهی دهند و درین روز اعضای آدمی را آنچه کرده است گواهی دهند یوم
 تشهد علیهم السنتم و ایدیم و ارجلهما کما انوا یعملون
 وقالوا الجلود هم لم تشهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذی
 انطق کل شیء و این کسی تواند بود که چون نامه بخواند و شهدا گواهی دهند
 اعتراف نکند همچنانکه بر فوایش مصر بود بر انکار مصر شود پس حقیقتاً او را بلوای اعضا
 او رسوا کند و تواند بود که گسانی باشند که در دنیا چون عملهای بد میکردند هیچ
 از عقوبت و بسویش کتابت بر دل ایشان نمی گذشت و آشکارا میکردند و از غلظت
 پوشیده نمیداشتند حق تعالی از یاد حق عقوبت ایشان را جزای آشکارا کردن فوایش
 اعضای ایشان را بجزم ایشان گویا کرد اند و محاب است که بنده کار با آنچه کرده اند
 از خیر و شر واقف گردانند و در شن کنند که در مدت عمر چه کرده اند تا آنچه نسبت
 با عمل او نسبت یکتا از خردلی دارد و فرو نگذارد و ان کان مثقال حبیب
 من خردلی اتینا بها و کفی بنا لحاسبین و حق تعالی چون فرمود که
 حساب خلق بکنیم و هو اسرع الحاسبین و معنی این است که حساب

حساب خلق بکنیم و هو اسرع الحاسبین و معنی این است که حساب
 انطقنا الله الذی انطق کل شیء
 انطقنا الله الذی انطق کل شیء
 انطقنا الله الذی انطق کل شیء

تزو یکتر بد حساب به بهشت بروند و ابا باشد که بعضی کافرانی که بخط خدای نزدیک
 نزدیک حساب و وزخ روند اما از آیتها که در وزن اعمال یاد کرده است معلوم میشود که
 جمله کافران حساب خواهد بود و در آیه دیگر میفرماید که فور ربك للناسلهم
 اجمعین عما كانوا يعملون یعنی بخدای تو که همه را از آنچه کرده اند میپرسم
 و جای دیگر میفرماید که وقفوه انهم مسئولون یعنی ایشان را باز دارند
 که مسئولند و بعضی گفته اند که از کفار کسانی باشند که حساب بدوزخ روند تمسک بهین
 آیه کنند و لایساک عن ذنوبهم المجرمون یعنی کفار را از گناه ایشان
 نپرسند و جمع میان این دو آن آیتها آنست که گوئیم آنجا میفرماید که مسئولند از خدا و
 ایشان را باز پرسند و آنجا که میگویند نپرسند یعنی از دیگر گناهان که چون اصل کثرت ثابت
 شده و وزخ بر او واجب است و شاید که مراد از لایساک عن ذنوبهم المجرمون
 آن باشد که فرشتگان عذاب مجرمان را بیسما شناسند و حاجتشان نباشد
 که گویند شمار چه بودید چنانکه در گور می پرسند و بعد از محاسبه وزن اعمال او وزن
 اعمال آنست که اندازه عمل پیدا شود و تفاوت خیر بر شر باز دیده شود در نظر
 بندگان و آنرا که حق تعالی ایشان را حاضر حسنا او کرده با و مراد از وزن اعمال آنست
 زیرا که حقیقتا به ثقل و خفت وصف کفر حسنا کرده در قرآن چون ذکر وزن اعمال
 کرده و فرموده ایاد که و کسانی را که ترازوی ایشان بکلی از خیر گران باشد بخل ایشان
 قطع کرد که فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون ه

و قفوه
 چون روی ایشان
 بدوزخ انداخته
 شود باز خواهد ایشان
 باز موقوف باین
 اقلیم مسئولند
 بدو سزا ایشان
 بدو سزا شده گان
 خواهند بود یعنی
 ایشان را از عقاب
 و اعمال ایشان خواهند
 پرسید جهت زیادت
 توجیح و تفویض
 ع

وزن اعمال

و کسانی را که ترازوی ایشان بکل از خیر خالی باشد بجا وید مانند ایشان در آتش
 قطع کرد که وَمَنْ خَفِيَ مَوَانِرِيهِ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
 انفسهم في جهنم خالد و ن و معلوم شد از احادیث رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم که بیرون ازین دو فرقه فرقی دیگر استند و ایشان مخلصانند
 که اصل ایمان دارند و عملها بد کرده اند که بدانست موجب عذاب گشته اند و چون حقیقتاً
 در قرآن گفت که حسنات بسیار موازنه خواهد رفت وَمِثْقَالَ ذَرَّةٍ فَرَوْ
 گذاشت خواهد کرد و روشن شد که وزن اعمال این فرقه خواهد بود پس درست شد
 که خلاقان و وزن اعمال بر سه فرقه باشند سابقان و مخلصان و کفار اگر گویند که
 چون کافر در قیامت از رحمت بی نصیب است و حسناتش نیست فایده
 از وزن اعمال و چیست جواب آنست که کافر عمل چند کرده باشد که مسلمانی کرده
 بودی آن قریب بودی بخداست چنانکه صلح رحم و یاری دادن مردم و بخشیدن
 برضعفا و آنچه بدین مانند او پذیرد که از او زنی نیست و چون ایمان بی آن نباشد
 از او زنی نباشد پس از او کفه نهند و کفار او در کفه تا ظاهر شود که آن اعمال را که هر
 حسنات میداندست و زنی نیست و آنچه حق تعالی گفت وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ
عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ وَجَعَلْنَا هَبَاءً مَسْثُورًا اشارت است بدین
 معنی و مقابله حسنات بسیار خود روشن است و گفته شد که نوعی دیگر از وزنها
 میتواند که باشد و آن نوع آنست که گوئیم چون کفار را حسنات نیست و کفار

همه در عذاب یکسان هستند بدلیل قرآن ان المنافقین فی الدار
 الاسفل من النار دانسته شد که کفار در کفر رفتارند چنانکه مشاکویم آنکه
 منکر صانع است و در کفر پراور شود با آنکه اثبات صانع کند اگر چه بر وجهی کند که کافر
 باشد و آنکه بت پرست باشد در کفر پراور شود با آنکه در توحید معتقد باشد و بر سالت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسرار کند پس روا باشد که خدا تعالی کفر را فرزند ترازد
 نهد و خیری در مقابل آن باز دید کند که مقدار عذاب او بآن پیدا شود و چون مردمان
 در یقین بر تفاوتند و نیت ایشان در عمل بر تفاوت روا باشد که مقدار بر آن پیدا کند
 چنانکه لغتیم تا ثواب بقدر آن پیدا شود و در فایده وزن اعمال آنرا که هیچ بدی نکرده
 باشند هم این وجه میتوان گفت والله اعلم و اما وزن اعمال که چگونه و بر چه وجه باشد
 سخن بسیار در آن گفته اند و آنچه سخن خدا و گفته رسول بر آن دلالت میکند آنست
 که در قیامت بحقیقت ترازو باشد و هر ترازوی لا دو کفیه یکی نورانی و یکی ظلمانی
 نورانی از بهر وزن حسنات و ظلمانی بجهت وزن سیئات و آنچه وزن چگونه باشد
 دو وجه گفته اند یکی آنکه حق تعالی با اندازه کرده و آورنده اگر نیک باشد و اگر بد جسمی باز دید
 کند که وزن اعمال بآن باز دید شود و دیگر آنکه نامرئی است تا با اندازه آن حسنات
 گران سنگ گرداند و نامرئی است لا با اندازه آن سبکبار گرداند و این وجه بقدم آورده
 است زیرا که حدیثی درست موافق این معنی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 یافته ایم و در آن حدیث فرمود که روز قیامت نود و نهم سبیل از آن مردی از زمین

ان المنافقین
 در سبیل منافقان
 فی الدار الاسفل
 در طبقه زیر
 زمین انداز
 وزن ترازوی
 عذاب ایشان
 چگونه باشد
 بنده محمد
 زین العابدین

است و یک گفته اند و صحیفه کوچک بر آنجا نوشته باشد که اشهد ان لا اله
 الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و گفته اند صحیفه بزرگ
 سجلات بسجند و سجلات بکبار شود و صحیفه گران سنگ و بعضی از علماء بر آنند
 که مراد از وزن اعمال که در قرآن حدیث آمد آنست که بعضی از اعمال را بعضی بر او
 گردانند زیاده و نقصان آن زیادند به علی که خدا تعالی ملائکه داده باشد و با نبیای علیهم
 وارا امر و زید است کیفیت آن سبب نیست و این تاویل اگر چه احتمال دارد اما
 بی حجتی روشن قاطع ظاهر سخن خدا و رسول نتوان گذشتن بعلت آنکه عقل ما از دریا
 حقیقت آن عاجز می آید و محبت بر اهل اسلام در امثال این میان است که پیش
 ازین گفته شد که هر چه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باریده قبول آن بر ما واجب
 است اگر چه عقل ما از ادراک حقیقت آن عاجز آید و هر که بخلاف ملت اسلام است سخن
 با او از توحید و نبوت است و باید دانستن که اعتبار در روز حساب بموقع حسنه باشد
 از رضا حق تعالی و از وزن سیات بموقع سئید از سخط خدا تعالی مثلا مومنی باشد
 که طاعتی بجا آورد و برادران بجز رضا حق مقصود نباشد و دوستی حق و برابری
 دارد و آنچه شرط است در آن طاعت از متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم بجا آورد و با این همه ترسد که مبادا به محل قبول نرسد دیگری همان عمل کند
 از ترس عقوبت و از رعایت سنن و آداب آن غافل باشد و برادران حضور
 دل اندک باشد و از آنکه مقبول نباشد اندیشناک نباشد اگر چه این مرد و شخص

در صورت عمل برابر باشند اما عمل ایشان در رسیدن بموقع رضای حق تعالی یکساز
 نباشد و لابد در ثواب بر تفاوت باشند و چون عمل یکسانست و ثواب بر تفاوت
 معلوم شد که اعتبار در وزن نه بصورت عمل باشد بلکه بمحل و موقع آن باشد
 از رضا حق عزوجل و همچنین کسی که گناهی کند و چنان بآن گناه الفت گرفته باشد
 و دیگر گشته که از بهی حقیقتاً غافل باشد و در وقت فعل از عقوبت نترسد و از عاقبت
 نه اندیشد و بدان شاد باشد برابر نباشد با دیگر که همان گناه میکند و میداند که میکند
 و از آن ترسد و تنگ دل بود در آن حال متلبس شود به باشد لا به عقوبت آن گناه
 که از چنان کسی در وجود آید عظیم تر از گناه آن دیگر باشد و دیگر صورتها را برین مثال
 قیاس کند که دانسته شود که اعتبار در وزن اعمال موقع نیست از رضای
 حق تعالی و از محط وی و الله اعلم و علی هذا القیاس بعد از آن احوال گذشته است
 بر صراط و صراط را بهیست که حق تعالی باز دید کند از زمین که موضع عرض حساب
 باشد پیوسته به بهشت و دوزخ در زیر صراط با و ازین معنی رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم صراط را چسبیدم گفت و از قرآن در و شن شد که بهشت نزد
 سدره المنتهی است و از حدیث دانسته شد که سدره بر بالا بهشت آسمان است و زیر
 عرش و از قرآن حدیث روشن شد که دوزخ تحت این جهان است چنانکه
 بهشت فوق است و در روز قیامت چون آسمانها در نور دیده شود بهشت
 آشکارا شود و بهشت را درجات است بعضی بر بالا بعضی بر قدر درجات

صراط

است ان منك ...
 الورد ها فاستهفوا
 الى صراط الهدى وهم
 الی صراط الیجیم
 ویغنی للذین القوا
 الی قولہ فلا یستطیعون
 فیہا وندرو الظالمین
 فیہا حیثا یرضون
 الصراط ان من الشجر
 مثل السیف
 یجوز علیہ جمہور
 الخلاق ودر روایتی
 اول من یجوز من السبل
 اللہم سلم سلم
 وفي جهنم کلاب
 مثل شکر السعیران
 لا یعلم قدر عظمتها
 الا الله یخطف الناس
 باعمالهم ودر روایت
 انا ومنتی

وگذشتن بر صراط خلق را بر قدر مقام ایشان باشد در بندگی حق تعالی و آنچه رسول
 گفت علیه الصلوة والسلام که بعضی چون برق گذرند و بعضی چون باد و بعضی
 چون آه و دونه و بعضی سخت بدوند و بعضی تیز روند و بعضی می افتند
 و می خیزند و بعضی بروی آتش می افتند اشاره است بدین معنی و روشنائی هر کس
 بقدر نصیب وی باشد معرفت حق تعالی و کردار نیک و حدیث در وصف صراط
 چند آمده است که طرف با آن جانب بهشت باشد و طرف نشیب آن بجانب
 زمین و این دلیل است بر آنچه گفتیم که صراط راهی است از نشیب بر فراز کشیده و اعتقاد
 بهل حق آنست که این راه محسوس باشد و خلایق آنرا ببینند و از طریق صورت
 بر آن بگذرند چنانکه یاد کرده شد و اقاویل اسهل جمله در تهاجی که پیش ازین ملت بودند
 بدین کلمات متفق بوده اند از انبیا بر ایشان چنین رسیده و بعد از همه خاتم انبیا محمد

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم همچنین خبر داد و بر وجهی بیان کرد که در آن مجال شبیه
 مانند و روشن شد که این جمله حقیقت است نه مجاز و قول می حق است و قبول آن
 فرض و اما آنچه در حدیث آمده که صراط باریک تر از موسی و برنده تر از شیخ است ادق
 باریکتر

من الشجر واحد من السیف و اظلم من اللیل اگر چه بعضی علما آنرا
 در عقاید یاد کرده اند چنانکه دیگر احادیث که در وصف صراط آمده و اشاره با آنها
 کردیم اما این حدیث در ثبوت و اتفاق علما بر آن زچنانست که آن احادیث
 و چون دانستن امور غیبی جز از طریق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میسر

اول من یجوز من السبل
 اللہم سلم سلم
 وفي جهنم کلاب
 مثل شکر السعیران
 لا یعلم قدر عظمتها
 الا الله یخطف الناس
 باعمالهم ودر روایت
 انا ومنتی

در حدیثی که در بعضی از کتب آمده است که هر که در صراط مستقیم باشد
 در روز قیامت بر او درختی از جنس کافور می‌بارانند
 و در بعضی کتب آمده است که هر که در صراط مستقیم باشد
 در روز قیامت بر او درختی از جنس کافور می‌بارانند
 و در بعضی کتب آمده است که هر که در صراط مستقیم باشد
 در روز قیامت بر او درختی از جنس کافور می‌بارانند

نیست ما را قطع کردن بدان قدر درستی نقل باید و آنچه علماء حدیث و اسناد و حتی
 در آن خلایق کرده باشند و بر آنچه مستفق باشند در یک سلب نباید کشید و از این جهت
 و حفاظ منقول است که لفظ اذق من الشعر واحد من السیف
 در وصف صراط ثابت نیست و نیز حدیث چنین آمده است که طایف بر هر دو
 سوی صراط ایستاده باشند و در حدیث آمده که هر دو سوازمین و بسیار صراط
 قلابها باشند که مردم را گیرند و بر صراط خبکها باشد از آنها که بر صراط میکنند
 بعضی سلامت گذرند و هیچ آسیب بایشان نرسد و بعضی بآن قلاب خسته شوند
 و خراشیده و از دوزخ نجات یابند و بعضی بدان قلاب بدوزخ اندازند و در حدیث
 است که کسی باشد که نور او بقدر موضع هر دو قدم او باشد بر صراط و در حدیث است
 که آنانکه بر صراط میکنند بعضی خرنده روند همچون کسی که بند در پا دارد و نمیتواند خواب
 و در حدیث است که در صراط بشکم میروند و این جمله از رسول علیه الصلوة والسلام
 ثابت شده و معلوم است که آنچه این احادیث بر آن دلالت میکنند از وصف
 صراط با آنکه اذق من الشعر موافق نمی‌نماید و چون این لفظ نزد پیشوایان علم نقل
 بر وجهیکه بدستی آن قطع تواند کرد ثابت نشده است و ظاهراً آن با ظاهراً این احادیث
 درست که بدان اشارت کردیم موافق نیاید اما فریباید گفتناستن و تعرض نرسانیدن و اما
 تاویل کردن با ظاهراً این احادیث که تواتر در جنس او ثابت است موافق باشد و بعضی
 از علماء سلف که تاویل در امثال اینی واضح پسندیده اند تا کسی را گمان نغیبت که این احادیث

ان طایف تکلف است
 یکی یکی
 با خدا آنها و بگذرند بعضی
 در طریقه العسکین
 از سنن آن بعضی
 هزار و نه سید و صد تقیز
 و بعضی بآنست برقی
 طایف را حجاب
 اعمال صالحه و بعضی
 بگویند که در حدیث است
 نوسان با آنست
 فقه در احکام
 و او اعراض از روایات و بعضی
 مانند طریقه و بعضی
 یکی یکی سوز و پودید
 بعضی مانند اسپ بر چهار
 و بعضی صواب و بعضی
 یا بنده از دوزخ

در حدیثی که در بعضی از کتب آمده است که هر که در صراط مستقیم باشد
 در روز قیامت بر او درختی از جنس کافور می‌بارانند

ح و تکلیف شوم و بیست و نه
باز یاده و کم از آن و نباشد
در ایشان کسی که بیست کرده
شود از او درین خلاصیال
۱۴۹ شرح از آن قیامت است
ایکله بگذرد و در سجده و تکلیف
در وی دور است و تکلیف نشود و قرآن مجید در او
لیالی تا کهنه نشود و قرآن مجید در او

ساکنان آن دینندگی حقیقی و بهشت آنجا که بلهه واحد آمده مراد از آن این عالم
است که مذکور شد و آنجا که جنات است بلفظ جمع مراد منازل انبیاست و منازل
مقربان و منازل هر یک از مومنان که بر قدر پاید ایشان در خوشی و نعمت و بلند
بر تهاوت است و در فرخ عالمی است ظلمانی پر آتش همه سباب ناخوشی در آن بسیار
و انواع عذاب جسمانی و روحانی در آن موجود و آنرا در کالتت همچنانکه درجات
بلند با بعضی بر بالا بعضی در کات پست با بعضی فرو تر از بعضی هر چه فرو تر
ناخوشتر و عذاب الم آنجا سخت تر و ساکنان آنجا را هرگز آسایش نباشد و از آن
آنرا هرگز غایت نباشد آنرا از بهر دشمنان خود آفریده است و از بهر کسانی که حق تعالی
خواست که ایشان را عذاب کند از عصمت اهل ایمان و هر که بر کفر مرد است هرگز از آنان
بیرون نیاید و از عذاب نزدیک و هر که از اهل ایمان باشد بقدر گناه عقوبت بیند
و عاقبت بیرون آید و یا جمله که از احوال آن جهان یاد کردیم از قرآن و احادیث
و اخبار انبیاء و اتفاق اهل حق بر آن معلوم شده و هر چه بر نیویسد درست شده
ایمان با آخرت و تصدیق و اعتراف بدان درست نباشد و الله اعلم **فصل دوم**
در بیان با شرایط ساعت بیان آن نشانههای قیامت که ظهور آن پیش از قیامت
خواهد بود و از بهر آن در بنیاب یاد کردیم که چندین ازین آیات آنست که دیدن مثل
آن محسوس و خلق نبوده و تو میکی که عقل خود را ایمان به بعثت محبوب شده اند انکار کرده
و بعد از آن تا ویل عوام مسلمانان از ایمان بظاهر آنچه خداست تعالی بر زبان

مردی ازین امت چنانکه جامه کهنه میشود
و باشد عیان خوش آئینه تر شود ایشان
و باشد کار ایشان طمع تمام که آینه نشود
بان خوف خدا از قصور کرده شود در حق
خدا تعالی آرزوی دست در گرد انداختن ایشان
باز زود بکشد اینها را بسوی جایی که نمی کرده
است از آن خدا تعالی از ناحیه ابن عباس
سر عفو کند و بی تعالی از ناحیه
سموید رضی الله عنهما آل انحضرت صلوات الله

پس گفت عطف در کعبه را و فرمودهای
ادم تا آخر بر ندیم شمارا از اشراط
ساعت پس بر فرمود است سلمان
رضی الله عنهما و گفت فرموده بار
خدا ای تو باد پدید و ما در سن یا رسول الله
که در نماز و مسکن و ساعت ضایع
صاحب مال است و بخواه و تعظیم
از کشف الخط

صلوات و در اجتماع آن
بها و علیها الصلوٰۃ والسلام
عبارت آنکه آنجناب اقدس سالک
دبیت المقدس سالک
تخت و تخت بر سر حفاظت
احکام او نافذ بود و حال بعین
خروج کند و در همه ممالک انواع
فرا رفته و در تمام برسد و خاصه
بیت المقدس تا یک یک حضرت عیسی

که اسرافیل در صورت مدد و خلقان زنده شوند و از جمله اشراط ساعت ظهور مهدی است
علیه السلام و علی آبانہ الکرام و مهدی مروی باشد از اهل بیت پیغمبر علیہ السلام
از ذریت فاطمه رضی اللہ عنہا نام وی محمد و نام پدرش عبداللہ دینار از عدل
میزین کرد اند بعد از آنکه از ستم تمکاران پر شده باشد و تہبید شرع کند و اینتر
داو نهد و حدیث کلامہدی الاعیسی بن مریم صحیح است امام را
از ان زنی مطلق است بلکه مراد نفی فضیلت است یعنی هیچ مهدی چون عیسی
نہا و این همچنانست کہ لا فتی الا علی و در زبان فارسی بسیار گویند
کہ مرد نیست الا فلان و شهر نیست الا بغداد و اشارت در آنچه کلامہدی
الاعیسی بن مریم است کہ چون عیسی علیہ السلام فرود آید شریعت
وی منسوخ بود و زمان نبوت وی منقضی و وی بدین سلام و شریعت محمد
علیہ السلام کار کند و سبیل و درین است سبیل خلفاء باشد کہ حق تعالی ایشانرا
بحق راه نموده و این دین را بایشان مہد کرده پس بدین وجه روشن شد کہ اگر چه
سبیل و سبیل ہمدیان این امت است در خلافت و تبعاع سنت و سیرت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هیچ مهدی چون و نباشد زیرا کہ پیغمبر است
مسئول و تاویل بخیریت بر نیوجہ لازمست زیرا کہ حدیث ہمدی کہ از فرزندان
فاطمہ باشد صحیح است و بطریق بسیار آمدہ تا تو از در ضمن آن ثابت شدہ
پس حدیث کلامہدی الاعیسی بن مریم را بر نیوجہ تاویل باید کرد

بیت المقدس تا یک یک حضرت عیسی
علیہ السلام از آسمان فرود آید
و بر آبانہ نماز پنجگاہ را مقدم سازد و بوب
تفصیل کیفیت نزول کند در مجلس بزرگ گردہ آیات
کلام وقت نزول مخفی ماند کہ اقتدای حضرت
اللہ تعالی متصرف و مخفی ماند کہ اقتدای حضرت
عیسی بنجناب ہمدی علیہا السلام در آفاق
می آید پس اینچہ مولانا

سعد الدین نقی زانی در
عقاید بعکس آن رفتہ تعبیل میکند
اول تو باید بود مخالف احادیث است علامہ
در آنچه تعبیل کرده پس بدین کیفیت اورا دلیل
نہدی از ہمدی است کہ در حق از اقتدای عیسی
پیغمبر ماصی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد
و بملت عزای او حکم کند یا آنکہ ممکنست جمع
باین طور کہ گفتہ این بر اصل
کند اول بر این گفتہ بوی بر اصل
و بعد از این اقتدای مفضول
قاعدہ اقتدای مفضول
فاضل نبی را تمیز و در کتب
فاضل نبی را تمیز و در کتب
کلی اللہ علیہ السلام نقی زانی
کلی اللہ علیہ السلام نقی زانی
کلی اللہ علیہ السلام نقی زانی
کلی اللہ علیہ السلام نقی زانی

بنام حق تعالی و در اجتماع آن
بها و علیها الصلوٰۃ والسلام
عبارت آنکه آنجناب اقدس سالک
دبیت المقدس سالک
تخت و تخت بر سر حفاظت
احکام او نافذ بود و حال بعین
خروج کند و در همه ممالک انواع
فرا رفته و در تمام برسد و خاصه
بیت المقدس تا یک یک حضرت عیسی
علیہ السلام از آسمان فرود آید
و بر آبانہ نماز پنجگاہ را مقدم سازد و بوب
تفصیل کیفیت نزول کند در مجلس بزرگ گردہ آیات
کلام وقت نزول مخفی ماند کہ اقتدای حضرت
اللہ تعالی متصرف و مخفی ماند کہ اقتدای حضرت
عیسی بنجناب ہمدی علیہا السلام در آفاق
می آید پس اینچہ مولانا

و از اثر عظمی
بهر تمام خروج و جان
یعنی بیجان و تعالی نیز باید
مخلوق السّموات و الارض
۱۵۳

مدعی پیدا شود از فتوی محترز توان بود چه تا این غایت چندین نوبت اتفاق
افتاد که فتانان و ریاست جویمان تخمین تمویه و تمشیت تزویر خود کردند و دیگر
انگه تا باطیل متشیبه را که از سر جهل و عصبیت فراهم نهاده اند یا باطنیان از بهر
اضلال برایشان القا کرده قبول نکنند متشیبه دعوی کنند که مهدی محمد عسکری است
و بر صاحب الزمان لقب نهاده اند و وی در وصال بود که وفات یافت
هرگز هیچ عالم بلکه هیچ عاقل این سخن را وزنی نه نهاده و روانباشند که اهل ایمان برشتهای
چنین که از مفتریات اهل باطل است به سمع خود راه دهند چه این و امثال این از خرافات
تمویات زنا دقات است چون میمون قلاح و ابو سعید جہانی و پیشرو و امثال
ایشان لعنهم اللہ و همت ایشان درین سخنان آن بونا اامیان مسلمانان خلاف
افکنند و عوام ساده دل را در شبه اندازند و حکام شرع را باین طریق با ایشان
بشورانند و اهل علم را در نظر ایشان بی وقع و مهم کنند جاهل تر ازین فرقه کس را
نیافتند بدین فسانه بی حاصل و بدینچه امثال اینست ایشانرا سرگردان کردند و متشا
دعوی باطنیان ازین خرافات بود و باید که دین دران این سخن را اندک نه شمرند چه
دران خبر مخالفت احادیث صحیح و منازعت اجماع فتنها بسیار است و اللہ التعا
لمیم بدیگر احوال که از نوادرا احوال و معظمت و قایح است و اکثر آن از خواص عبادات
است و در حدیث ابوشامه محمد بن یحیی بن سعید رضی اللہ عنہما که از اهل بیت
رضوان است از مجموع یافتیم حدیث وی حدیث درست است در احادیث

لاکن اکثر مردم نسبت از خلقت آدمیان
آورده که جماعتی از مفسرین گفته اند که او
از ناس اول عالم است و زمین بزرگتر است
یعنی خلقت آسمان و زمین که در غضب جاهل
از خلقت و جاهل لکن اکثر پیروان
مجاور کنند پیدا کنند و جناب سرور عالم
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرموده که نسبت
در میان خلقت آدم تا قیامت مخلوقی اعظم
در میان در روایتی گفته بزرگتر از فتنه و جاهل
از در جاهل در روایتی گفته بزرگتر از فتنه و جاهل
و نیز فرموده نسبت به هیچ پیغمبر
بعد از او و در روایتی گفته بزرگتر از فتنه و جاهل
از هیچ فتنه و جاهل و در روایتی گفته بزرگتر از فتنه و جاهل
یعنی بخل و جناب مهدی که در اول علامات
علی بن ابی طالب و باطنی است و در روایتی گفته بزرگتر از فتنه و جاهل
کلیتاً تمسک از سر زب و جاهل در قول دیگر
از مفسرین است درین سال بعد طلوع شمس
و کرده اند و استیجاب اخبار در جاهل
دینی بسیاریه و اکثر علماء اعلام
در احوال و در روایتی گفته بزرگتر از فتنه و جاهل
کرده اند لکن این سال و در روایتی گفته بزرگتر از فتنه و جاهل
کرده فصلی این نهاده اند
فصل اول در نام
بند و بوله او در بزرگتر از فتنه و جاهل
و در روایتی گفته بزرگتر از فتنه و جاهل
و در روایتی گفته بزرگتر از فتنه و جاهل
و در روایتی گفته بزرگتر از فتنه و جاهل

که درازی بر کوشی او سگ است
 و مسافت مابین برود کوشی
 او هم گزین شد و مسافت
 مابین برود کام او راه یک روز
 و شب بود و در روایتی پنجم
 طول و باروایت کوتاهی قلمش
 مسافت ندارد برای احتمال آنکه
 کوتاهی پیش نسبت بسیاری بی
 او باشد یا در اول ام کوتاه بود
 در آن وقت
 ادعای الوهیت
 قزاق و از کرد و جهت ابتلاء
 مردم را قلم و وف تو بیدگان
 چون وی استنسلج کلن برساننده
 و خرق عاداتش بخدا تناسلی
 رسیده شکل بقوت تصرف
 از جسم معمول خود در از تر کرده
 روایت گرفتن او سحاب و غیره
 که می یابد یعنی دلالت صحیح
 میکند و الا طولن جمل سزیم
 دست او را بسجا و آفتاب بخوبی
 رسانید و همچنین روایت جوان
 بودنش را روایت پیشین
 در آن نیست با حقیقت
 در جای خروج آن طغی و
 کیفیت و کیت آساختن
 از یک و بود در روایت
 که او اول بود و از او
 که در او آمده

فقط و الا فرض فتنیت یعنی چون آن قوم قحط زده بوی ایمان آرند آسمان از او
 تا بسیار و زمین را بفرماید تا برویاند و تواند بود که مراد از همان درین حدیث ابر باشد
 یا باران و در حدیث است که بعدت چهل روز همه زمین در نوردد و همه شهرها و دیهها
 برود الا بکه و مدینه و در حدیث است که در دیار مغرب است و در حدیث است که از قبل
 مشرق بر آید و در حدیث است که چهار پایان هلاک شوند و وی بدر صاحب وی
 گوید اگر شتران ترانده کنم بدانی که پروردگار تو ام گوید بلی پس شیاطین را بصورت
 شتران و ممثل کند و بیدگری آید که پدرش و مادرش و برادرش هلاک شده باشند
 و همه را برین وجه سوال کند و وی گوید بلی پس شیاطین را بصورت پدر و مادر و برادر وی
 ممثل کند و در حدیث است که یکی از مدینه بیرون آید تا ویرانه بیند بدان صفت که رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده است و این مراد از بهترین مردمان باشد چون ویرا
 بیند گوید که گواهی دهم که توان دجال کذابی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 از آن خبر داده و با مردمان گوید اگر من ویرا بکشم پس زنده کنم شمارشکی ماند در آن که من
 پروردگار شما ام گویند ویرا بکش پس زنده بدیشان نماید و وی گوید که والله
 من بحال تو میا ترا از امر و زنبودم پس دجال خواهد که ویرا بکشد نتواند چه خداستحالی بعد از
 دجال را بروی مسلط کند و در حدیث است که باونی هشتی و دوزخنی باشد شتر
 دوزخ است و دوزخش هشت و جای دیگر گفته است باوی آبست و آتش و آتش و آتش
 مردم آب پندارش آتشی است سوزان و آنچه آتش می پذیرند آن آبست سوختر

در جای خروج آن طغی و
 کیفیت و کیت آساختن
 از یک و بود در روایت
 که او اول بود و از او
 که در او آمده

او که در دل او مقدار جزیره است او است زینست
 بهمان یاد که از آنکه از آن است صلوات الله علیه و آله
 این خبر در کتاب تاریخ بغداد در حدیث است
 و آنکه در روزی که در حال

که کساف پیدا نبود و در حدیث است که چشم وی چون دانه انگور بود که بر سر آب آید آن
 خلاف مسح است پس مسح میان این احادیث ممکن است از آنوجه که چشم ستمش
 مسح بود و چشم چپش برسان دانه انگور که یاد کرده شد یکی خود نبود و آن دیگری
 ناقص و اگر کسی بداند که عورت است و قطع کند هیچ یک و اگر خود مطلقا بر عورتی
 او قطع کند و هیچ یک از بینی و یسری قطع نکند از جهت اختلاف بروی حج
 نباشد و الله اعلم دیگر آنکه گفت وی در زمین چهل روز بود و در حدیث است
 نیز درین سکن الانصار در چهل سال آمده است و اما حدیث اسما در صحت و شهرت و اتفاق
 روایات عدول بران با حدیث چهل روز برابر نیاید و جمعی از صحابه بزرگ آنرا نقل
 کرده اند و لابد ایشان حفظ و ضبط و احتیاط از زنی او است بر مقتضای این عظمتها
 اعتبار چهل روز است و چهل سال هم است و الله اعلم و وی در روی زمین چهل
 روز بود و از مشکلات حدیث و جلال آنست که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 پرسیدند که چند روز در زمین خواهد بود گفت چهل روز و روزی چون سالی و روزی
 چون بی روزی چون سفته و روزی چون آتش که بر سوزد و بمیرد و همه روزها شتر
 چون روزهای شما باشد گفتند آن روز که چون سالی باشد یک روز نماز ما را بر سر
 باشد گفتند گفت پس چون کنیم فرمود نماز را بر روزهای که بر شما گذشته تقدیر کنید
 و در هر زمانیکه مقدار روزی باشد یک روزه نماز بگذرانید از اینجا معلوم شد که تقابل
 شب و روز هم بر وضع اصل باشد و معلوم شد که آن چهل روز نه چون این روزها

حدیث هم که با امر الله صلی الله علیه و آله
 عثمان رضی الله عنه بفضله دارد
 بیعت دجال نماید و بگوید است
 که همه روزها نفس با کتاب
 عداوت نامه دارد نیز پس
 شایسته است بپوشیدن او در دنیا
 اگر بی تو بپوشید با او عداوت
 شوند و آن زمین خود را
 زمین خود را از ایشان است
 اصفهان که مجمع چهارم
 خروج خواهد کرد فصل
 در وقت خروج آن طریقه
 و علامات بر روزان بسیار
 عند آمدن این تعیین
 است که دین ضعیف بود
 و علم برداشته شود و در
 روایتی زمین کسی نباشد
 که با او در آفتاب حور
 کند لهذا خلیفه رضی الله عنه گوید
 که اگر دجال در زمان شما بیاید
 پس این اطفال و اراکین
 کنندگان و در وقت نقصان
 عظمه و در صحاب الزمان
 و در صحاب الزمان
 و در صحاب الزمان

و در صحاب الزمان
 و در صحاب الزمان
 و در صحاب الزمان

آمده که آنحضرت را اسکان دهد و در پیوسته بنویسند که این کلام از کتب معتبره است

در احیاء مرده نفس این قضیه را از برهان واضح بر آنکه احیاء با اختیار و قدرت وی بود خلا
نگذاشت و آن برهان آنست که چون خواهد که آن مرده را که زنده شده بکشد نتوان
و روشست که هرگز از کشتن که حقتعالی او را از مقدرات خلق کرده عاجز آید بطریق
اول از احیاء که قدرت خلق از آن قاصر است عاجز تر باشد و شکالی دیگر آنست که
چون روان نیست که حق تعالی مدعی نبوة را با باطل نوعی از آنچه خلق از مثل آن عاجز
باشند و کند چگونگی را با باشد که مدعی ربوبیت را در احیاء نفسی بوقت حاجت
وی بدان اجابت کند جواب آنست که گوئیم مدعی نبوت با باطل دعوی چیزی کرده
که وجود آن در بشر ممکن است الا آنکه علم آن مغیب است و از نفس این مدعی بر بطاران
قولش دلیل نیست و شناخت وی بدلیل حاصل نبود که فرق کند میان صادق
و کاذب و چون ویرایا مبرمجند داده شود فرق نتوان کردن میان محق و مبطل
و شبهه میان آنکه داعی ایمان یا داعی کفر است حاصل شود و این از مقتضای
حکمت و درست پس روان باشد اما مدعی ربوبیت دعوی امری میکند که در امتیاز
وی تمییز است چرا که حدیث ربوبیت را شناسایی را و ابودی که همه محدثات ازین
قبیل بودندی و محدث فی نفسه از دلایل حدوث و انبیاات امکان عجز منزه است
و اینحال بر کذب وی شایسته است لازم خاصه و جهال که در مرتبه بشریت نیز نقصان
ظاهر دارد و بر هیچ مکلف پوشده نماند که اگر وی بر احیاء نفسی که مقدور بشر
نیست قادر بودی دیده که خود را راست کردی و رسول الله صلی الله علیه و آله

و آنکه در مسلم
و نمود که اس
بنده گان خدایتعالی
ثابت باشد
که من وصف
کننده ام او را
بوصفی که وصف
نکرد او را باین
پیشانی
این حدیث در
و حکای ما توره
بعده است آمده
اللهم صل علی
اعوذ بک
من غیبت
الشیخ الفاضل

و درین زمان
در او نیست
که در هیچ
نماند که
بسیار است
و در هیچ
نماند که
بسیار است
و در هیچ
نماند که
بسیار است

در حدیث السعفی

سینوی سید کازان

نخعی و علی السلام

۱۴۱

و آن بنویز بنویز بنویز

سید و آن و عدالت

و سلم چون گفت که من حدیثی از رجال با شما گویم که هیچ پیغمبر با قوم خود نگفته است بدانید
 که وی عورت پروردگار شما عورت نباشد الا انه اعور و ان ربکم لیس
 با عور اشارت بدین معنی بود و حکمت در تسلط وی و تکلیفش در شبهات آنست
 که مومن چون بعقل خود رجوع کند بداند که وی کاذب است و از فتنه وی سالم
 شود و این چیز سبب زیادتی درجات وی شود و متبعان او را عذری نماند
 و تکذیب اهل ایمان وی را با وجود شایده این شبهات و اقامت دلیل بر کذب
 وی و اعلام کردن ایشان خلق را از قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در وصف دجال حجت شود بر ایشان که متابعت وی کرده اند حق را جل و علا
 در ابتدای خلق حکمتهاست که عقل و اندیشه خلق بے توفیق وی راه بسران نبرد
 و الله ینکم من خلقه بما یشاء و بعد از ظهور دجال و فساد وی در زمین
 نزول عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان با حادیت دست از رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم ثابت شده است که عیسی علیه السلام در وقت اقتراب ساعت
 از آسمان فرود آید زنده و دجال را بکشد و زمین از خبیث و فساد و اتباع وی
 از اهل شرک خاصه و اهل ایمان که دعوی کرده اند که با عیسی علیه السلام بکشتم و صلیب
 کردیم پاک کند و از چله وجود حکمت از نزول عیسی علیه السلام درین وقت یکی آن بود که
 که مدت انقضای این جهان نزدیک سیده باشد و عیسی علیه السلام از بنی آدم است
 و هیچ آفریده از خاک در آسمان نبرد بلکه در زمین میرود چنانکه حق تعالی گفت

همه آدمیان در دین اسلام
 شوند و یکی هیچ دینی نماند
 مگر دین اسلام و این را
 مفسران فرموده اند
 که بعد از نزول عیسی علیه السلام
 در آسمان دجال خواهد شد
 و در روز قیامت چون زمین همین
 اسلام ماند بعضی
 در دین باور
 از آن کنند که ما مومنین و عدل
 اینست که دین یکدیگر کرد
 نوشته اند که آنکه بعضی این
 صفت باشد خلق حق است
 سنگ و گلشن را در سخن آرد
 که یا محمدی بنیاد بودی اقل
 و بنی انصاری اقل و بنی
 موسی اقل و بنی عیسی

وز ابصار
 السید
 و بنویز بنویز بنویز
 آن در وقت
 که بنویز بنویز بنویز
 که بنویز بنویز بنویز
 که بنویز بنویز بنویز

و اما در این کتاب در باب اول از حدیثی که در آن آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که هر که از من پیروی کند...

شده که شریعت عیسی علیه السلام بگذارند و به شریعت حضرت محمد علیه الصلوة والسلام
تقال کنند و هر آنچه پیش از آن بود از شرایع فرو گذارند پس معلوم شد که رسالت
عیسی علیه السلام با آمدن رسول محمد منتهی رسید و بعد از وی پیغمبر دیگری نتواند بود زیرا که
حق تعالی در احوال انبیاء گفت و با حدیث درست که بعد تو از رسیده از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم درست شد که بعد از من هیچ پیغمبر دیگر نباشد و این بیان
قول حدیث و ازین لازم آید که عیسی علیه السلام در انوقت پیغمبر باشد و حکم بمقتضا
کتاب سنت پیغمبر آخر الزمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم کند و ازینجا است
که رسول علیه السلام گفت که اگر موسی زنده بودی نتوانستی الامت باعت من سوال
اگر کسی گوید در حدیث نواسر سمعان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درست
شده که بعد از وصف حال و هلاک کردن وی بباب لدا و دمشق گفته است
فبیتا هو کذا اذا وحی الله الی عیسی علیه السلام و بعد ازین
حدیث میگوید میحضرت نبی الله و جای دیگر فیس غیب نبی الله پیش از آن
نبوت از وی گردید جواب آنست که گوئیم مانفی وحی شریعت کردیم نه نفی القای الهام
آلهی و کماله ملک نفی حکم نبوت کردیم در آخر الزمان نه نفی اسم نبوت آدم را نبی الله میگوئیم
و دیگر انبیاء را همچنین اعتبار بشرف نبوة که داشته اند و مبین عیسی علیه السلام در اینجا
دیگر انبیاء گذشته باشند بنابراین دلیلها که ذکر کرده شد و بعد از هلاک حال و اتباع وی
بدست عیسی علیه السلام خروج یا جوج و ماجوج بود و ایشان دو کرده اند از اصناف

بماند آنحضرت در حالیکه پیغمبر
چهل سال بعد از آنکه
صعود بآسمان می نمود
سال بود و بعد نزول در آخر الزمان
بخت سالانند و احتمال دیگر آنکه
بعد از آنکه در آخر الزمان
باید و این احتمال اقتضای الفاظ
احادیث را حج می نماید و الله اعلم
در حدیث شامه
مکان در میان مدینه و وادی
صورت است پس چکنند از ابی
و در حدیث دیگر آمده که بیاید
پیغمبر من و سلام کند بر من پس
سلام بدهم او را و در روایتی
که از شما در بیاید پس سلام
کند بر من یا بر سلام کند و با او
گفته ای پس آن را در من اگر
پیغمبری را بگویند که با او
پیغمبر من بود و ایضا در
سلام بدهم او را و در روایتی
که از شما در بیاید پس سلام
کند بر من یا بر سلام کند و با او
گفته ای پس آن را در من اگر
پیغمبری را بگویند که با او
پیغمبر من بود و ایضا در

تا جوج و ماجوج

کشف الغطا و علیها و علیها و علیها
در بیان ابواب و در بیان ابواب
پیغمبر من بود و ایضا در
سلام بدهم او را و در روایتی
که از شما در بیاید پس سلام
کند بر من یا بر سلام کند و با او
گفته ای پس آن را در من اگر
پیغمبری را بگویند که با او
پیغمبر من بود و ایضا در

استظهار است بر این کتاب
در بیان حقایق و معانی
و در بیان حقایق و معانی
و در بیان حقایق و معانی
و در بیان حقایق و معانی

در وجود آیند یاد را وقت بگذرند نبودند ازین ایره سیر و نند و آنچه اصول دین اقتضا
کن میکنند اینست زیرا که حق تعالی بندگان را بایمان دعوت میکند و چون اجابت کنند
و ایمان ایشان اضطرابی نباشد ضرورتاً مقبول بود الا اگر گوئیم که بعد از طلوع آفتاب
از مغرب خودش دیگر در دنیا پیدا نشود از آنکه مدت زود منقضی شود و در حدیث
یافتیم که دو سیر سخت سیر بر یکدیگر سیر یک از آن دیگر رسد که تو از کی زائیده گوید اهل
من با من گفتند تو در آن روز زائیده که آفتاب از مغرب برآمد و دلیل بر آنکه این حکم مخصوص
باشد بدان طایفه که مشایخ این آیه کرده باشند آنست که در حدیث صحیح است
ان اول آیات خروج و جلا طوع الشمس من مغربها و چون اول
آیات آن باشد ضرورتاً پیش از خروج و جلا بود و نزول عیسی علیه السلام بعد از
خروج و جلا است و ایمان در زمان عیسی علیه السلام مقبول است بدلیل این آیه که
وان من اهل الکتاب الا لیوم ننبی قبل موته و اگر گوئیم او آنست
که پیش از مرگ یحیی بوی آرند اما قبول نباشد گوئیم در حدیث درست است که عیسی
علیه السلام جزیره را وضع کند و معنی این آنست که همه بدین حق ایمان آرند تا کس نباشد
که بروی جزیره لازم باشد ایمان او آنست که خلق تا ایمان مطالب شوند و از ایشان به
جزیره راضی نشوند و اگر کسی گوید مراد از آنکه اول آنکه طاهر شود بر آمدن آفتاب است
از مغرب آیات سماویست یعنی اول آیتی که ظاهر شود از اختلال نظام افلاک
و ستارگان این آیه باشد گوئیم احتمال دارد ولیکن در حدیث ابو هریره رضی الله
عنه

تفسیر
و ان من
اهل الکتاب
و نیست از اهل
کتاب یکی
و یوم ننبی
که آنکه ایمان او
قبل از مرگ
عیسی علیه السلام
در وقت سینه
مگ بود که از آن
ایمان باس
گویند و هیچ سود
ندارد و گفته اند
اهل کتاب ایمان
از نذیب عیسی

در سینه اول علامات نبوت خروج آفتاب است از مغرب ۱۲

بگردد و جلا
که از آنکه ایمان
و ان ننبی
که از آنکه ایمان
و ان ننبی

پدید آید شکالی است از آن چه که گفت تا در چیز بینند قیامت برنجیزد و از اینها یکی
 خروج آتش از قعر زمین و سید برین حدیث گفت که خلق را بر اینگز تا به محشر تقبیل معهم
 حیث قالوا تبیت معهم حیث باتوا ای حالت بعد از محشر خواهد بود
 و محشر بعد از قیامت باشد پس گویند آن آتش را از شرط ساعت گوئیم و شرط ساعت
 باید که بر ساعت مقدم باشد گوئیم احتمال دارد که آن آتش که آخر شرط است از قعر
 زمین پدید آید و بعد از آن برنجیزد و آتش کمال خود باشد تا بعد از محشر پس از آن ساق
 اهل شقاوت گردانند و در آن روز هیچ موضع از ایشان منفصل نشود تا زمین محشر
 چنانکه در حدیث بیان شده است و محشر بقیتم النار تقبیل معهم حیث
 قالوا تبیت معهم حیث باتوا و تصح معهم حیث اجموا
 و تمسی معهم حیث امسوا و امثال آن شرط که بر و پدید آید مثال
 امارات مرکب است که در مبدم یگان یگان بر ظاهر ظاهر شود تا وی توبه کند و باز گردد
 و استعداد مرکب حاصل کند و حق و صیت بجای آرد و همچنان این شرط یکی بعد از یکی ظاهر
 میشود تا نزد آن استعداد لقای حق شوند و پدید آید همچنان بر دارند و اهل ایمان در ایمان
 باختر نیز اذنی یقین میورید شوند و آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وعده کرده ایمان
 برینند و منکران بعث و نشور بر جبهتهای سواد طرم شوند و الله یحکم و خلقه
 بما یشاء و یفعل بما یرید **باب** یوم در بیان مسایل اعتقادی
 بر مقتضای کتاب و سنت اجماع است در بیان چند مسئله از اصول دین که دانستن

روایتی بگرد و در دنیا
 در شب روز و بپوشد
 بپوشد بر بدن با و سجاب
 و حرارت او در شب
 سخت تر است از حرارت
 او در روز و او را در میان
 آسمان و زمین و ازین
 بپوشد او از عذبت و از سر
 خلائق نیز بکیر است از تنف
 سفتند
 رسول الله یا سلامت
 باشد در آن روز بر مومنان
 و مومنان فرمود بجایند
 مومنان و مومنان در آن
 روز بپوشد آن با از عرضان
 یعنی آدم آنوقت کفار بپوشد
 از آن بپوشد کسند جانان
 بهایم میکنند و بنیاد ایشان
 در دنیا بپوشد و در

و در بیان مسایل اعتقادی
 بر مقتضای کتاب و سنت اجماع است
 در بیان چند مسئله از اصول دین که دانستن

نصب نکنند پوزان فساد و عباد و بلاد متولد شود و تحت بر آنچه عصمت شرط نیست
 است که رسول علیه السلام خود را در سلامت از شر شیطان به تخصیص یاد کرد و دیگر را
 نکرد و گفت مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ وَكَلْنَا قَرِينَةً مِنَ الْجِنِّ وَقَرِينَةُ
 مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَيَا أَيُّهَا وَلَدُ اللَّهِ تَعَالَى
 اعَانِي عَلَيَّ فَاسْلَمْ وَيُرَاكُمُ نَبِيُّكُمْ قَدْ اسْتَدْرَجْتُمْ قَوْلِي وَفَعَلْتُمْ عَلَى الْإِطْلَاقِ
 تا هر چه میگویند یا کردی هیچ کس را از دست روانی نباشد که در آن مخالفت کند یا ازان تنزه
 پس عصمت شرط باشد تا بندهگان در ناپسندیده بومی اقدام کنند و سبیل امامت بسبیل
 حکم و قضا و امارت و امانت است و معلوم است که عصمت در اینها شرط نیست
 پس در امامت هم شرط نباشد و آنچه مفسده ازان قول کند گوئیم که چون قاضی را
 نصب کند و قاضی معصوم نباشد چه شایسته است ازان احترام کردید در عدم عصمت
 امام واقع باشد اگر گویند امام تسدید و تقویم وی بکنند گوئیم چون امام بمشرق باشد
 و حاکم از قبل وی مغرب و حادثه واقع شود اگر وی در آن حکم خطا کند بر عم شمایمان
 مفسده که در غیر معصوم دعوی کرده آید در معصوم لازم آید و اگر ایراد شبهات بی حاصل
 ایشان کنیم سخن درین شود جواب ایشان درین دعوی آنست که گوئیم اول امامی که شما
 در واقع عقاد عصمت دارید میرالمؤمنین علی است رضی الله عنه و از آنانکه شما اعتقاد
 عصمت در ایشان دارید و تخصیص امامت بر ایشان میکنید هیچ یک برتر از وی
 نیستند بلکه وی بعلم و فضل فوق ایشان است و عبد الله عباس رضی الله عنهما بن عم و

بجای
 نیست از شما
 احدی را آنکه
 بتحقیق و عمل
 نموده باشد
 و نیز از جن
 و نیز از شیطان
 گفتند
 یا شایسته
 گفت با من نیز
 و لکن خدا شایسته
 بود
 پس
 اسلام
 آوردند

در امامت آنست که بر خدا تعالی واجب شناسند که آنچه صلاح بندگان در آن پیشین شد
در حق ایشان رعایت فرماید و بزعم ایشان نصب امام معصوم از معظمت مصاح
بندگانست بلکه مصاح ایشان بوی مرهون است و بقول ایشان از خلاوندان
عصمت پیش از دو کس خلافت کرده اند امیر المؤمنین علی و امیر المؤمنین حسن رضی الله
عنه‌ها و زمان خلافت ایشان پنج سال و دو ماه بود و مذنب ایشان در رعایت اصحاب
بر ایشان محبت می‌شود چه ما می‌گوییم در دیگر قرون که ششصد و سی سال گذشت آن
امام که بود و کجا بود و چون بر شمس عالم بی وجود وی صلاح نیاید و قضایا و احکام مخفی
نباشد و چندین سرن بگذرد که جمعه و جماعت منعقد بوده باشند و نه دیگر حکام ^{یعنی امام}
شرع که بحکم حکام منوط است مستقیم رعایت اصلاح در حق بندگان چگونه باشد
و چه گناه بزرگتر ازینکه کسی عقاید دارد که اینست خیر الامم اند چندین سال رضالت مجتمع
بودند و قضایا و احکام جمعه و جماعات ایشان درست نبود و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
گفته است که امت من رضالت جمع نشوند لَنْ يَجْمَعَ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ
و گفته همیشه از امت من طایفه ظاہر باشند و غالب بر حق و قتال کنند تا وقت قیام ^{امت}
لَا يَرُكُ طَائِفَةٌ مَرَجَتْ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ وَ دَرُورًا يَتِي
يَقْتُلُونَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرًا لِلَّهِ پس طایفه هستند چون همه بر باطن
و از امام معصوم شایع جانی نشانی و نه اثری و هر که درین حج و نظایر این نظر کند
فساد این روی پوشیده نماند و ما درین فصل این نظیر از بهر آن یاد کردیم تا مسلمانی

در حق ایشان رعایت فرماید و بزعم ایشان نصب امام معصوم از معظمت مصاح بندگانست بلکه مصاح ایشان بوی مرهون است و بقول ایشان از خلاوندان عصمت پیش از دو کس خلافت کرده اند امیر المؤمنین علی و امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه‌ها و زمان خلافت ایشان پنج سال و دو ماه بود و مذنب ایشان در رعایت اصحاب بر ایشان محبت می‌شود چه ما می‌گوییم در دیگر قرون که ششصد و سی سال گذشت آن امام که بود و کجا بود و چون بر شمس عالم بی وجود وی صلاح نیاید و قضایا و احکام مخفی نباشد و چندین سرن بگذرد که جمعه و جماعت منعقد بوده باشند و نه دیگر حکام یعنی امام شرع که بحکم حکام منوط است مستقیم رعایت اصلاح در حق بندگان چگونه باشد و چه گناه بزرگتر ازینکه کسی عقاید دارد که اینست خیر الامم اند چندین سال رضالت مجتمع بودند و قضایا و احکام جمعه و جماعات ایشان درست نبود و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته است که امت من رضالت جمع نشوند لَنْ يَجْمَعَ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ و گفته همیشه از امت من طایفه ظاہر باشند و غالب بر حق و قتال کنند تا وقت قیام امت لَا يَرُكُ طَائِفَةٌ مَرَجَتْ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ وَ دَرُورًا يَتِي يَقْتُلُونَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرًا لِلَّهِ پس طایفه هستند چون همه بر باطن و از امام معصوم شایع جانی نشانی و نه اثری و هر که درین حج و نظایر این نظر کند فساد این روی پوشیده نماند و ما درین فصل این نظیر از بهر آن یاد کردیم تا مسلمانی

از حق

وَمَنْ تَبِعَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُسْلِمِينَ فَوَلَّيْنَا مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
 وکسی که مخالفت کند با رسول خدا و کسی که پیروی نکند از سبیل مسلمانان ما آنچه میکنند را خواهیم کرد

بر ابو بکر رضی الله عنه بیعت کردند و بیشک آنچه قرن اول خیر القرونست بر آن اتفاق
 کنند جز حق نباشد زیرا که رسول علیه السلام فرمود که لَنْ يَجْتَمِعَ اُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ
 و معظمترین واقعه و تحسینی که بعد از رسول علیه السلام صحابه بر آن اجماع کردند خلافت ابو بکر بود و حق
 عنه و منکر خلافت وی از آنجا که نمی دانند بطریق سوا که از روی معنی چون ناسببائی است
 از روی صورت بروی پوشیده میدارند که رد قول پیغمبر علیه السلام کرده است و طعن صحابه
 که جمل شراوند و مبلغان سخن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کرده و مخالفت اجماع که اصل
 از اصول دین و یکی از ارکان شریعت است باز دید آمده و خود را بدین اختلاف همسگ کفر

نزدیک کرده قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُسْلِمِينَ فَوَلَّيْنَا مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
 و ساءت مصیر بعضی از علماء بر آنند که بمقتضای این آیه مخالف اجماع گرفتند و در
 فتاوی علماء ماوراء النهر یافتیم که ناز از کسی که خلافت ابو بکر را رضی الله عنه بخار کنند
 روایت زیرا که مخالفت اجماع کرده است و این قوم که بدعت مستلما اند تا تو انند از طریقی
 عناد سخن گویند و احادیث صحیح را بمقابلت بخار کنند و علماء اسلام را که اساطین شریعت اند
 تکذیب کنند شبهتهای باطل و حدیثهای فراهم نهاده و افسانههای برهم بسته فرایش
 مسلمانان آیند و چون آزار و اجبی نباشد حدیثی چند که در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام
 و تاویل موافق سواى خود بر آن ننهند و با بطریق مجاز از هر کی نمودن می یابند و کنیم و جواب هر
 حکم امانت از روی شفقت مسلمانان از طریق سوا و عصیت یاد کنیم انشاء الله تعالی

بعضی از اسباب که در خواست نمودند
 که این از عینیه
 نیست پس او را از آنکه از خارج کرده
 با مخالفت بعضی از صحابه
 نمود و در آن زمان که در آن
 ساخته نماند از آنست که ایشان بزرگوار
 و بزرگوار است از آنست که ایشان بزرگوار
 کردند و در تمام آنجا که میسر شد
 از آنست که ایشان بزرگوار
 و در شیب آن ماند و قول آنست که
 از آنست که در آن زمان که در آن
 در آن زمان که در آن زمان که در آن
 در آن زمان که در آن زمان که در آن
 در آن زمان که در آن زمان که در آن
 در آن زمان که در آن زمان که در آن

ملک اعظم
و اتفاق کرده اند علماء
عبدالرحمن بن علی
بنا بر او امام اند و اختلاف
کرده اند در بوی تواریخ
از اقبال اول آنکه ۱۸۸
دوازده نفر است که قیام شدند
بعد از آن حضرت به سلطنت
و امارت و تنظیم پذیرفتند
ملک سلطنت بنی نزار و اختلاف در ظاهر
امور سلیمان و عیال را چه بعضی از ایشان جابر
و خارج از وایره عدل و احسان بودند و وقوع
شد اختلاف در زمان ولید بن زید بن عبد الملک
بن ادریس که دو از مردم است از یزید بن عبد الملک
۲۴۴ م وقتی که مردم وی است جمع آوردند بروی
ساز بعد از آن استاد بندروی و کشتند او را پس
منتش شدند فن و متغیر گشت از آن روز تا حال
این چنین گفته است قاضی عیاض مالکی و ابن
کرده است شرح این حجر
عقلانی گفته است
که ظاهر ترین اقوال درین حدیث و راجح ترین
نوعی است
در این قول گفته که موید این است آنچه در بعضی
طریق صحیحین حدیث واقع شده است که
کلهم یجتمع علیه امر الناس
و ملو با اجتماع انقیاد و اطاعت و اتفاق است
بر بیت آنها که هر یک از است هم باشد و حدیث
وارد در وضع و نه این است
نهایت غریب است که نظام و اجتماع
در حدیث و عاقلی که حکم
آن تا سی سال خلافت کبری است
که خلافت نبوت است و این
طاعت امارت است و این
از بعد از طهارت شدین
طهارت چنانچه عاقلان
می گفتند از بیجا است
پوشیده ماند

ابو بکر پنجم است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بایستادی و یسبحون بگویند موقوف
نایستادی چون سون شستی ابو بکر بردست راست وی شستی و چون جائی باز
ایستادی صحابا زوی اندک بیک سو رفتندی ابو بکر با وی ایستادی و اگر کسی گوید که
حدیث درست است که رسول الله شسته بود و علامی بردست راست وی بود و ابو بکر
بر دست چپ و این حدیث مخالفین صفت است که شما یاد کردید جواب آنست که این
جوان درین مجلس و صل بوده است و از قلت معرفت بشری تعظیم و مواجب ادب
این جرات نمود و اگر یکی بودی از خداوندان علم و دانش و نظر و آراء و ادب گیرند
بدان موضع شستی چون ابو بکر را بدید می حامی خود بوی ایتار کردی و بگر آنکه چون پیغمبر دعا
کردی ابو بکر امین گفستی و چون حزبی حاضر شدی پیغمبر صحابه را فرار پیش داشتی و خود و ابو بکر
از پشت ایشان بودندی و در زبیر پیغمبر را عیشی ساخته بودند و پیغمبر در سایه آن نشسته بود
و ابو بکر را با خود در عرش نشاندند بود و ارتفاع مراتب وی در پیش رسول الله چنان بود
که مردم در حاجتی که به پیغمبر شتندی ویرا شفیع ساختندی و صحابه چون فضایل ویرا دانستند
و دیدندی که رسول علیه السلام ویرا در نماز بجای خود باز داشت و در بیماری چون خطب کرد
گفت که در آنکه در سجده از من بگیرد الا در ابو بکر سجد و ساعنی کلر خوخته غیر
خوخته ابی بکر و گفت لو كنت متخذاً خليلاً لمتخذتُ ابابكر خليلاً و گفت
يا ابي الله و المؤمنون الا ابابكر و غيرهم من انصهبا حتى صواب نشاخذت الا بعت
بروی و تقدیم وی بر جمله صحابه بعد از وفات رسول الله چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله

بعد از آن حضرت به سلطنت
و امارت و تنظیم پذیرفتند
ملک سلطنت بنی نزار و اختلاف در ظاهر
امور سلیمان و عیال را چه بعضی از ایشان جابر
و خارج از وایره عدل و احسان بودند و وقوع
شد اختلاف در زمان ولید بن زید بن عبد الملک
بن ادریس که دو از مردم است از یزید بن عبد الملک
۲۴۴ م وقتی که مردم وی است جمع آوردند بروی
ساز بعد از آن استاد بندروی و کشتند او را پس
منتش شدند فن و متغیر گشت از آن روز تا حال
این چنین گفته است قاضی عیاض مالکی و ابن
کرده است شرح این حجر
عقلانی گفته است
که ظاهر ترین اقوال درین حدیث و راجح ترین
نوعی است
در این قول گفته که موید این است آنچه در بعضی
طریق صحیحین حدیث واقع شده است که
کلهم یجتمع علیه امر الناس
و ملو با اجتماع انقیاد و اطاعت و اتفاق است
بر بیت آنها که هر یک از است هم باشد و حدیث
وارد در وضع و نه این است
نهایت غریب است که نظام و اجتماع
در حدیث و عاقلی که حکم
آن تا سی سال خلافت کبری است
که خلافت نبوت است و این
طاعت امارت است و این
از بعد از طهارت شدین
طهارت چنانچه عاقلان
می گفتند از بیجا است
پوشیده ماند

و لدوی و تمام حسد از وی می کشند ۱۹۰ کثیرا لکن از اولاد اسرار ایشان

ندارد و حمل نبی حدیث بر امامت بعد از رسول اما جاهل کند که بر علم حدیث و صفت آن حال
 و قوفی ندارد و اما معاندی که از طریق عناد سخن گوید چه اگر از حقیقت حال آگاه باشد عناد
 نکند و چنان سخن روشت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون بخبرای بتوک میرفت
 کسی در تخلف شخصت ندارد و علی را فرمود تا بدین استدا از بهر محافظت زنان رسول
 و دیگر زنان این بیت و از بهر قیام بصالح ایشان منافقان در وی افتادند و گفتند این عم خود
 متهم داشت تا با خود شن بیرون نبرد علی رضی الله عنه این سخن را باز شنید نزد رسول آمد
 و اگر سیت گفت یا رسول الله مرا باز زنان و کودکان میگذارند پس صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی یعنی چون موسی
 از بهر سقیات از میان قوم بیرون آمد مار و زرا بجای خود باز داشت و روان باشد که مراد
 ازین خلافت باشد بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مار و پیش از من
 وفات کرد و تشبیه کردن خیری که پیش از مرکب بخیری که نباشد الا بعد از مرکب مستقیم نیاید
 و نیز مار و زن زمان موسی علیه السلام پیغمبر بود و نتوان گفت که امیر المؤمنین علی در زمان
 پیغمبر امام بود و اگر مراد خلافت بعد از مرکب بودی گفتی انت منی بمنزلة یوشع
 من موسی زیرا که خلیفه موسی بعد از مرکب یوشع بود و آنچه بدان استدلال میکنند
 در خلافت علی بعد از رسول نبی حدیث است که مرکبت مولاة فعلی مولاة میگویند
 این حدیث دلیل است بر آنکه وی اول تر مردانست بخلافت جواب آنست که این تبار ویر
 مستقیم نیست زیرا که بقا تعقیب لایت علی را بر ولایت خود عطف کرد و با فاء

می آید و بیان
 علم و دوازدهم
 بر کلام از ایشان
 امام عادل بودی
 زهدی است و این بودی
 سو جهت از بهر
 و در روایت کرده
 شده است از ابن
 عباس در وصف
 طهری گفت
 کشاده می گرداند
 حق تعالی بوجود
 نمودند و به
 می گرداند بعد
 وی بر وجود فساد
 بعد از آن والی
 امر میشود بعد از
 دوازده کس
 در صد و پنجاه

کلیت نبی میشود بر آنکه در این حدیث و احادیث دیگر

واظفان کا فیض و سعادت
 ۱۹۱
 بیخود واقع ہونے سے
 شکر ہے کہ تینہ
 عجز سے خلیفہ
 و نصیب ہونے
 و نقص و خفت

تعقیب تراخی نہ تواند بود یعنی باید کہ چون لایت پیغمبر کسی ثابت شد ولایت علی بر عقب
 آن ثابت شود و ازینجا لازم آمد کہ ولایت علی در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 قائم بوده باشد و آن روا باشد کہ وی با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حکم ولایت
 مشارک باشد و چون مقتضای این صفت در حیوة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 در حکم این تاویل ثابت نشود بدانچہ بعد از مرگ است در حدیث شمارا متمسک نشود
 پس ادا زین موالات موالات دین است و مفہوم حدیث آنست کہ ہر کہ من دوست یاریم
 علی دوست و یاروی است یا آنکہ ہر کہ دوست و یار منست علی دوست و یاروی است
 یا آنکہ شافعی علیہ الرحمہ گفت کہ مراد ازین حدیث موالات اسلام است و بعضی از علما چنین
 نقل کرده اند کہ اسامہ بن زید علی را گفت تو مولای منستی مولای من نیست صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم رسول اللہ از بہر زجر وی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه
 و گفته اند این سخن بازید گفت چون از بہر ذخر حمزہ با علی منارعت میکرد و بار سیدہ است
 کہ مردی حسن بن الحسن را گفت پیغمبر آنست من کنت مولاه فعلی مولاه گفت
 بل پس کو کنیاد کرد کہ اگر پیغمبر تمام ادا زین سیدہ است و امارت بودی از بہر مت روشن کردی
 چہ مسلمانا ز این بیچ نیکو خواهی چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبود و اللہ کہ اگر خدای و رسول
 علی از بہر این کار اختیار کردند پس ترک آن کردی بی آنکہ چندان جہد کردی کہ عذر خود
 نزد مسلمان ظاہر کردی بیچ خطائی بزرگتر از خطای وی نبودی و درین سخن از دو طریق
 این مردم بواجبت ملزم کرده است و بر مقتضای این مقدمات حمل این حدیث و آنچه از بہر

بما حسب مقتضای
 کتب و از وی
 تا آنکہ در یک
 زمان دو از وہ
 نصیب ہونے
 و مراد آنست
 کہ اگر دین
 منظم خواہد بود
 اسلام کہ
 زمان از بہر
 خواہد پذیرفت
 و در توجہات
 سابق معنی
 آن می باشد

آن در زمان دولت کہ در زمان

باب است بر تعظیم علی باید کرد در امر دین علوی رتبه وی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و مسلم نه بر خلافت چه استدلال از طریق احتمال کردن با وجود اجماع است اثری ندارد
 تکلیف که در آن آزار بود بقوی که خدا و رسول وی را ایشان ثنا گفتند و از احادیث معتبره که این
 طائفه بدان متمسک میسازند مشهور و معتبر این دو حدیث است که وجه آن یاد کردیم و آنچه
 غیر این است اما ضعیف است که حجت را نشاید و اما موضوعی که تلفظ بدان روان باشد
 فکیف استدلال و بیشتر آن قوم بی دینان از سبب بیان این رجعت و نظیر ایشان وضع
 کرده اند تا مسلمانان را در دین خود درفته افکنند و از جمله ایشان سعد و عید است و مطر
 اسکاف و سالم بن حفصه و بسیار از آن احادیث را بر عمار و سلمان رضی الله عنهما وضع کرده
 و ظاهراًست که عمار از قبیل عمر رضی الله عنه بر کوفه امیر بود و سلمه بر مدینه تا آنکه که بمرد در مدینه
 و هر که خلافت ابو بکر را رضی الله عنه غضب و اند عمل نمکند چه حکم بر یک حکم آن دیگر
 است این سنده محمد الله از آن روشن است که آزار بیادتی بیان حاجت افتد و ما درین فصل
 از طریق بجا و تجاوز کردیم از حرقت بر دین و ملت و شفقت بر ضعف امت چه طریق
 این مستبدان دعوت است جاهل ترین کسی از ایشان در بند آن باشد که چگونه جمع را با خود
 دارد و بسیار دیدیم که یکی از ایشان خلقی را از عوام سرگردان کرد و عوام مسلمانان نمیدانند
 که این سخن از کجا خاسته و سر کجا میگذرد و زنا و قه میخواستند که و هنی در شریعت پیدا کنند
 و اساس آن بجهت نهادند تا در خلافت ابو بکر سخن گفتند چه آن مفضی میشود بطعن
 و جمله صحابه و طعن در ایشان مفضی میشود بطعن در دین زیرا که قرآن و حدیث و حکایک

این است
 آنچه ذکر
 کرده اند شرح
 این حدیث
 و الله اعلم
 برادر سوله
 مشکوٰۃ شریف
 باب در
 قریش

عن بسطی ... قال قال النبی صلی الله علیه و آله ...

از آنستفاد است از صحابه بار سیده است و چون حال ایشان بر آن وجه اعتقاد کنند
 که آن سیدگان میگویند بر نقل ایشان هیچ عثماد نباشد شریعت ثابت نشود و خود
 بالله من الضلال اکنون بیاید دانستن که محافظت درین مسئله که مصداق
 این سنت و جماعت است محافظت است بر جمیع ابواب شریعت و بهاون
 بدان اضعاف جمله شریعت و الله ناصر حربه و ولدینه فصل
 چهارم در مراتب صحابه رضی الله عنهم و توفیر ایشان و وقوف بر ابواب
 فضیلت از طریق و می تواند بود پس از طریق اعتبار بر احوال و اعمال شخصی در کار و
 موازنه آن بمنزله شرع و چون هتعالی بر ابرار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در قرآن چندین جا ثنا گفت افزون از آنکه بر دیگر از اهل آن گفت پیغمبر علیه السلام
 خبر داد که خیر القرون و قرنی معلوم شد که صحابه فاضل ترین جمله امت اند و
 چون نبی آدم در وجبات فضیلت بر طبقات متفاوت با ضرورت دانستند که صحابه
 بیکدیگر تفاضل است و اگر در بعضی سباب فضیلت متقارب بود بعضی بر تفاوت
 و چون دانستند که درین خیر القرون است اعتبار در ابواب فضیلت بسوا تو
 صحبت و فضایل دینی بود نه تقدم در امور دنیاوی و تفرد بر اسم سیاد و دانسته
 که هر که درین بر سر آید و تقدم وی اتفاق نموده شد وی فاضل تر همه باشد و حکم
 این مقدمات ابو بکر رضی الله عنه فاضل تر همه بود و بعد از وی عمر رضی الله عنه بحضور
 کبار صحابه در جواب آن گوینده که گفت که خدای را چه جواب میدی که عمر را با خلیفه کنی

فلو ان احکم
 انفق مثل
 احد ذلما
 پس اگر ثابت
 شود که یکی از شما
 سرند در راه
 خدایانند شکره احد
 ما بلوغ مدخل حکمت
 یکم رسد تو ابان
 تو اب را پیمان
 یکم از ایشان را
 و بعضی میم و تشدید
 دانن پیمان و آن صل
 و نشت رطل است
 و لا یصفه و نه قوا
 پنجم گمانه یکی از ایشان را
 و از بیخاست که
 فضیلت صحابه را

اینست که ...

و تصدیق است
 احوال فاش است
 نقصان نیست
 حکم است
 وزیر و وزیر کا
 منج صادق
 منج صادق
 منج صادق

و بیچس از صحابه و علماء است در آن خلافتی نکرده اند که ابو بکر و عمر بهترین است اند بعد از رسول
 علیه السلام و این خلاف از قبل افضیان و زندقان و نظیر ایشان یافت میشود و آنچه گذشت
 از ذکر اجماع برین معنی در جواب کفایت است مع بنی از میان جمهور صحابه در معرض تفضیل علی را
 رضی الله عنه یاد کرده اند و از علی رضی الله عنه درست شده است بروایت عمر بن ابی سلمه
 که پس از آنکه پیغمبر بود و بر وایه محمد بن حنفیه که بهترین مردان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر
 بود و پس عمر رضی الله عنهما و قول و برایشان محبت را بنده است و بعد ازین دو کس اکثر
 اهل سنت و جماعت بلکه جمهور ایشان بر آنند که عثمان فاضل تر است و پس علی رضی الله
 عنهما و استدلال ایشان برین معنی از طریق اثبات خلافت است شد و ایشان برین
 بنا بر قرار است از تقدیم مفضول با وجود فاضل و اندکی از اهل سنت بر آنند که علی
 فاضل تر از عثمان بود و این مذمت از سفیان ثوری و جمیع از علماء کوفه نقل کرده اند اگر کسی
 از ما سوال کند چگونه رو باشد که این قول را بجمعی از اهل سنت نسبت کنند و این مفضی
 است بطعن در خلافت عثمان رضی الله عنه زیرا که تقدیم مفضول با وجود فاضل از سبب
 اهل سنت بیرون است جواب آنست که چون عمر رضی الله عنه کار روز دند ویر گفتند
 متخلف با امیر المؤمنین و از تقصیر شخصی معین امتناع نمود و گفت بزنگی عهد کردم بعد از
 مرگ تو انما ابی ایچس را بخلافت ازین شش تن به ندیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم از دنیا بیرون رفت و از ایشان راضی بود و علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و قاصر
 و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم یاد کرد بعد از وی از روی نظر صحابه ازین شش کس

عن ابن
 عم قال قال
 رسول الله
 صلی الله علیه
 و آله و سلم
 اذا را ایتیم
 الذین یسبون
 اصحابی فقولوا
 لعنة الله
 علی شریکهم
 و منی که برینند
 اینک را که دشمن
 می کنند صحابه
 ایس بگویند
 لعنت خدا
 و دوری از رحمت
 او باد برین
 فعل باشد

اینکه از کوفی باشد و او را باطل باطلان
 اینکه از کوفی باشد و او را باطل باطلان
 اینکه از کوفی باشد و او را باطل باطلان
 اینکه از کوفی باشد و او را باطل باطلان
 اینکه از کوفی باشد و او را باطل باطلان

عالمی سائنس دانوں نے یہ ثابت کیا ہے کہ زمین پر ہوا کی رفتار ۱۰۰۰ کیلو میٹر فی گھنٹہ ہے۔
۱۰۰۰ کیلو میٹر فی گھنٹہ = ۱۰۰۰ / ۶۰ = ۱۶.۶۶ کیلو میٹر فی منٹ = ۰.۲۷۷ کیلو میٹر فی سیکنڈ
۰.۲۷۷ کیلو میٹر فی سیکنڈ = ۰.۲۷۷ * ۱۰۰۰ = ۲۷۷ میٹر فی سیکنڈ
۲۷۷ میٹر فی سیکنڈ = ۲۷۷ * ۱۰۰۰ = ۲۷۷۰۰۰ میٹر فی گھنٹہ = ۲۷۷ کیلو میٹر فی گھنٹہ
۲۷۷ کیلو میٹر فی گھنٹہ = ۲۷۷ * ۱۰۰۰ = ۲۷۷۰۰۰ میٹر فی گھنٹہ = ۲۷۷ کیلو میٹر فی گھنٹہ

بزمیت ایشان زفت و مقاتلان با وی چون درست شد که مسلمان بودند حال انبیا
از سه قسم بیرون نبود اما مجتهدی بود که اجتهاد کرد و صلاح مسلمانان در قتال نداشت
و در اجتهاد مخطی بود و اما مسلمانانی بود که از سر عصیت و لجاج بر امام ششم بیرون
آن نامناسب است و دوستی ریاست بروی غلبه کرد و این خطور را ترک گشت
و اما جاهل بود که از بزرگواری علی رضی اللہ عنہ آگاہ نبود و ندانست بحقیقت که وی
امام است و اطاعتی امام بر او واجب است و چون گوئیم که صحابہ در قتال علی از رو اجتهاد
خطا کردند خصم را خود مجال طعن نیا شد چه مجتهد مخطا نا خود نیست و اگر علماء اہل سنت
مخطیان صحابہ را در قتال امیر المؤمنین علی با سر ہم ازین قسم شمرده اند و در طلب و زبیر و عائشہ
رضی اللہ عنہم جمعین جنابین تصور نتوان کرد و نباید کردن چایشان در عموماً قرآن حدیث
که بفضل صحابہ ناطق اند و اخل اند و اخبار خاص در حق ایشان آمده کہ موجب تعظیم است
با آنکہ زبیر رضی اللہ عنہ از محاربه علی اجتناب نموده بود و ابن جریر و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر
طلحہ درست شد کہ نادم شد در آخر رتق چون افتاده بود مرد را دید از اصحاب علی
گفت دست بیا رتا امیر المؤمنین علی را بیعت کنم دست بود او بیعت علی کرد پس
و از عائشہ رضی اللہ عنہا درست شد کہ چون از روز جنگ جملش یاد آمد چندان بر کسیت
کہ مقنعش ترک گشت و ازین دو قسم دیگر آنکہ جاهل است خود معذور است و آنکہ دانست
و از بھر ریاست حکم قتال کرد باغی است باغی به بغی از دایرہ اسلام بیرون نشود
و چون در حال بغی تصرف مال وی رو نیست بطریق اول باشد کہ بعد از بغی و جهال

عالمی سائنس دانوں نے یہ ثابت کیا ہے کہ زمین پر ہوا کی رفتار ۱۰۰۰ کیلو میٹر فی گھنٹہ ہے۔
۱۰۰۰ کیلو میٹر فی گھنٹہ = ۱۰۰۰ / ۶۰ = ۱۶.۶۶ کیلو میٹر فی منٹ = ۰.۲۷۷ کیلو میٹر فی سیکنڈ
۰.۲۷۷ کیلو میٹر فی سیکنڈ = ۰.۲۷۷ * ۱۰۰۰ = ۲۷۷ میٹر فی سیکنڈ
۲۷۷ میٹر فی سیکنڈ = ۲۷۷ * ۱۰۰۰ = ۲۷۷۰۰۰ میٹر فی گھنٹہ = ۲۷۷ کیلو میٹر فی گھنٹہ
۲۷۷ کیلو میٹر فی گھنٹہ = ۲۷۷ * ۱۰۰۰ = ۲۷۷۰۰۰ میٹر فی گھنٹہ = ۲۷۷ کیلو میٹر فی گھنٹہ

عالمی سائنس دانوں نے یہ ثابت کیا ہے کہ زمین پر ہوا کی رفتار ۱۰۰۰ کیلو میٹر فی گھنٹہ ہے۔
۱۰۰۰ کیلو میٹر فی گھنٹہ = ۱۰۰۰ / ۶۰ = ۱۶.۶۶ کیلو میٹر فی منٹ = ۰.۲۷۷ کیلو میٹر فی سیکنڈ
۰.۲۷۷ کیلو میٹر فی سیکنڈ = ۰.۲۷۷ * ۱۰۰۰ = ۲۷۷ میٹر فی سیکنڈ
۲۷۷ میٹر فی سیکنڈ = ۲۷۷ * ۱۰۰۰ = ۲۷۷۰۰۰ میٹر فی گھنٹہ = ۲۷۷ کیلو میٹر فی گھنٹہ
۲۷۷ کیلو میٹر فی گھنٹہ = ۲۷۷ * ۱۰۰۰ = ۲۷۷۰۰۰ میٹر فی گھنٹہ = ۲۷۷ کیلو میٹر فی گھنٹہ

توبه و امکان مغفرت تعرضی روان باشد و چون رسول امت را فرموده است که گذشتگان را

خود را یاد نکنید الا بخیر لکن ذکر و الامواتکم الا بخیر فانهم افضوا

الی ما قدموا و این نیست در حق جمله مسلمانان بر و فاجر ایشان با چنین نبی

چگونه روا باشد که زبان در سلف است از صحابه رسول هداز کنند در حق صحابه

وصیت کرد و گفت الله الله فی اصحابی و در حق عموم مسلمانان گفت لکن ذکر و

امواتکم الا بخیر و در آنچه فرمود که ایشان بگردار خود پیشین دارند رسیدن فانیهم

افضوا الی ما قدموا اشارت است اگر آن مردگان که نیک کردار بودند و اگر بد کردار

بودند زبان ایشان شمای باز نگرود و عمل خود برسد گفتار شمای مفایده است و بهر آنکه عمر و عاقل

و معاویه و امثال ایشان از صحابه رضی الله عنهم از بهر صحبت رسول احترام نکنند که از آن

نباشد که از بهر ذمت اسلام زبان از ایشان باز گیرد و آیه تلافی امة قد خلت

لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون

پیشوا خود سازد و یقین داند که اگر بدین تعظیم عمل میجواید و تخیر منازع شرع تعظیم عنایت

و امیر المؤمنین علی بفضایل خود از تعصب متمتعان مستعنی تقدم در علم و حکمت

و سابقه اسلام و هجرت و نصرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشمیر و تشدد بر قوم

خود از برادرین و قرابت قرب و اختصاص مواضات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفای

از بهر مناسک سید النساء عالم و تفر و بانتهار نسل رسول از صلب ویرا بنده است

فرضوان الله علیه و علی ال و اولاده الطاهرین و باید که اعتقاد

در آن بلاد با پیشین چنانست
که بیست سال از آن بلاد
از آنکه در بیست سال
خلافت از کعبه با احبار
۲۰۱ منقول است که گفت یکس
با کسانین نخواهد این
نقدار که معاویه را کشتن شود
تخلی سرتاب صواعق محرقه
ما شایسته یکم صغری
اگر چه صادر شده باشد
بایشان چیزی در صورت شتر زیرا که بود از خیمه
نا از شرف و فاعلار و عناد و بود در رجوع و انابت از عیان
خبر معاویه چنانچه ثابت است رجوع رضی الله عنهما و گفت
رضی الله عنهما و طای و زبیر رضی الله عنهما و اصحابه الا بخیر
ابن حنیفه رحمة الله تعالی و کف و ذکر الصحابة الا بخیر
وارد است در بیابان حادثی صحیحی سینه او از آنجا
فاسکو او مباح نیست خصوص در آن مرتعیایا بارک
روغی انکان در آن واجب است در آن هم
تجنب از حد و عناد و تعصب
کسی که بعضی از آن کذب و نظر
صحت است نسبت آن ایشان و این
اصا و تا وین باید که در آن راسا و این صحیح زیرا که
کلام لایق و حق و برین حال و سابق و طعن
بطل نیست و محقق بر ادحق معاویه بن ابی
سفیان جمهوری را آنکه جهند محضی است فاسق
مانند باقلانی وقت عثمان نیز زمین هم
دارند و بعضی تفسیر کنند قس عثمان
و معاویه و اتباع او را و حق ایشان
کلی بیان کرده عثمان و معاویه
از آن الطایفه است
در طایف تفضیلا بر معاویه
که با است نسبت
غیر از آنکه معاویه
الفرق با معاویه و معاویه
و معاویه و معاویه
که در آن طایف
در طایف تفضیلا بر معاویه
که با است نسبت
غیر از آنکه معاویه
الفرق با معاویه و معاویه
و معاویه و معاویه
که در آن طایف
در طایف تفضیلا بر معاویه

کسی که بگوید منقطع شده است
 و عمل صحیح و بیست و پنج
 و عمل صحیح و بیست و پنج
 و عمل صحیح و بیست و پنج
 و عمل صحیح و بیست و پنج

دو نرسد و اگر شعب ایشان را بر شمارند افزون ازین باشد چه صنف هر یک ازین سه کانه
 بیست و کسری باشد و اگر میان دو ازده گروه اند و تجاریان سه گروه اند و مرجع پیچیده
 و اگر افراد دیگر فرق شماریم بسیار شود پس در دست مبنی بر احتیاط آنست که گوئیم چون
 رسول افراق این امت را بوقت معین نکرد ختمال دارد که هنوز بعضی ازین بنفاد و
 دو فرقه ضلالت پیدا شده اند بعد ازین پیدا شوند و اسامی اصناف هر یک بنا میشود
 بحسب مقتضایان ایشانست که هر یک را نسبت یکی میکنند و اعتبار دران باصول
 مذہب ایشان بآب کلام از ایشان که در اصل مذہب با یکدیگر موافق باشند ایشان یک
 فرقه با و اگر چه میان پیشوایان ایشان اندک اختلافی باشد و هر کلام که میان ایشان در اصل
 اعتقاد تضادی و تنافی باشد هر یک از ایشان فرقه باشند و ضابطه که شناخت ایشان
 ما را بدان حاصل میشود آنست که هر که را بر اعتقادی یا بزم برخلاف آنچه قرن اول از صحاب
 بران بود ندیاد درین حدیثی کرده است که بر قانون کتاب سنت مستقیم است بر از فرق
 شمریم و اول قومیکه از اهل بدعت ظاهر شدند خوارج بودند در زمان خلافت امیر المؤمنین
 علی سبب حکم گفتمند اگر خود را بحق میدانست چرا دیگر را حکم میکرد تا ویرا از امامت
 بیرون کند و اگر حکم را و بود چرا چون جاکمان ویرا از امامت بیرون کردند و وی خود
 بیرون نکرد و اگر باطل بود چرا میکرد و ازین شبهه بجاصل در دلهای ایشان نشست
 و از امیر المؤمنین رضی الله عنه جدا شدند و تضلیل سرد و طایفه کردند که بعضین حاضر
 شده بودند و ایشانرا محکم گویند و بر سر ایشان عبدالله و سبب لشکری بود و نیزید

ایمان شناخته شده است خلیفه
 گویند که اینها از شما بلکه کفار که دو چند باشند
 گفتند که کوزی گویند بدان بدون اینها با اکثر
 یک نیستند و نیز گویند که در تقدیر الهی نیست
 نیست معمر گویند که در نیت ایمان اگر ب
 و نماز با مات فاسق و نیت ایمان اگر ب
 بنده است و قرآن مخلوق است و مراد از دعا
 و صدقه نفع نمیرسد و معراج شش نیت التقدر
 نیت و کتاب و حساب و میزان هیچ نیست
 و نیت از سونین افضل اند و رویت حق
 و قیامت نخواهد شد و کرامت
 حقن دم در آنست و مقبول موت خود
 نیست میگویند که بگویند ایمان با یغیب باطل است
 گویند که احوال ششیدن بجهت است و انکار
 کردن بران واجب است بینه گویند که سید جزای
 عمل و اجران ببنده بسیار در دمای
 چیزی مضطر گویند که بزرگواران هر دو اختیار افعالی
 نیست بنده را دران هر دو اختیار افعالی
 گویند که بزرگواران هر دو اختیار افعالی
 گویند که بزرگواران هر دو اختیار افعالی

از سبب بنده فعل قدرت است
 از سبب بنده فعل قدرت است
 از سبب بنده فعل قدرت است
 از سبب بنده فعل قدرت است

که اینها سوزند که از ایشان
 و در حق ایشان سوزند که از ایشان
 و در حق ایشان سوزند که از ایشان
 و در حق ایشان سوزند که از ایشان

میکند تالان بدیخیت کرده اند که ستفرق امتی علی ثلث و سبعین نفر
 چون مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم همه را از امت خود نهاد تکفیر و انبیا جواب آنست
 که ایشان را امت خود پیش از افتراق خوانده چنانکه در حدیث ثوبان است از رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یلمح قبايل من امة
 بالمشرکین حتی تعبد من امتی الاوتان و معلوم است که بت
 پرست را از امت که اجابت دعوت کرده باشند بتوان نهاد یا آنکه اگر نیز اجازت افتراق
 ایشان را امت خود خواهد از ان لازم نیامدی که تکفیر هیچ یک از ایشان روا نبودی زیرا که
 امت بر وجه استعمال کنند هر قومی که در یک زمان باشند با بر یک بر باشند یا بر یک
 طریق تا در زمان دعوت یک پیغمبر امت توان گفت و مراد آن باشد که آنانکه در ملک
 اهل دعوت مراده باشند و اگر کسی گوید درست است که امیر المومنین علی رضی الله عنده را
 پرسیدند که الکفار هم یعنی خوارج کافر اند گفت از کفر کجیمه اند من الکافر فروا
 گفته منافقون هم منافقانند ایشان گفت منافقان خدا را یاد نکنند الا ذکر
 اند که اینها خدیر بسیار یاد میکنند ان المنافقون لا یدکرون الله الا قلیلا
 وهو لا یدکرون الله کثیرا جواب آنست که چون امیر المومنین علی را میخواست
 است اما هنوز بر حقیقت معتقد ایشان واقف نبوده است و اما ایشان نیز بر آنچه
 موجب تکفیر باشد نبوده اند چنانکه اول سبب تکفیر از وجدا شدند و تخلفیه می معاوی
 و آنها که با ایشان بودند که در پیش از طرفین جمع بدیشان می شدند و کشندگان عثمان رضی الله

دو پنج اسب گویند بود
 زیاد قریب گویند بود
 معراج بروح زین
 و حق تعالی مرئی است
 در دنیا و عالم را قدیم گویند
 و قیامت را آنکه از لفظیه
 گویند قرآن کلام فارسی
 است نه کلام الهی
 قرآن کلام الهی است
 غلاب فرموده اند و قیامت گویند
 که در مخلوقیت قرآن باز واقف
 است بر بیان ذوق
 متفق اند که پیغمبر است که برین
 نظم کار عالم واقف درجا
 مینمایند و از ذوق تعالی
 بی نیاز است از غلاب
 تا بر کردن برندگان

و از آن که در این کتاب

دلیل بر آنکه بنده گناه کافر نشود که کفر و ایمان صفت دل است و هیچ یک ازین دو گانه محو نشوند الا بدان یک گناه عمل جوارح است و بدانچه در جوارح رود آنچه در دل است محو نشود و همچنین کافر که صورت نماز و روزه را بجا آورد بی آنکه بدل معتقد باشد مومن نباشد مومن نیز بیکچه بر جوارح و در دوازده معاصی بدل در آن معتقد نباشد و هست که کافر نشود و تکفیر بنده بگناه مذہب جوارح است و مذہب معتزلات است که زکافر باشد و زئمومن و خلود در دوزخ در حق صحاب کبیر روا دارند و مذہب اهل حق آنست که هم ایمان از صحاب کبیر برداشته نشود و خلود در حق ایشان روا نباشد و چون فسق از مومن بافت شود بر حسب این دو فعل که از وی یافت شود از هر یک بر انامی مشهور شود و در آن فی نیست و دلیل بر اینست که علماء اسلام اجماع کرده اند بر آنکه در کفارت قتل اگر بنده رقبه فاسق آزاد کند کفارت باشد فخر بر رقبه مومنه نص آنست و اگر میان فسق و ایمان تنافی بودی که هیچ یک از آن با آن دیگر یافت نشدی است بر خلاف نص اجماع نکردی و روا نباشد که اعتقاد دارند که فاسق با کتاب کبیره که مادیون شرک است در عذاب مخلد باشد اگر چه بی توبه مرده باشد و دلیل بر اینست که آن الله لا یغفر از شرک به و یغفر ما د و ذلك لمن یشاء شرک از جمله گناه استثنای کرد و هر چه مادیون شرک است جمله مشیت حواله کرد و بیان آیه از احادیث صحاح که از رسول علیه السلام وارد است در شفاعت و بیرون آمدن هر کس که در اول ایمان است تا چنان شود که در دوزخ بجز اهل شرک هیچ کس نماند و روشن میشود و این حدیث

دلیل بر آنکه بنده گناه کافر نشود که کفر و ایمان صفت دل است و هیچ یک ازین دو گانه محو نشوند الا بدان یک گناه عمل جوارح است و بدانچه در جوارح رود آنچه در دل است محو نشود و همچنین کافر که صورت نماز و روزه را بجا آورد بی آنکه بدل معتقد باشد مومن نباشد مومن نیز بیکچه بر جوارح و در دوازده معاصی بدل در آن معتقد نباشد و هست که کافر نشود و تکفیر بنده بگناه مذہب جوارح است و مذہب معتزلات است که زکافر باشد و زئمومن و خلود در دوزخ در حق صحاب کبیر روا دارند و مذہب اهل حق آنست که هم ایمان از صحاب کبیر برداشته نشود و خلود در حق ایشان روا نباشد و چون فسق از مومن بافت شود بر حسب این دو فعل که از وی یافت شود از هر یک بر انامی مشهور شود و در آن فی نیست و دلیل بر اینست که علماء اسلام اجماع کرده اند بر آنکه در کفارت قتل اگر بنده رقبه فاسق آزاد کند کفارت باشد فخر بر رقبه مومنه نص آنست و اگر میان فسق و ایمان تنافی بودی که هیچ یک از آن با آن دیگر یافت نشدی است بر خلاف نص اجماع نکردی و روا نباشد که اعتقاد دارند که فاسق با کتاب کبیره که مادیون شرک است در عذاب مخلد باشد اگر چه بی توبه مرده باشد و دلیل بر اینست که آن الله لا یغفر از شرک به و یغفر ما د و ذلك لمن یشاء شرک از جمله گناه استثنای کرد و هر چه مادیون شرک است جمله مشیت حواله کرد و بیان آیه از احادیث صحاح که از رسول علیه السلام وارد است در شفاعت و بیرون آمدن هر کس که در اول ایمان است تا چنان شود که در دوزخ بجز اهل شرک هیچ کس نماند و روشن میشود و این حدیث

در دوزخ است
دیت تمام
او اگر کرده شده
بجورده تمقتول
که قسمت
کشتن بیان یکدیگر

چون بیان یکدیگر
سوار ایشان
بجانبان قفا
بسیار و زنده
صفت

سنت
بیت و دیت
راز و عفو

له بدستیکر ضایع حال نه بخش آنرا که بخدایت حال انباز و شکر یک اثبات میکنند و بخش ماسوا شرک هر که بخواند

بجمله من یغفر ما د

۲۰۹
 وصال و از شریف
 تصدیق و توفیق
 و توفیق و توفیق
 و توفیق و توفیق

در میان استستفیض است اگر در افراد آن تو از یافت نشود در حسن آن تو از ثابت
 است چون معنی آیه با حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مبین آن است برین
 وجه مقرر شد درین مسئله شبهه نباشد و آیه و من یقتل مومنا متعمدا فجزاءه جهنم
 خالد فیها از ایشان بظاہر آن تمسک ساخته اند ما اول است و در و انباشد که از ان بظاہر
 فرآیند میان برد و آیه تنافی حاصل شود و احادیث صحیح که در بیان آیه که ان الله
 لا یغفر ان یشرک به الایة از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باریده است
 و بزیب علماء اسلام است که چون و آیه متعارض شوند که بظاہر جمع میان برد و ممکن نباشد
 یکی بر دیگری حسن کنند تا در معنی موافق آید و جمع میان آن آیه که ان الله لا یغفر ان یشرک
 و میان این آیه و من یقتل مومنا الایة است که گوئیم خداستاقانل متعمدا جزا دهد
 و نخواهد که ویرایم زد و جزا وی است که جاودانه در دوزخ بگذارد و اگر خواهد که وی بیامزد
 در دوزخش محذو نلذا چون جمع میان این آیه برین وجه ممکن است قول بدان واجب است
 از بر توفیق میان آیات و احادیث و ما این وجه را اختیار کردیم تا بیچ یکت برین تصور
 معطل نماند با آنکه مفسران در مراد ازین آیه اختلافی کرده اند بعضی گفته اند آیه اگر چه بظاہر
 عموم دارد اما خاص در حق شخصی فرود آمده است که مرتد شد پس مومنی را بگشت و بعضی
 گفته اند مراد ازین متعدی است که مستحل قتل باشد اما معمول برین تصور است که مقتضای
 تاویل میکند بر وجهیک میان برد و آیه جمع توان کرد و بیان آن کرده شد محققا بر
 حق است که کبیر محبط عمل نیست چه تا اصل بیان باقی است عمل و ضایع نتواند بود

او و فریج
 است
 خالد فیها
 در حالتی جاوید
 باشد در آن
 و غضب الله
 علیه
 و توفیق
 خداستاقانل
 را و دوحه
 در اندازد و دور
 ساخت از رحمت
 فریض و اعدا خدا
 است بر اس
 او علیا
 عظیمیا غلب
 از گریه است

۲۰۹
 در بیان استستفیض است اگر در افراد آن تو از یافت نشود در حسن آن تو از ثابت

از گریه است

بعضی از شما این را می بینید که در بعضی از کلمات خود را بر سر خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند

بگناه کافر نشود ضرورت مومن با چه حق تعالی بندگان خود را برین در منزلت آفرید از آن
 خبر داد و از آن آلتی نگفت هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مومن
 والله بما تعملون بصیر **فصل** ستم در جواب چند سئله از بدعت های
 معتزله که در استن آن مهم است مذکور است اول آنست که بر خدا تعالی هیچ چیز واجب
 نیست و معتزله میگویند که بر خدا واجب است که صلاح بندگان نگاهدارد و دلیل بر ایشان
 آنست که واجب بفرمان واجب کننده تواند بود و بر خدا تعالی کس را فرمان نیست
 و بر ترک واجب ملامت بایا عقوبت خدا تعالی از آن منزه است که ویرا ملامت
 تواند کرد و مستعالی از آنست که در حق وی ثبات منفعت و مضرت توان کرد بلکه
 هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند ویرا سرزد و ویرا رسد که از هر چه خواهد پرسد

و کس از وی نتواند پرسد که چرا کردی کای سئل عما یفعل و هم یسئلون
 و بنا برین قول گفته اند که بر حق تعالی واجب است که محسن را ثواب دهد و مفسد را عقوبت
 کند و نزد اهل حق و جوب بر او نیست از آن وجه که گفته شد و آنچه در احادیث
 آمده است مثل این الفاظ که **حق علی الله تعالی** و این لفظ که **و ملحق العباد**
علی الله ما اول است بر وجهیکه طایم صفات ربوبیت باشد چنانکه گوئیم مراد از آن
 که بر خدا استعجاب است مبالغ است در بجا زود و عدا با ظهار آنچه لفظ حق بدان وارد شده است
 گویا که تقریر آنست که و قابو عده بنزد حق تعالی چون واجب است بنزد شما و آنچه گفته
 است **و ملحق العباد علی الله** چون بنده حق خدا بگذارد مستوجب ثواب

بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند

بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند
 بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند
 بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند
 بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند

بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند
 بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند
 بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند
 بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند

بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند
 بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند
 بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند
 بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند و بعضی از کلمات را در خط می کشند

عبدالرحمن السعدي
 ۲۱۳
 حیدرآباد
 سن ۱۳۰۵

شود آن ثواب که جزای حق خداست حق خواند چنانکه جزای مکرر او خواند و جزای
 خدای را خدای خواند و جزای استهزا خواند و هیچ یک از این الفاظ را بطلاق بخو
 کردن نیست الا ازین وجه چنانکه قرآن بدان ناطق است و عیرون و عیرون
 یخاد عون الله وهو خاد عه الله یستتری بهم پیران محسن
 واجب نیست اما حق تعالی وعده کرده است که جزای نیکوئی نیکوئی کند و وعده
 حق جز صدق نباشد ان الله لا یخلف المیعاد اما پاداشش بد کردار از اگر از
 اهل کفر باشد آنچه ایشان از ان بیم کرده است بدیشان برسد زیرا که ایشان شایسته
 تخفیف نیستند چه حق تعالی خبر باز داده است که ایشان را نیامزد و اما وعیدی که در حق
 گناه گاران اهل ایمان آمده است تخفیف و تجاوز در ان جایز است شرعا و عقلا و اگر
 این ایسند است که ان الله لا یغفران یشریک به و یغفر ما دون
 ذلك لمن یشاء و دیگر این آیه که قل یا عبادى الذین اسرفوا على
 انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله چه ظاهر است که مراد از عبادى اهل ایمانند
 و احادیث که در تخفیف تجاوز از رسول علیه السلام درست شده است افزون از ان
 است که با کثرت و ظهور آن اهل علم و خداوندان نظر را در وقوع آن تردیدى باشد
 از روی شرع ظاهر است و اما از روی عقل هم مستحسن است زیرا که بنده چون موحدا
 و در نبوه معتقد و در آنچه معظم طاعت است و آن ایمان است مطاوع اگر در اعمال
 متابع بپاوشهوت آید تجاوز از وی نیکو بود و تخفیف از وعید در حق وی از قضایا

و کسب کند او شان و کسب کند خدا تا جایی جزا مکرر میسر بد ۱۳
 انفسهم
 بقیه های
 خود یعنی اوقات
 نموده اند در ان از
 و از حد برده اند
 لا تقنطوا
 نومید نشوید
 از رحمت خدا
 ضایع تعالی
 این آیت امیدوار
 ترین و بهترین
 آیت است
 از قرآن ۱۳
 حسن
 ع ۳ از
 تفسیر حیرت

و در این کتاب که در این روزها در میان ما
 و در این کتاب که در این روزها در میان ما
 و در این کتاب که در این روزها در میان ما

گرامی و تخفیف در وعید نه از باب خلف است و نه از جمله آنچه خارج از طریق حکمت
 بود و از جمله آن مسایل است که عقل را بی دلالت شرع نشناخت ابواب خطر و ابا
 سبیلی نیست نیکو است که شرع تحسین آن کرده است و زشت آنکه شرع تقبیح آن کرده
 نه آنچه عقل تحسین و تقبیح آن کند چرا که اگر موجب اینها عقل بودی حق تعالی خلق را درین
 ابواب بر مخالفت عقل عذاب کردی عذاب بفرستادن انبیاء معلوم بودی قال الله
وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا و معرفت صانع و حدوث
 عالم را نگویم که جز از طریق رسول حاصل نتوان کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم فریض است و روان باشد که اصل بفرع خود محتاج شود بل اسما و صفات از قبیل
 مستلزم بود و آنچه بر بندگان واجب شود از او امر جز بطریق انبیاء نمواند بود و عقل الهی
 است که بوجود آن تکلیف ثابت شود و بعد مشایخ این شرطی است در شناخت نیکوئی
 که شرع از تحسین کرده است و زشتی که شرع تقبیح آن کرده و اگر بودی کار با مقتضای
 عقل بود عقل مقتضای آن نکردی از بهر دین ما در و پدر را باید گشت و از بهر دنیاری
 یا کمتر است بیاید و از جمله آن مسایل است که سوال مسکرو نکیر و عذاب گور حق است
 چنانکه در احادیث صحیح آمده است اکثر معرکه نکار کرده اند و شبهات رد کرده اند
 و جواب شبهات ایشان درین مسأله ضاعت وقت است زیرا که هر که مسلمان
 است آنچه از رسول علیه السلام درست شد وی بدان ملزم است و عذاب قبر را آنچه
 در قرآن مذکور است درین آیه که النار یعرضون علیها عذابا و عیشا

است فواء
 جهت برایشان
 لازم کند
 عذاب

التائب
 و انوار
 و انوار

سوء العذاب
 و بعضی
 یعنی

عرض
 علیها
 عذاب

دو رخ
 عذاب
 و عیشا

و شایسته
 در عین
 العاقبه

عذاب

عذاب

در دو رخ ایشان در
 عذاب عیشا
 و عیشا
 و عیشا

المستهدى من ذنوبه
 و قد رواه
 في
 الحديث
 في
 الحديث
 في
 الحديث

انك حق تعالى گفت ولقد راه نزله اخرى عند سدره المنتهى عند
 جنة الماوى وروايتك انك يغيره يديه باشد نزد سدره المنتهى معدوم
 شده با و با آنکه درین خصوصیت استیجابی نسبت اگر نیز بودی چون رسول در احادیث
 بسیار بیان آن کرد که موجود است به بیان واضح مخالفت از ضلالت است درست
 است که رسول علیه السلام گفته عرض الجنة والنار و در آنچه معدوم بود این
 سخن مستقیم نباشد و دیگر اگر گفت که اذ خلت الجنة و دیگر اگر گفت
 اشتلت النار الى ربها معدوم چگونه شکایت کند و چگونه در زمستان
 و تابستان نفسزند و درین حدیث گفت فاذن لها بنفسين نفس في
 الشتاء وذلك اشد ما تجدون من الهمه هير و نفس
 في الصيف وذلك اشد ما تجدون من الحر و اگر این بیان در حدیث
 برین صفت نبودی اجماع است برین معنی بسنده بودی و از این جمله آنست که شفقت
 رسول علیه السلام در حق این کبایر جایز است و وعده داده که من هر گرا بخدای شکر
 نیاورده باشد شفاعت کنم و هر آنکه مغفرت در حق او جایز است شفاعت
 نیز جایز است و ماروشن کردیم که صحاب کبایر که مادیون شرک است از دایره اهل
 ایمان بیرون نیست تواند بود که حق تعالی از ایشان عفو کند و اگر عذاب از ان مخلص باشد
 بلکه از دوزخ بیرون آیند اگر چه مصر بوده باشند و بی توبه مرده باشند من ذی الذ
 یشفع عنده الا باذن الله شفاعتی که در ان از حق دستوری نیست شفاعت

در حدیث سدره المنتهى
 و ان در حدیث است که علم
 و اعمال ایشان نمی شود
 می رسد و برینکه در حدیث
 مشهور معنی آن است که
 ضلالت را دید باید و در حدیث
 خود نزدیک سدره بود
 و قول
 عباس بن علی
 اینست که پیغمبر از جنات
 و شب معراج بر دیده دل
 دو نوبت دید و در محال آورده
 که حضرت را علیه السلام در ان
 شب خود جدا بوده بر
 در خوابت تخفیف باز
 و شاید این روایت ثابت
 و بعضی از علم و جدا بوده با
 حدیث نزدیک
 سدره المنتهى است
 چنانکه در حدیث
 است که از نگاه
 شقیان یا ادا
 پیغمبر علیه السلام
 چنین است که
 یا خدا تعالی را
 در حدیث

حدیث پنهانی جنت و دوزخ ۱۲ حدیث ۱۲ داخل کرده شد بم جنت ۱۲ حدیث ۱۲ شکایت کرد و درین پروردگار خود ۱۲

سدره المنتهى است
 چنانکه در حدیث
 است که از نگاه
 شقیان یا ادا
 پیغمبر علیه السلام
 چنین است که
 یا خدا تعالی را
 در حدیث

تجاوز از ایشان در طاعت
بمقام شافعین شفاعت
بمقام شافعین شفاعت
بمقام شافعین شفاعت

است در حق اهل شرک که حقتقال بندگاز اعلام کرده که مغفرت با ایشان نرسد و شفاعت
شافعان ایشان را سود نکند فانتفعهم شفاعة الشافعین و در نفس
شفاعت از آنانکه بر کفر از دنیا بیرون رفتند و پس است اثبات آن در حق آنها
که با ایمان از دنیا رفتند و جابر عبد الله انصاری رضی الله عنه گفت که شفاعت در کتب
خدایتعالمین است آنرا که فهم کند و این آیه بخواند فما تفعهم شفاعة الشافعین
حدیث شفاعت را فوجی عظیم از صحابه روایت کرده اند و از انجمله خلفاء راشدین اند
و عقبه بن عامر و ابو سعید خدری و ابو هریره و ابو امامه و عوف بن مالک اشجعی
و معدان بن معدیکرب و عبد الله بن ابی الجعد و غیر ایشان رضی الله عنهم جمعین و جابر بن
عبد الله انصاری انس بن مالک رضی الله عنهما از رسول علیه السلام روایت کرده اند
که وی گفت شفاعتی لاهل الکبائر نیستی با وجود این دلیل و اتفاق قرن اول اثبات
شفاعت در حق مجرمان مسلمانان مخالفین نیست مگر آنکه خاصه چون منکر
شفاعت در حق صحاب کبائر است که هر چه عقل تخمین کند که آن نیکو است آن نیکو باشد
و تجاوز از بگردان قبول شفاعت در حق ایشان نزد عقلا مستحسن است و هیچ عاقل
تبیح آن نکند و از انجمله اثبات کرامات است در حق بندگان صالح حقتقال و حقیقت
آن سهل حال مکلف است بچیزیکه خرق عادت کند و مثال آن معهود آدمیان نباشد
چنانکه رفتن بر آب پریدن به هوا گذر کردن از جایکه منقذ ندارد و در نور دیدن مسافتها
و در در زمان اندک اظهار طعام شرب وقت حاجت تسبیح و حیوانات چشمی

صلی الله علیه و آله و سلم
مکبان کبار از امت در روز قیامت
صدق و راست است شفاعت در وقت
و طلب و در شرح سوال خبر از غیر او
علیه و آله و سلم و شافع مقبول الشافعین
و مقدم بر سبب انبیاء و مسلمین
و اعظم شفاعت او مختص است باراده از طاعت
موقف و آن اول نظام محمود است و حساب این
مجلس با وصل الله علیه و آله و سلم
نمودند و زود کردند و در خصوص
از نادر و مشارکند درین شفاعت
و صحاب و علماء و شهادت و اطفال
گفت قاضی عیاض اگر باشند این شفاعت برای
اخراج کسب که در دل ایشان فزده از ایمان
مختص است با وصل الله علیه و آله و سلم
است در آن غیر او حدیث شفاعتی لاهل الکبائر
من امتی مشهور است و عسی ان یقبل نظام
محمود او قوله علیه السلام اشفع
مجلس با وصل الله علیه و آله و سلم
نمودند و زود کردند و در خصوص
از نادر و مشارکند درین شفاعت
و صحاب و علماء و شهادت و اطفال
گفت قاضی عیاض اگر باشند این شفاعت برای
اخراج کسب که در دل ایشان فزده از ایمان
مختص است با وصل الله علیه و آله و سلم
است در آن غیر او حدیث شفاعتی لاهل الکبائر
من امتی مشهور است و عسی ان یقبل نظام
محمود او قوله علیه السلام اشفع

از ایمان درین شفاعت
بمقام شافعین شفاعت
بمقام شافعین شفاعت
بمقام شافعین شفاعت

قال الذي عنده من العلم
 ما لم يكن في قبضتي
 ما لم يكن في قبضتي
 ما لم يكن في قبضتي
 ما لم يكن في قبضتي

بنود و از آن تعجب می نمود شاید که از برگزیدگان حق تعالی در این امت که غیر الامم اند مثل آن و پیش
 از آن ظاهر شود و ویس دیگر قصه صاحب سلیمان است علیه السلام که گفت تحت بلقیس را
 پیش از آنکه تو دیده بر هم زنی تو آرم قال الله قال الذي عنده علم من الكتاب
انا اتيك قبل ان يرتد اليك طرفك و ویس دیگر قصه صحاب الکهف
 است و آن چندین عجایب که قصه ایشان بر آن شتم است و الا آنچه ازین باب از صحاب
 رسول علیه السلام نقل کرده اند که ظاهر شد و چه در زمان رسول علیه السلام و چه بعد از وی
 باز راند سخن دراز شود و از آن جمله حدیث عباد بشر و اسید خصمیت که عصای ایشان
 روشن شد در شب تاریک تا بخانه رفتند و حدیث طفیل دوسی که نوری از سر تا زیانه و
 معلوم بود و حدیث ام ایمن که چون هجرت کرد ترش شد دلوی از آسمان فرو گذاشتند
 و اندک اندک و را آب میدادند و دلوی بر میداشتند تا سیراب شد و مثل این از ام
 شریک روایت کردند و حدیث ابو بکر که در وقت وفات عایشه را گفت بما
اخواك و اخواتك عایشه را پیش از یک خواهر نبود و زن ابو بکر حامله بود و بعد از
ذخیرت او و در حدیث عمر رضی الله عنه که ساریه را بانگ کرد و وی میرشکر بود
و در آنها و در شومنی گمنامی ساخته بود و از مدینه آواز داد که یا ساریه الجبل الجبل
من اشترى الذیب ظلم و آواز او نهادند بشنیدند و حدیث سفال که
بر آن نوشته که بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عمر امیر
المومنین الى نيل مصر ما بعد فان كنت تحرى بامرک

این دو تفسیر آورده که در این کتاب
 کتاب پیرماست و گفته اند
 حضرت سلیمان علیه السلام
 بوده یا قوری مستجاب الدعوات
 که او را اطمینان گفته یا ذوالنور
 یا سطوع یا یکی که موی سلیمان
 علیه السلام بوده یا یکی که نور
 نقاد بر بدست او است یا چیزی که
 علیه السلام و بر آن تقدیر کرده
 از جمله که باشد و از کتاب بوح
 منصف و از آن است
 علیه السلام بود گفت انا اتيك
 قبل ان يرتد اليك طرفك
 یا چشم از آن بر داری من تحت را
 عام کرد و سلیمان علیه السلام او را
 و سوره داده سجده در افتاد
 گفت یا حی یا قیوم که موی پیا
 گفت یا حی یا قیوم

آن او از آن که در آن است
 او را از آن که در آن است
 او را از آن که در آن است
 او را از آن که در آن است

و این دو تفسیر آورده که در این کتاب
 کتاب پیرماست و گفته اند
 حضرت سلیمان علیه السلام
 بوده یا قوری مستجاب الدعوات
 که او را اطمینان گفته یا ذوالنور
 یا سطوع یا یکی که موی سلیمان
 علیه السلام بوده یا یکی که نور
 نقاد بر بدست او است یا چیزی که
 علیه السلام و بر آن تقدیر کرده
 از جمله که باشد و از کتاب بوح
 منصف و از آن است
 علیه السلام بود گفت انا اتيك
 قبل ان يرتد اليك طرفك
 یا چشم از آن بر داری من تحت را
 عام کرد و سلیمان علیه السلام او را
 و سوره داده سجده در افتاد
 گفت یا حی یا قیوم که موی پیا
 گفت یا حی یا قیوم

فولناقی از آن نیست که قول ما غایب ۱۲
 قولنا فی قول او لکن ما غایب ۱۲
 قولنا فی قول او لکن ما غایب ۱۲
 قولنا فی قول او لکن ما غایب ۱۲

فاحتبس حاجة لنا فيك وان كان العزيز الجبار اجراك
 بلطفه وقدرته فاجر صاغرا والسلام على من اتبع الهدى
 وبقصودنا انما تجوی نیل نداشتند و حدیث علماء حضری که شکر سلام بر رویا بکنند را نید
 و عجم را که زوی بجزیره کریمیه بودند متاصل کرده و در وقت آنکه آب در آب براند گفتند
 اگر از شما چیزی در آب افتد مرا اعلام کنید شخصی گفت کاس چوبین در آب افتاد و بستر تازیان
 از آب برگرفت حدیث خالید بن ولید که سم ساعد بخورد و بعد از آن قضای قرن صحابه
 در تابعین و اتباع تابعین پس از این قضایا از صدیقان امت ظاهر شده و عدول امت
 از آن نقل کرده اند که اگر باز نویسد بجد با برسد و با چنان لایب و چندین امارات بکار آید
 الا از امارات خندان نتواند بود و خود با الله منزه است دیگر آنکه پیش معجزه معبود و مشرک
 است مذیب اهل سنت و جماعت آنست که معبود هیچ است و شبیهت ایشان درین باب
 بسیارست در ذکر آن ضرورت نیست جواب همه را آنست که کونیم که بجهت قاطع درست
 شد که حق تعالی مقدم منفردست با و هیچ دیگر نشاید که بوده باشد و آنچه شما میگویید لازم
 که با و چیز ما بوده باشد و قدم عالم ازین لازم آید و این باطل است و ایشان باین آیه متمسک اند
 لنا قولنا الشيء اذا اردناه ان نقول له كفيكون جواب
 آنست که از آن شیئی گفت با اعتبار آنکه شیئی خواهد شد و تقریر آیه چنانست انما قولنا
 اذا اردنا كون شيء و این آیه و مثال این از برای تمهید خلق برین خواهد بود است
 پس از آن شیئی گفت از طریق مجاز تا معنی فهم شود و چند جا دیگر در قرآن بیان کرده اند که

چون تو ایستاده ای در آن وقت که بگویم
 پس که باشد و چون بگویم
 آنست که تا بگویم ما را بپندار
 متوقف بمانده و در وقت
 پس کسی که ابتدا بل بقی تا ده
 قادر باشد بر ابداس
 چیزی که بر آینه قدرت
 اواز اعاذه آن شیئی
 با و جو داده در خواب ماند
 نظر
 آنکه پیش از او جو جان
 نام تو اندر بعد از آن
 چون در آورد از عدم بود
 عجیب باز کند موجود
 جز باع انقباضی

صالحین است را ضعیف شد و غوا شد ۱۳۵

سندی

حرام شد و حیوانات چرکننده بکل در شریعت نوح علیه السلام مباح بودند و یعقوب گوشت اشتر بر خود حرام کرد و در زمان موسی علیه السلام بسیار از حیوانات حرام شد از طریق شرع اینها بر ایشان محبت است و آنچه بعد از موسی علیه السلام یافت می شود نسخ ایشان از جهت نشمر و نذیر است و اینها بعد از شرع و می اثبات شریعت دیگر نمی کنند و اصل ایجاب اثبات نسخ بکتاب کرده اند و بسنت و استحسان آن از طریق عقل از آن وجوه است که چنانکه اثبات حکم از حکیم حسب مصلحت یافت شود و دفع آنهم از جهت مصلحت باشد چنانکه طبیب حسب مصلحت وقت بیمار را آنچه وی روزش فرموده باشد امر و نثر نمی کند و آن تغیر از تغیر مزاج بیمار باشد و الا طبیب قاعده خود مستحکم است و اگر منکر نسخ گوید که اثبات یعنی برین وجه در حق خداوند عز و علا مفضی میشود بیدار بر حق تعالی روان باشد جواب آنست که بدانسان آنحضرت که پوشیده بوده یا تلافی چیزی که خطا رفت است نسخ مختلف حکم است بحسب اختلاف احوال و مثل آن در احوال سندگان صحت است و مرض و فقر و غنا و عافیت و بلا و حیوت و موت و در احوال عالم بچاود و فنا چنانکه از هیچ یک از این قضایا بد لازم نیاید از نسخ نیز لازم نمی آید و عجب آنکه این ضلال نکو سیده دعوی آن میکنند که نسخ از آن جایز نمیدارند که بزعم ایشان بد لازم می آید و بدابر هتکار و انیت و فقه از امامیان هستند که ایشانرا کیسانیان گویند بدار و امیدارند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا هیچ عاقل پوشیده ماند که هر چه محل حوادث است حادث است حق تعالی از قبول حوادث منزه است و از اتصاف بصفات حادث

بناهایی آنها را درون و ظاهر شدن در سینه آن بجا طریقی

کسی نیز که روی از رو انصاف محاب مختار این است

۱۳۰۰

بعد موت بر خلاف قاعده از برای اکر ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد مقتول بنی اسرائیل تا خبر قتل خود بدو بود عیسی عم که زنده مینمود موقی را در کجین بدست پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زنده نمود خدا تعالی جماعت مردگان را و صحبت رسید که خدا تعالی آفتاب را بعد غروب رود نمود و قائله علی کرم الله وجهه

باعت فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتہ و ینزیکہم
 و یعلمہم الکتاب و الحکمۃ و ان کانوا من قبل لغی ضلال
 صبین و از آنجمله حدیث بن ابی ملیکہ است که از رسول علیه السلام پرسید که پدر من
 کجاست گفت در آتش است گفت فاین بویک فقال انبی صلی الله علیه و آله
 و سلم ایما مررت بقبر کافر فبشره بالنار و حدیث ابو هریره رضی
 عنہ کہ پیغمبر زیارت مادر خود رفت بگریست و دیگران کہ پیغمبر را بودند بگریانید
 گفت از او فریدگار خود دستور خواستم در آنچه استغفار روی کنم دستوری نداد
 و این حدیث حدیثی درست است و لفظ حدیث نیست زار انبی صلی الله
 علیه و آله و سلم قبر ائمه فبکی و ابکی من حوله فقال استاذنت
 ربی ان استغفر لہا فلم یؤذ ربی چون از طریق نقل درست
 قرنا بعد قرن این قصه در میان امت مشہر بود و چون از ان باصل شرع دانسته
 شد مخالفت آن خبر ضلالت نبود و بتجای فتنه در میان اسطت و تفریق کلامی
 و ہمین سبب بود کہ در سئلہ از قول حق و مذہب درست تجاوز کرده اند در ابوطالب غلو
 می کنند بعد از ثبات کفر وی بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شہادت
 علی رضی الله عنہ و طباق علماء سلف و ائمه اہل جہاد بر کفر وی دعوی میکنند کہ وی
 مومن بود و کسی نیک بر کفر وی گواہی میدهند دروغ میگویند و عصیت و عداوت
 اہل بیت ایشان را برین مسیاد و نعوذ باللہ من جہل یفزی لصاحب
 تصادم و در بیان کلام امامان و در بیان کلام امامان و در بیان کلام امامان

باعت فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتہ و ینزیکہم
 و یعلمہم الکتاب و الحکمۃ و ان کانوا من قبل لغی ضلال
 صبین و از آنجمله حدیث بن ابی ملیکہ است که از رسول علیه السلام پرسید که پدر من
 کجاست گفت در آتش است گفت فاین بویک فقال انبی صلی الله علیه و آله
 و سلم ایما مررت بقبر کافر فبشره بالنار و حدیث ابو هریره رضی
 عنہ کہ پیغمبر زیارت مادر خود رفت بگریست و دیگران کہ پیغمبر را بودند بگریانید
 گفت از او فریدگار خود دستور خواستم در آنچه استغفار روی کنم دستوری نداد
 و این حدیث حدیثی درست است و لفظ حدیث نیست زار انبی صلی الله
 علیه و آله و سلم قبر ائمه فبکی و ابکی من حوله فقال استاذنت
 ربی ان استغفر لہا فلم یؤذ ربی چون از طریق نقل درست
 قرنا بعد قرن این قصه در میان امت مشہر بود و چون از ان باصل شرع دانسته
 شد مخالفت آن خبر ضلالت نبود و بتجای فتنه در میان اسطت و تفریق کلامی
 و ہمین سبب بود کہ در سئلہ از قول حق و مذہب درست تجاوز کرده اند در ابوطالب غلو
 می کنند بعد از ثبات کفر وی بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شہادت
 علی رضی الله عنہ و طباق علماء سلف و ائمه اہل جہاد بر کفر وی دعوی میکنند کہ وی
 مومن بود و کسی نیک بر کفر وی گواہی میدهند دروغ میگویند و عصیت و عداوت
 اہل بیت ایشان را برین مسیاد و نعوذ باللہ من جہل یفزی لصاحب

باعت فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتہ و ینزیکہم
 و یعلمہم الکتاب و الحکمۃ و ان کانوا من قبل لغی ضلال
 صبین و از آنجمله حدیث بن ابی ملیکہ است که از رسول علیه السلام پرسید که پدر من
 کجاست گفت در آتش است گفت فاین بویک فقال انبی صلی الله علیه و آله
 و سلم ایما مررت بقبر کافر فبشره بالنار و حدیث ابو هریره رضی
 عنہ کہ پیغمبر زیارت مادر خود رفت بگریست و دیگران کہ پیغمبر را بودند بگریانید
 گفت از او فریدگار خود دستور خواستم در آنچه استغفار روی کنم دستوری نداد
 و این حدیث حدیثی درست است و لفظ حدیث نیست زار انبی صلی الله
 علیه و آله و سلم قبر ائمه فبکی و ابکی من حوله فقال استاذنت
 ربی ان استغفر لہا فلم یؤذ ربی چون از طریق نقل درست
 قرنا بعد قرن این قصه در میان امت مشہر بود و چون از ان باصل شرع دانسته
 شد مخالفت آن خبر ضلالت نبود و بتجای فتنه در میان اسطت و تفریق کلامی
 و ہمین سبب بود کہ در سئلہ از قول حق و مذہب درست تجاوز کرده اند در ابوطالب غلو
 می کنند بعد از ثبات کفر وی بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شہادت
 علی رضی الله عنہ و طباق علماء سلف و ائمه اہل جہاد بر کفر وی دعوی میکنند کہ وی
 مومن بود و کسی نیک بر کفر وی گواہی میدهند دروغ میگویند و عصیت و عداوت
 اہل بیت ایشان را برین مسیاد و نعوذ باللہ من جہل یفزی لصاحب

صورتی که در آن صورت و صنعت حضرت داد و پس بی نگذشت که از آن خبر
 فرمود و علم آن در قرن اول مستفیض نبود اگر خلائی از کسی یافته شود علت این بود
 پس جماع از جمهور صحابه حاصل شده که نکاح متعه حرام است و جمعی بی و نیان
 این جهال را در مغلط افکنده اند که این را بی بود که عمر رضی الله عنه زد و آن متعه که مذ
 علی رضی الله عنه در اختلاف مذہب عمر است رضی الله عنه متعه حجت است در متعه
 نکاح خود خلافت و عجب آنکه از روایت حدیث نهی از متعه یکی علی است و لفظ حدیث
 اینست که ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن متعة النساء يوم
خيبر وعز كل لحوم الحمير لاهل بيته من خيبر ومخالفت
 ایشان درین مسئله با اهل حق چون مخالفت ایشانست در مسح موزه که راوی
 آن حدیث علی است و ایشان بعد از ثبوت مسح از روایت علی و اجماع امت بر جواز
 آن اضافت مذہب باطل خود در جایز ناداشتن مسح بر موزه بعلم رضی الله عنه
 میکند چنانکه در متعه و از ابا طیب مذہب ایشان تقییه است و چندین دعوی میکند که
 چون شخصی از دیگری محترم باشد یا از زبان وی ترسد و بر او باشد که خلاف آنچه
 در ضمیر و سیت از خود ظاهر کند و بنا برین مسئله گفته اند که آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم در حق ابوبکر و عمر گفت از باب تقییه بود که از زبان ایشان این نبود و اطاعت
 علی رضی الله عنه ایشانرا هم ازین باب بود و اگر چه فساد و اینقول بر هیچ عاقل پوشیده
 اما جواب آن یاد باید کرد تا بعد از آن نیز فساد قول ایشان واقف شوند و وجه فساد

این صورتی که در آن صورت و صنعت حضرت داد و پس بی نگذشت که از آن خبر
 فرمود و علم آن در قرن اول مستفیض نبود اگر خلائی از کسی یافته شود علت این بود
 پس جماع از جمهور صحابه حاصل شده که نکاح متعه حرام است و جمعی بی و نیان
 این جهال را در مغلط افکنده اند که این را بی بود که عمر رضی الله عنه زد و آن متعه که مذ
 علی رضی الله عنه در اختلاف مذہب عمر است رضی الله عنه متعه حجت است در متعه
 نکاح خود خلافت و عجب آنکه از روایت حدیث نهی از متعه یکی علی است و لفظ حدیث
 اینست که ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن متعة النساء يوم
خيبر وعز كل لحوم الحمير لاهل بيته من خيبر ومخالفت
 ایشان درین مسئله با اهل حق چون مخالفت ایشانست در مسح موزه که راوی
 آن حدیث علی است و ایشان بعد از ثبوت مسح از روایت علی و اجماع امت بر جواز
 آن اضافت مذہب باطل خود در جایز ناداشتن مسح بر موزه بعلم رضی الله عنه
 میکند چنانکه در متعه و از ابا طیب مذہب ایشان تقییه است و چندین دعوی میکند که
 چون شخصی از دیگری محترم باشد یا از زبان وی ترسد و بر او باشد که خلاف آنچه
 در ضمیر و سیت از خود ظاهر کند و بنا برین مسئله گفته اند که آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم در حق ابوبکر و عمر گفت از باب تقییه بود که از زبان ایشان این نبود و اطاعت
 علی رضی الله عنه ایشانرا هم ازین باب بود و اگر چه فساد و اینقول بر هیچ عاقل پوشیده
 اما جواب آن یاد باید کرد تا بعد از آن نیز فساد قول ایشان واقف شوند و وجه فساد

صورتی که در آن صورت و صنعت حضرت داد و پس بی نگذشت که از آن خبر
 فرمود و علم آن در قرن اول مستفیض نبود اگر خلائی از کسی یافته شود علت این بود
 پس جماع از جمهور صحابه حاصل شده که نکاح متعه حرام است و جمعی بی و نیان
 این جهال را در مغلط افکنده اند که این را بی بود که عمر رضی الله عنه زد و آن متعه که مذ
 علی رضی الله عنه در اختلاف مذہب عمر است رضی الله عنه متعه حجت است در متعه
 نکاح خود خلافت و عجب آنکه از روایت حدیث نهی از متعه یکی علی است و لفظ حدیث
 اینست که ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن متعة النساء يوم
خيبر وعز كل لحوم الحمير لاهل بيته من خيبر ومخالفت
 ایشان درین مسئله با اهل حق چون مخالفت ایشانست در مسح موزه که راوی
 آن حدیث علی است و ایشان بعد از ثبوت مسح از روایت علی و اجماع امت بر جواز
 آن اضافت مذہب باطل خود در جایز ناداشتن مسح بر موزه بعلم رضی الله عنه
 میکند چنانکه در متعه و از ابا طیب مذہب ایشان تقییه است و چندین دعوی میکند که
 چون شخصی از دیگری محترم باشد یا از زبان وی ترسد و بر او باشد که خلاف آنچه
 در ضمیر و سیت از خود ظاهر کند و بنا برین مسئله گفته اند که آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم در حق ابوبکر و عمر گفت از باب تقییه بود که از زبان ایشان این نبود و اطاعت
 علی رضی الله عنه ایشانرا هم ازین باب بود و اگر چه فساد و اینقول بر هیچ عاقل پوشیده
 اما جواب آن یاد باید کرد تا بعد از آن نیز فساد قول ایشان واقف شوند و وجه فساد

ایشان ایمان بنا کردند
 این جمعی اند که چرا
 این غلط است
 این در رسالت
 این در رسالت
 این در رسالت

از خدا بیخالی
از کتب
مکاره و پر پیروزید
از ایداه رسول
او و قولوا
و قولوا
قولوا لا اله الا الله
سختی زانست
در دست
و استوار
در باره مومنان
را و نبی
است از خدا
یعنی دروغ
موجب
و نارسائی
در سخن
کنید

بمذنب است که حق تعالی این کارهای فرماید که از حق تعالی پرسید و سخن راست گوید
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا و بنیاد تقیه گرفتار
اگر سخن دروغ است و بخلاف آن باشد که حق تعالی بنده کار میفرماید و اگر گوید مستحقا
گفته است الا ان تتقوا منهم ^{تقته} جواب آنست که حق تعالی این کارها با طهارت
عداوت اهل شرک فرموده است و جناب از مولات ایشان نظایر و باطن باو
پسین نشان از خصت داد که اگر از جهت کافر جان خود امین نباشد و در طهارت عداوت
بسعی در هلاک خود متیقن باشد بعد از او تعلق سخن گویند و بتواضع پیش آید و اگر بر گفتن کلمه
کفرش آراه کنند بضر و عطف و دیگر انواع عذاب که در آن تلف نفس متوقع باشد
رخصت شد او که بزبان کلمه کفر گوید و اگر بدان بلا بر کند و نگوید که تا هلاک شود پسند
باشد اما آنچه بی ضرورت ^{کافی} از هر مصلحت جزوی دروغ گوید و با اهل ملت بخلاف
آنچه در ضمیر تقیست کند ازین صورت یاد کردیم حدیث است این چیزی است که در هیچ
ملت پسندیده نبوده است و در ملت ما ناپسندیده تر و غیر صحاب الله علیه و آل و سلم چنین
کس را که با هر کس رو دهد پیش آید و بنزدان بر سخن گویند از بدترین مردم نهاده است اگر گویند شما
از عایشه روایت میکند که مردی آمد و از رسول علیه السلام دستور خواست تا او را بگفت بیسر
اخو العسیره و چون در آمد روی بروی کشاد ده داد و سخن نرم گفت چون رفت گفت یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم چون بیامد چنین گفتی و چون آمد با و روی کشاد ده داد و سخن گفتی گفت یا رسول الله
صلى الله عليه وآله و سلم انك خير رسول علي الصلوة والسلام از بهر آن بود که عایشه را

خندید عینی
از جهت نرسیدن بفرش روی ۱۳

از حال وی گاهی بد و چون درآمد با وی نرمی کرد تا عايشه بدانند که بامردان سازگاری
 باید کردن بروی تازه پیش آمدن رو باشد چون از بد زبان کجای ایشان این نشاند
 و از باب ارشاد و تفهیم بود و اگر رسول علیه السلام بعد از آنکه بر روی گفت بلس
 اخو العشیره در موافقه گفتی نعم اخو العشیره انت این شمارا درین محبتی
 بود اما در آنچه با کسی مدارات کند که در زبان وی بد باشد هیچ حجت نیست شمارا درین
 و خلق رسول علیه السلام خود مقتضای این کردی که از طریق لطف و مدارات با خلق سخن گوید و اما
 بظاهر محبت نمودن بیاطن از عداوت ترسیدن بدل مخالف بزبان موافق بودند
 و حقیقت اعتقاد خود نهفته داشتن و با هر کس تن که من با تو ام از طریق تو دینداران دور است
 و بصفا منافقان پیشی نماید که بحضال اینان نسبت چنین طریقت بجموم مسلمانان روا
 نباشد فلیف پیغمبر خدا چگونه روا باشد که پیغمبر بد مردی را نیک مرد خواند و کسی را که فتنه
 مذمت بود مدح کند و حق تعالی ویران فرستاده بود تا کاطمان از ناقصان پدید کند و خیر
 از شر تمیز کند و اگر این معنی روا بود هیچ فرقی میان عادل و فاسق نکردی و خیر و شر از هم
 باز نداشتی چگونه روا باشد که کسی اعتقاد دارد که سریرت و علانیت پیغمبر علیه السلام
 یکسان نبود و وی روانمیداشت که بانفاذ آنچه در دل داشت بچشم شارت کند
 روز فتح که چون عثمان بیاید و عبد الله بن سعد ابن ابی سرح را بیاورد گفت یا رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم دست بده تا با تو بیعت کند و بارگفت پیغمبر دست نمیداد
 پس هم بار دست بداد و بیعت کرد و پیش ازین حالت مرده شده بود و بکار آمده و با

سلام
 تو بیک
 از احکام
 امور دین
 بوده اما
 امروز
 نصیحت
 تصحیح چیز
 در هر کجای
 بیست
 در هر کجای
 بیست
 در هر کجای
 بیست

انقاد حکم
 جاری
 کردن

وَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتَ بِالْحَقِّ مِنْ شَيْءٍ إِذْ يُنزَّلُ الْكِتَابُ وَالرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتَ بِالْحَقِّ مِنْ شَيْءٍ إِذْ يُنزَّلُ الْكِتَابُ

شک ملحق گشته و در وقت فتح که پیغمبر فرموده بود که اگر دست باستانه کعبه زده باشد
 ویرا بکشند چون عثمان با کجای بیعت بست پیغمبر و سو حاضران کرد و گفت در میان شما
 صاحب شد نبود که دید من که از بیعت وی امتناع میکنم برخیزد و کروش زنگ گفتند
 یا رسول الله چه اینچشم گفتی فرمود ما کان لبنا ان یکون له خائفة ^{کلام}
 و اگر امیر المومنین علی چنانکه ایشان دعوی میکنند تقیه جایز داشتی کسی با وی اختلافی
 نبود و احتیاج بچندان حرب قتال نگشتی و اگر این طریقت در حق مسلمانان خاص و عام ایشان
 جایز بود قول ایشان را اعتباری نبود و بر هیچ حکمی از حکام شرع که بقول دیگران مقرر
 گردد اعتماد حاصل نشدی و از این وجه که یاد کرده شد دانسته شد که قول تقیه باطل است
 و محکم و الله اعلم فصل نهم در مسئله روح و بیان آنچه از توابع آنست جمعی
 از اهل قبله که شریعت قبول کرده اند بر قدم روح مصر اند و مذهب ایشان در مسئله
 فاسد تر از مذهب نصاریست در ناسوت و ملاهوت چه ایشان این اضافت بحسی
 کردند چون دیدند که افعال چند که آدمی را بران قدرتی نباشد از وی صادر میشود و اینها
 بجملة خلق اضافت میکنند روح را چگونه قدیم گویند اما مرات حدوت از وی پیدا است
 و از اجملة اتصال روح است بحسب و تعدد آن بر حسب اجسام و قبول آن حوادث را
 و غیر آن چون اینقوم خود را از جمله اهل اسلام می شمارند جواب ایشان از قانون کتاب
 و سنت گفتن اول تر است و شبهه ایشان ازین آنست وَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ
قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي میگویند که امر حق تعالی قدیم است جواب آنست که امر

این کلام در روح
 کیفیت روح که
 انسان بدان
 ندانند است قول
 از روح و امر
 ای که در این
 پیرو و در کار
 یعنی از سببهاست
 که با هر کس
 بل ماده و او از اجملة
 است که مخصوص
 بعلم خدا تعالی
 و بقیه جانها و تعالی
 کسی بود از انبیا
 سزاوار است
 از نفسی

حضرت رسالت پناهی
 بنویسند و استغفار قیام نمود
 جاودان بود بعد از آن
 مانده از سطور بر سر
 حقوی پس بیاور
 فو در خوردن بود در
 لایح السلام بر کلاه
 آید و خلاف کرد

نیز اگر مفتون و مطرودی افتد عقیده بدو بر ابا سهل تصوف نسبت نباید کرد و اگر کسی
 مشغول کجول گفته باشد چنانکه وجهی دیگر را ممکن نباشد ویرا از زمره مسلمانان بیرون
 باید دانست و کیفیت از زمره صوفیان با بعضی از سکن در حد تصوف چند کلمه باز گفته اند
 مشابهت قول نصاری در لاهوت و ناسوت و طریقت است که برخلاف راستی است و اگر
 گفته است وی نیز نصاری ملحق شود و در کمال عقل و این فتنه درین امت بیشتر از شطحات
 منتشر شد و از ان و اعطای بیسوسامان که احادیث متشابه و اقادیل مشایخ را
 که در غلبات احوال از ایشان صادر شده بود باز می گفتند و بوجه خود تفریر میکردند و
 عوام مسلمانان را گمراه داشتند تا سیلاب آن فتنه بیشتر را در بر بود و از جمله آن احادیث
 این حدیث است فاذا الحیة کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی
 یبصر به و یدیه الذی یبطش به او و رجله الذی یمشی بهما و حقیقت
 معنی این کلمات آنست که چون سینه را دوست گرفتیم در پیمانی و شنوائی و داد و ستد
 و آمد و شد یار و یاور وی باشیم متوفیق و تائید در دیدن شنیدن و سندن و دادن
 و رفتن و برادر یابیم و غیرین تصور کردن ضلالت باشد زیرا که حاکم و شجاع از حق تعالی
 منفی است بکج و بر این دو دیگر احادیث را که ازین باب است هم برین مثال فهم کند و از
 اقادیل که منظمه فتنه است بعضی خود افترا می محض است چنانکه از بانی بریده رحمة الله
 نقل میکنند که لیس فی جلیع سوی الله و درست آنست که این سخن را
 ولایت نکالی که از حال وی دانسته ایم و اماراتی که از علم وی یافته ایم قضای

و هکذا و راه نمود او را به ثبات بر توبه
 قال اهیط لکفت خدای مرادم و هوارا
 علیه السلام که فرمودید منقلب کجینغار
 بهشت هم بایم ۱۶۶۴
 کلام سبطیات آنست
 که صاحب آن کلام را از کلام خود نخوانند
 چون در بیان او را از کلام او
 از حضرت سلطان العارضین
 می آید که چون از وی سجان اعظم
 شالی سزد و مردان و بر آن خبر کند که شیخ
 چنان از توبه سزد و مردان و بر آن خبر کند که شیخ
 نیز اگر با چنین کلام از من صادر شود مرا بشنید
 میدان کار و ما و سبک با ما داده که در اندرز
 میدان کار و ما و سبک با ما داده که در اندرز
 دیگر و غیر سبک جان از جهان از وی صادر شد
 و دیگر کار و ما و سبک با ما داده که در اندرز
 بخود آمد مردان اظهار کردند و فرمود در آن
 وقت با بیزین نبود نقل
 از کتاب نور الابصار

حضرت خواجه
 سعید بن جبیر
 در بیان حدیث
 از کتاب نور الابصار

کتاب فیضیال بنو ابا و نظام حقیقت است
بجای خود و بخت و نصیب
بجای خود و بخت و نصیب
بجای خود و بخت و نصیب
بجای خود و بخت و نصیب

و اگر درست شدی تا و یکنه نیست که همگی بر خدایر است و سر مو از آنچه درین چیست
از وی مختلف نیست آنچه از دیگری نقل میکنند که گفت اینجا پوست و گوشت اینجا
همه است بجهت اینست اگر غیر این تصور کنند یا گویند ضلالت باشد چون جان برین
است از حدیث کسانی که درین سخن صلاح دین خود و دیگران گوش ندارند و بمقتضی
طبع و هوا سخن گویند گوش آکنده باید داشت و اگر دعای سخن گوید یا شعری ازین
نوع خواند چنانکه یا اوست بجا دیده یا دیده خود اوست از راستی خود نباید ساخت
و بر فحشی که مناسب بوبیت ملایم تصور نیست با تحمل کردن قول آنانکه گویند که روح
یک چیز است در جسم منتشر است چون شعاع آفتاب هم از این شکات است و تجوی
و بعضی آن مودمی میشود بدینچه آن چیز است نه یک چیز و آنچه یکی بود از روین
عده منقسم نشود و بعضی از اسلامیان بر آنند که روح قسمت پذیر نیست و متجزی نیست
و درین قول سلامتی نیست بلکه متضمر فتنه است و علمائے سلف خلاف اینند و گفته اند
که اگر با جای شرمیم که جوهر روحانی متجزی نیست با بر تعالی مشارکتی اثبات کرده باشیم
در آنچه وی غیر متجزی است و غیر حال در متجزی این باطل است پس اعتقاد باید داشتن که روح
محدث است و اعتقاد باید داشتن که بر آنچه محدث است از چیز بیرون نیست و بعضی
از اسلامیان در مسئله روح توقف کنند و هیچ یک قدم وحدوث حکم نکنند و این
فهمی فاسد است و آنها که از سخن گفتن در روح تنزه جسته اند توقف ایشان در مابیت روح
بوده است و اگر نه هیچ مسلمانزار و انباشد که در قول بحدوث آنچه ما و در ذات حق و صفات

بزرگان فرموده اند که
افشای آب
سختی با از
بویست با از
کسی این کالیف
در سکر حال
از ان سکر چه
نهار شود آنرا
سکجات گویند
وزر بایند که آن
و نه لایق قبول نه ذکا
کردن برای عوام
است تا در غلطگاه
ببینند و در نا کردن
از آنست که بسیار
آبی است و از حقیقت
درست است با کلام
الناس علی قدر
عقولهم باید

در حدیث

قول البصیر
قول البصیر
قول البصیر
قول البصیر

وی است ترد و کندگان الله ولم یکن معہ شیء و بیان این قول پیش ازین گفته شد
 و اما توقف در بابیت روح مذہبی پسندیده است با احتیاط نزدیک و بخت دیر
 از قبیل تکلف است زیرا که بندگان بدانستند با بیت روح متعبد نیست چون دانستند که
 آفریده است از جمله آفریدگان از آنچه غیر نیست بر ایشان چیزی نیست بلکه اول تر توقف
 است چون از صاحب بیعت صلی الله علیه و آله و سلم در آن نصیحتی حاصل یافت نمیشود و در استنباط
 آن نظیر توفیق استلال و جهتاد ضرورتی نیست و آنکه در بابیت روح سخن گفته اند اقادیل
 ایشان مختلف و قطع هیچ یک نمیتوان کرد و اگر چه بعضی بصواب نزدیک تر است
 و قول مختار از قادیان سلامیان آنست که روح جوهری است جسمانی نوانی در درون کالبد
 حاصل و چون حقیقتاً بخوابد از بندگان آشکارا کند و در حدیث است یافته ایم که برین معنی
 ولایت میکند یک حدیث ابوهریره که پیغمبر گفت آدمی را نمی بینی که چون می رود دیده را تمیز کند
 و بردارد گفتند بل رسول الله گفت این نگاه باشد که چشمش از بیجان برود الم تر و الی
 الانسان اذا مات شخص شوبصره قالوا بلی قال ذلک حین
 یتبع بصره نفسه و این حدیث در صحیح مسلم است و حدیث دیگر از امام سجاد که چون
 رسول الله در آمد بر ابوسلمه در آن حال که چشمش فراخ شده بود و برکشید گفت روح را
 چون قبض کنند دیده بر پیروی برود داخل رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم علی البصیرة و قد شق بصره فقال ان الروح اذا قبض
 تبعه البصر و مراد از این حدیث آنست که وقتی که با کسی مناظره بود وی میگفت

توقف
 در بابیت
 روح مذہبی
 پسندیده
 است
 با احتیاط
 نزدیک
 و بخت
 دیر
 از قبیل
 تکلف
 است
 زیرا که
 بندگان
 بدانستند
 با بیت
 روح
 متعبد
 نیست
 چون
 دانستند
 که
 آفریده
 است
 از
 جمله
 آفریدگان
 از
 آنچه
 غیر
 نیست
 بر
 ایشان
 چیزی
 نیست
 بلکه
 اول
 تر
 توقف
 است
 چون
 از
 صاحب
 بیعت
 صلی
 الله
 علیه
 و
 آله
 و
 سلم
 در
 آن
 نصیحتی
 حاصل
 یافت
 نمیشود
 و
 در
 استنباط
 آن
 نظیر
 توفیق
 استلال
 و
 جهتاد
 ضرورتی
 نیست
 و
 آنکه
 در
 بابیت
 روح
 سخن
 گفته
 اند
 اقادیل
 ایشان
 مختلف
 و
 قطع
 هیچ
 یک
 نمیتوان
 کرد
 و
 اگر
 چه
 بعضی
 بصواب
 نزدیک
 تر
 است
 و
 قول
 مختار
 از
 قادیان
 سلامیان
 آنست
 که
 روح
 جوهری
 است
 جسمانی
 نوانی
 در
 درون
 کالبد
 حاصل
 و
 چون
 حقیقتاً
 بخوابد
 از
 بندگان
 آشکارا
 کند
 و
 در
 حدیث
 است
 یافته
 ایم
 که
 برین
 معنی
 ولایت
 میکند
 یک
 حدیث
 ابوهریره
 که
 پیغمبر
 گفت
 آدمی
 را
 نمی
 بینی
 که
 چون
 می
 رود
 دیده
 را
 تمیز
 کند
 و
 بردارد
 گفتند
 بل
 رسول
 الله
 گفت
 این
 نگاه
 باشد
 که
 چشمش
 از
 بیجان
 برود
 الم
 تر
 و
 الی
 الانسان
 اذا
 مات
 شخص
 شوبصره
 قالوا
 بلی
 قال
 ذلک
 حین
 یتبع
 بصره
 نفسه
 و
 این
 حدیث
 در
 صحیح
 مسلم
 است
 و
 حدیث
 دیگر
 از
 امام
 سجاد
 که
 چون
 رسول
 الله
 در
 آمد
 بر
 ابوسلمه
 در
 آن
 حال
 که
 چشمش
 فراخ
 شده
 بود
 و
 برکشید
 گفت
 روح
 را
 چون
 قبض
 کنند
 دیده
 بر
 پیروی
 برود
 داخل
 رسول
 الله
 صلی
 الله
 علیه
 و
 آله
 و
 سلم
 علی
 البصیرة
 و
 قد
 شق
 بصره
 فقال
 ان
 الروح
 اذا
 قبض
 تبعه
 البصر
 و
 مراد
 از
 این
 حدیث
 آنست
 که
 وقتی
 که
 با
 کسی
 مناظره
 بود
 وی
 میگفت

این کتاب را در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره

ولا قرآن فصل دهم در ایراد چند مسئله که بعضی از اهل حق نیز در آن خلاف کرده اند و یاد کرد
 خاتمه کتاب علماء اسلام مختلف کرده اند که ایمان عبارت است از اعتقاد و قول یا عبارت
 است از اعتقاد و قول و اعمال پیش ابوحنیفه رحمه الله علیه و اصحاب بی و بسیاری از مکتب
 و اصحاب شافعی رحمه الله علیه ایمان عبارت است از اعتقاد و قول سبب آنست و مجموع این را
 تصدیق گویند پیش شافعی و جمهور اصحاب حدیث قول است و عمل و اعتقاد و معتزله هم
 بر آنند و حجت طایفه اول آنست که ایمان در موضع لغت تصدیق است بی دلیل قاطع چیز
 دیگر بآن ضم کردن روا نباشد و دیگر آنکه حق تعالی اعمال صالحه را در قرآن در بسیار مواضع بر آن
 عطف چنانکه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات معطوف بر غیر معطوف
 علیه باشد و آیه لکن امنت من قبل و کسبت فی ایمانها خیر لکم ازین
 قبیل است و دیگر آنکه حق تعالی در قرآن ایماز بر این وصف کرده که دلالت میکند بر آنکه مجلس
 دل است چنانکه کتب فی قلوبهم الایمان و لم یأید خل الایمان فی
 قلوبکم و دلالت میکند بر آنکه ایمان از اعمال است چنانکه و قلبه مطمئن
 بالایمان و لم یؤمن قلوبهم و دیگر آنکه اگر اعمال در رسمی ایمان داخل بودی
 بایستی که تارک اعمال با وجود قدرت بر عمل مومنین چنانکه تارک قول بمقتضی اعتقاد
 مومنست و دیگر آنکه اگر تصدیق از مکلف یافته شد و با تصدیق مرتکب گریشد با تقاد
 هر دو فرق الامتعزله ایمان و کسبت و اگر اعمال خیر از ایمان بودی بایستی که بانقیض ایمان
 مثبت نبودی چنانکه بانقیض تصدیق مثبت نیست و حجت طایفه دیگر آنست که حق تعالی

این کتاب را در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره

این کتاب را در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره

این کتاب را در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره
 کتب معتبره در حدیث و روایات و کتب معتبره

گفت وما امر و الا لعبد و الله مخلصين له الدين حنفاء
 و يقهوا الصلوة و يؤتوا الزكوة و ذلك دين القيمة چون اين مجموع
 را در اين خواند اعمال از جمله باشد و دين اسلام است چنانکه حق تعالی گفت ان الدين
 عند الله لا سلام و اسلام ايمان است زيرا که اگر غير ايمان بودی مقبول نبود
 از بهر آنکه حق تعالی مي فرمايد و من يتبع غير الاسلام دين فلن يقبل منه
 و هو في الآخرة من الخاسرين پس چون ايمان اسلام است و اسلام دين است
 و اعمال از دين است اعمال از ايمان با و حجت و مير حديث و فد عبد القيس گفت که دانيد که
 ايمان صيت گفته از الله و رسوله اعلم گفت شهادة ان لا اله الا الله
 و ان محمدا رسولا لله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و صوم
 رمضان و ان تعطوا الخمس من الغنم و اين دين است بر آنکه اعمال از
 ايمان است و اگر آنچه دو طایفه ياد کرده اند از دلايل و آنچه شبهات از يك يگرا ياد کرده اند
 ياد کنيم مجلد ما بايد و قصد ما در اين مقدار است که تا هر يك هر يك فریقين بدانند که علماء
 ایشان آنچه گفته اند از طريق تنابط و استدلال گفته اند و لکن وجهه
 هو موليها و اين شده از قبيل ديگر مسايل است که در آن مخالفت طوا هر نصو
 يا مخالفت اجماع بلکه اگر يك طایفه آيتي را متمسک ساخته اند طایفه ديگر آيتي ديگر متمسک
 ساخته و اگر يك حديثي آورده است آن ديگر بحدیثي ديگر معارضه آن کرده است و همچو يك
 از اين دو قول مفضی نیست با همال فرضی از فرضی پس بايد که هیچ از فریقين از طريق

در بیان این عملها جز درین مسلمانان این دیگر فلن يقبل منه پس پذیرفته نشود آن دین از و هو في الآخرة من الخاسرين
 و الا لعبد و الله مخلصين له الدين حنفاء و يقهوا الصلوة و يؤتوا الزكوة و ذلك دين القيمة
 و ان محمدا رسولا لله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و صوم رمضان و ان تعطوا الخمس من الغنم

در بیان این عملها جز درین مسلمانان این دیگر فلن يقبل منه پس پذیرفته نشود آن دین از و هو في الآخرة من الخاسرين
 و الا لعبد و الله مخلصين له الدين حنفاء و يقهوا الصلوة و يؤتوا الزكوة و ذلك دين القيمة
 و ان محمدا رسولا لله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و صوم رمضان و ان تعطوا الخمس من الغنم
 در بیان این عملها جز درین مسلمانان این دیگر فلن يقبل منه پس پذیرفته نشود آن دین از و هو في الآخرة من الخاسرين
 و الا لعبد و الله مخلصين له الدين حنفاء و يقهوا الصلوة و يؤتوا الزكوة و ذلك دين القيمة
 و ان محمدا رسولا لله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و صوم رمضان و ان تعطوا الخمس من الغنم

در بیان این عملها جز درین مسلمانان این دیگر فلن يقبل منه پس پذیرفته نشود آن دین از و هو في الآخرة من الخاسرين
 و الا لعبد و الله مخلصين له الدين حنفاء و يقهوا الصلوة و يؤتوا الزكوة و ذلك دين القيمة
 و ان محمدا رسولا لله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و صوم رمضان و ان تعطوا الخمس من الغنم

یا در زمان داد با طوکل که آدم را سجده کند ملائکه طوکل سجده کرده اند ملائکه را بیشتر فضل
ایشان سبب است که در اولت حرم ماند پس بجا نایب کشتن لایب با جود و لایب با علم
که در اولت حرم ماند پس بجا نایب کشتن لایب با جود و لایب با علم
که در اولت حرم ماند پس بجا نایب کشتن لایب با جود و لایب با علم

اینکه در اولت حرم ماند پس بجا نایب کشتن لایب با جود و لایب با علم
که در اولت حرم ماند پس بجا نایب کشتن لایب با جود و لایب با علم
که در اولت حرم ماند پس بجا نایب کشتن لایب با جود و لایب با علم

حال است در نصرت اعتبار حال را بانه عاقبت را چون مردم از عاقبت ترسان باشند
و خواهد که جوانی گوید که در آن از مخالفت سلف ایمن با گوید منم و از حق تعالی میخواهم
که این عیبت بجهت خاستت بر من بجا دارد تا هم شرط او اب بجا آورده باشم از عرض اعتراض
دور شده و انشد اعلم سنده دیگر و ختلاف امت در مفاضله میان ملائکه و مطیعان است
بعضی از اهل ایمان بر آنند که فرستادگان بخوابی آدمی فاضل تر اند از فرستادگان
همه تا با نبی از ملائکه و اولیا بشر فاضل تر اند از اولیا ملائکه و اکثر اهل سنت و جماعت
میدین این را دارند و بعضی بر آنند که ملائکه فاضل تر از نبی آدم اند و بنقول ارحم ربه
مخبر است و دیگر فرق که میان بطریق فلاسفه دارند اما جمعی از علماء اسلام که مشرب علم ایشان
از کدورت بدعت مصفاست گفته اند که ملائکه بشر فاضل تر اند و اینجهت ما از اصطفا
در اقاویل اهل بدعت یاد نگوییم و حجت هر یک گفته شود از طریق اجازه و آنچه از طریق
استدلال بود ما را متابعت اولی تر است یاد کرده شود انشاء الله و از آنچه طایفه اول بدان
احتجاج کرده اند این آیت است که و علم آدم الاسما کلها ثم عرضهم علی الملائکه و ایزد
که و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا و الا ابلیس الایه و وجه احتجاج
آنست که آدم ملهم کشت بنوعی از علم که هیچ یک از ملائکه مستحضر آن علم و مستعد آن نبودند و این
موجب تفضیل است و دیگر آنکه ملائکه را فرمود که آدم را سجود کنند اگر سجود خدمت بود و اگر سجود
تجیمت و اگر سجود حق بود و آدم مشابه بود به حال مسین تفضیل آدم بود بر ملائکه و اگر طایفه
دیگر گویند که حضرت علیه السلام بنوعی از علم مخصوص بود که موسی نبود و این موجب تفضیل حضرت

در بیان فضیلت آدم علیه السلام و اولاد او علیهم السلام

در بیان فضیلت آدم علیه السلام و اولاد او علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

قرب منازل قدس برتر از همه نعمتها جواب آنست که حق تعالی از بهر مومنان مومود فاولئک
لهم الدرجات العلی وعلانی نیست در میان این دو طایفه که نبی آدم در آخرت در لذت رو
وخطوط قرب ملائکه همچنان اند و لذت جسمانی خاصه آدم را و آنچه واجب تفضیل است و از آنچه
طایفه دیگر بدان استلال کرده اند این آیت است که فیستنکف المسیح ان یکون عبد الله
ولا الملائکه المقربون چون گفت که عیسی استنکاف دارد و از آنکه بنده خدای و نه ملائکه مقرب
روشن شد که ملائکه مقرب فاضلتر از عیسی اند زیرا که مستی نباشد که کسی گوید امیر شهر از خدمت مرگ استنکاف
ندارد و نه پاسبان بلکه گوید هر مکان امیر از خدمت استنکاف ندارد و نه امیر جواب ایشان آنست
که جمیع آیت پیش آنست که نصاری عیسی را مستحق عبادت دانستند و صایبان طایفه را حق تعالی
ایشان را گفت آنها که شما ایشان را معبود می پندارید از بندگی استنکاف ندارند عیسی و نه مقربان
طاهرا علی حجت دیگر آنکه میگویند که حق تعالی در حق بنی آدم گفت و فضلنا هم علی کثیر من
خلقنا تفضیلا چون گفت ایشان را بسیاری از فرزندان خود تفضیل نهادیم معلوم شد که
بر همه خلق تفضیل نیستند پس صفی باز ماند که از جمله سیرون یا متعین شد که آن صفی ملائکه باشند
زیرا که بعد از بنی آدم مکلفان و صفی ملائکه و جنیان و در تفضیل این بر جن خود سخنی نیست
پس آن قسم که در کثیر داخل شد ملائکه توانند بود و جواب ایشان آنست شادین استلال مصیبت نماید
زیرا که شادین پس در معرض تفضیل ملائکه بر آدمیان باو کردید ازینجا تفضیل لازم نمی آید و غایب
باشد که اگر محسولیه جنیان یا که شما لعنتید بنی آدم بر ملائکه مفضل نباشد و ازینجا لازم نیاید که ملائکه مفضل
بلکه درین خود متمسک است ما را زیرا که در آنچه فرموده من خلقنا تفضیلا که عمومی است پس علی

در حدیث قدسی آمده که
اعلا لعبادی الصالحین ملائکین
ولادون سمعت ولا خطر علی قبر
بشر یحقن برائتله انب
ان است که از آن نعمت حق
سخن نگویند و فلان نعم نفس ولا
خطر علی قلب بشر آیت حدیث
دو گویند بر آن که در حدیث
یاقین نیست بر آن که در حدیث
و ایشان را در حدیث
شود چیزی جز او او
بما کافوا بسبب انی بودند
با طاعت من و صدق طوبی
یعلمون عمل میگردند
خبر مدعها انفسی حینی
فاولئک لهم
گروه مومنان و نیکوکاران لهم
الدرجات العلی وعلانی

بود با او
می بودیم
چون هر
او آخرت
زمان ده
بنا بر آسمان
برایم و ما
و شگفت
باشم زمان رسد
ملا در آسمان
و شگفت
که هیچ و بلیز
باز گویند خداوند
و ان صیت و ان
رسد که شگفت
در طاعت بنده

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و درین سبب...
 ۲۱۹
 غیبی و...
 مخدوم...
 ناصح...
 از قول می...
 صلوات علی و سلم

کثیرا تقصیر بعضیت میکند از هر جنبی از اجناس مخلوقات پس این مقید بود تفضیل نبی آدم را بر بعضی
 از طایفه یا آنکه احتمال دارد که این تفضیل از طریق شوکت و قوت است و ما منکر نیستیم که درین باب طایفه بر او
 تفضیل دارند آدمی از طایفه عاجز تر از آنست که دیگر آنکه میگوید طایفه یک فقه العین در حق تعالی نشوند
 و از عبادت فایز نباشند و جوهر ایشان نورانی است شریف از ظلمت هوا و شهوت مخلص و از کدورت
 حرص و غضب مصفی چگونه بالودگان معصیت طولان از عبادت خداوندان آرزو و هوا و شهوت
 بر آید جواب آنست که طایفه عبادت مجبور اند و هیچ از کلفت ریاضت از عبادت و سباحت
 بدیشان نرسد و اگر کسی از وی اصلا خط نیامدی از کسی که خط مبتلا بود فاضل تر بود بایستی که
 یحیی بن کریم ازین السلام از جمله انبیاء فاضل تر بود چون پیغمبر گفت صلوات علی و سلم که
 لَمْ يَعْصِ اللَّهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَعِبَادَتُهُ كَلْفَتُ مَشَقَّتْ بَأْتُوا شَرَّكُمْ تَرَبَّاءُ وَ بَرَّاءُ
 عاقل پوشیده ماند که صبر بر مخالفت هوا و شهوتها کردن و مقاسا با حوادث ظلمانی و مجاهدات
 با قوا نفسا و تحمل مشقتها و هوا و بلایا و پنجه از عبادت بی کلفت طایفه صعب تر و آنچه نبی آدم
 بدان مبتلا اند از میل طبع و غلبه هوا و تسلط شیطان با ضعف بنیه و قلت صبر و قضایا
 بشر از کس و تشنگی و بی خوابی اگر طایفه بدان مبتلا بودند بسیار بیچاره تر از نبی آدم بودند و نبی آدم
 انبیاء اند که از مقاومت کذب و منکران قویه نفوس کردند و زحمات فراوان بر جان و دل جا دادند
 سخنان تلخ را جواب شیرین دادند و بسیار کس از اولیاد و معتقانا بلایا با ایشان موافقت کردند
 تا بسیار را در راه خدا کشتند و بسوخند و بساهاها این گوشت از استخوان جدا کردند
 و از حق باز نگریزند و سبها دراز میخواندند و روزگاشت بی آونان بودند و ازین سیوه نیامند

من ملائکة المقربین
 و عن کبریایه
 المؤمن اکرم علی الله من
 ملائکة فضل مؤمنین
 معلوم می شود و از آیه
 کریمه و لقد کرمنا نبی آدم
 و ایضا لولا انک لما خلقت
 الا فلان لولا انک لما اظهرت
 السلام من نور الله و الخلق
 الان من نوری و ایضا
 و الانسان کسری و اناس
 الارض من هم درین است
 در فضل ان کمال که اینها
 و اولیاد از حسیب کوه تورات
 مخلوقات به طایفه
 کسب از کتاب
 نور الابصار

سر جمیع ناموای نکرده کیمی بن ذکر با خدا را یک خطه ۱۲

قدح کنند و نعوذ بالله از قول که عمره اش را بشوید و الله المثلث علی سوا الصراط
 مسئله دیگر در حکم اطفال مشرکان بعضی از علمای سلف آنست که اطفال مشرکان باید پران و مادران
 شدند و تمسک ایشان بخدیثی است که خدیجه رضی الله عنها از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 پرسید از حال اطفال مشرکان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت اگر خواستی ترا و اولاد ایشان در آتش
 بشوایندی لو شئت لاسمعتك قضاعتهم فی النار و این حدیثی است
 و نیز از آنجمله است در مثل این مسئله بدان حکم توان کرد و بخدیثی دیگر که عقبه بن ایمن میخیزد را کردن
 گفت که و کانز که با گفت آتش لفظ حدیث نیست من لصبیه قال النار و درین اشاره
 مستدلی نیست زیرا که مراد از این غلام کافرست چنانکه یکی را گویند چه برین معنی می از غضب گویند
 خاک حکم بدخول اطفال مشرکان در دوزخ و دلیل بر این حدیث آنست که چون عایشه رضی الله
 عنها از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پرسید از حال اطفال مشرکان گفت الله اعلم
 بما کافوا عاملین و این حدیث مشهور و معتبر است از حدیث خدیجه رضی الله عنها و تحت
 دیگر ایشان آنست که میگویند کودک چون در دنیا تیغ مادر و پدر است در شرک و بتشک ایشان
 حکم استرقاق بر او میرود چنانکه بر مادر و پدرش و بر مسلمان نمیتوان گفت و در گوستان مشرکان
 دفن باید کردن در آخرت نیز می باید که تبع ایشان باشد جواب آنست که اگر حکم ایشان مطلقاً
 حکم مادر و پدر بود بایستی که چون مسلمانان ایشان را استرقاق کرد حکم اسلام بر ایشان جاری
 نبود چنانکه بر مادر و پدر ایشان جاری نیست چون مسلمانان ایشان را استرقاق کند پس معلوم
 که نسبت کفر بدیشان نسبتی عارضی است به جهت نه باصل و چون برک میان فرزند و پدر

ترجمه

خدای تعالی

ثابت دارند

است بر راه

راست

ترجمه

اگر خواستی

البسته شوایندی

ترا و اولاد

ایشان

در آتش

ترجمه

که امر است

او را

گفت آتش

ترجمه

و خدای تعالی

و انما انت

بدرستی

مسئله اطفال مشرکان

و ما در مفارقت افتد از اثری نباشد و نیز حاصل شرع مقررت که تخلید در اثر
 جنت شرکاز نباشد و چون شرک از وی یافت نشد حکم تخلید وی چگونه توان کرد
 و مذہب بعضی آنست که طفلان شرکان در بهشت اند و گفته اند که ایشان چون
 طاعت نکرده اند که مستحق ثواب باشند خدام اهل بهشت باشند و بعضی از علمای
 اهل سنت میل بدین کرده اند و این مسئله در اصل مذہب معتزله است و بحدیث
 استدلال کرده اند که رسول علیه السلام در طفلان شرکان گفت هم خدام
اهل الجنة و اگر این حدیث درست شود احتمال آنست که ایشان خدام اهل بهشت
 یعنی اهل امین در دنیا و حدیث خود است بار ندارد و مقول ایشان برین آیت
 است ولا تزروا من ذر و نر و اخری میگویند با وجود این آیه چگونه
 روا باشد که بعضی دیگری ایشان را عذاب کند یا بی جنایتی ایشان را بدوزخ فرستد
 و این حدیث برایشان حجت است که ان الله خلق الجنة و خلق لها
اهلا و هم فاصلاب ابا لهم و خلق النار و خلق لها اهلا
 و هم فی اصلاب ابا لهم و بعضی از علما بر آنستند که مرجع این مسئله با علم
 حق است بر آنکه وی داند اگر وی بحد بلوغ رسید ایمان آوردی وی از اهل بهشت
 باشد اگر خلاف آن از وی داند از اهل دوزخ و این قول بر اصل دین مستقیم
 نیست زیرا که چون روانیست که حق تعالی در ویش عاقل و بالغ را عقوبت کند
 بر آنکه اگر ویرمان بودی زکوة ندادی یا فاسق را که اگر وی نبرستی فسق وی افزون

و در این کتاب
 بارزانه و بی
 فخر کس
 عذاب سنگین
 خود خواهد شد
 فخر کس
 از طریق
 اهل علم
 این کتاب
 پیدا کرد
 روید کرد
 بر اسنان
 مردم را و او
 در این کتاب
 ایشان اند
 روید کرد
 روید کرد
 ایشان مردم را

بودی بغسوق ناکرده عذاب کند بطریق اولی باشد که کودکی را که قلم تکلیف بر او
 زرقه است بکفری که از وی صادر شده عقوبت نکند و اگر گویند اللَّهُ اعْلَمُ
بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ دلیل است بر نصحی جواب آنست که مراد از الله اعلم
 بما كانوا عاملین آنست که خدای دانند که ایشان در قیامت چه کنند
 و بازگشت ایشان بچه باشد و هیچ یکی ازین اقوال نیست که نه در آن نظر
 هست اما از آن وجه که مخالف اصول است و اما حدیث معلوم است و اما متعارف
 بحیث دیگر و چون هیچ یک موجب علم نیست مذہب مستقیم آنست که درین
 مسئله توقف کنند و نه بدخول بهشت بر ایشان حکم کنند و نه بدخول و دفع
 مسئله دیگر در تکلیف مالا یطاق متکلمان اصحاب شافعی رضی الله عنہم و بسیاری
 از دیگر مذہب بر آنند که روا باشد که حق تعالی بنده را چسبند فرماید که در روح
 وی نباشد و خلاف این از معتزله یاد کرده اند و بیرون از معتزله جمیع از اهل
 حق از اصحاب ابوحنیفه رضی الله عنہم و غیرهم مخالفت ایشان کرده اند و از
 وجوهی که طایفه اول در جواب آن یاد کرده اند یکی آنست که حق تعالی خبر باز داد
 که ابولهب بکفر میرود در آتش رود و ویرا بایمان می فرمود ازین جوار تکلیف
 مالا یطاق لازم می آید و چند وجه دیگر یاد کرده که فهم عوام از ادراک حقیقت آن
 قاصر آید و چه محض بقایا ایشان راه یابد اینجا یاد نکردیم و معتزله چون بنده را خالق
 افعال خود گویند بدان لایب مسابلات نکند و جواب از آن همان گوید که مسئله قدر

تذکره
 خداست
 دانان است
 بدایه
 بودند عامل
 بدان

مسئله تکلیف
 مالا یطاق

۲۵۵
 امانت است و اما آنکه مخالفت این قول کرده اند از اهل حق نظراتشان درین
 مسئله غیر نظر معتزله است زیرا که معتزله از ان وجه رو انمیدارند که عقلاً زشت است
 و اهل سنت و جماعت بجملی متفق اند که عقل را در تحسین و تقبیح افعال حق جبر و
 مفضل و مجال نیست پس ازین وجه رو انمیدارند بلکه از ان وجه که حق تعالی
 گفته است که من بنده را تکلیف نکم الا آنچه در وسع وی باشد لایکلف الله
 نفسا الا وسعها و به مقتضای شبهتی یا نظری ظاهر صریح ترک کردن روا
 نباشد و اگر آنها با بعد این آیت استدلال کنند از قول حق تعالی ولا تحملنا
 ما لا طاقة لنا به جواب آنست که این دعائیت و مراد ازین آنست که در آخرت
 از عذاب خود بر ما مننه که ما طاقت آن نداریم و اما آنکه تکالیف دشوار بر ما مننه
 چنانکه برین آیه ایست تا معنی این قول مطابق معنی ما قبل آیت با و آنچه
 ایشان یاد کرده اند از قصه ابولهب و قدرت و داعیه در استطاعت حجت نمی شاید
 درین مسئله زیرا که اعتبار در تکالیف شرعی بظاهر با آنچه باطن حال است از ما پو
 است و ظاهر حال آنست که عاقل صانع را چون چیزی بفرماید که در غیب مقدر
 نباشد و در ظاهر حال استطاع و مقدوری با آن نه تکلیف ما لایطاق با چه اقامت امر و
 بر بندگان بقضا و قدر معلنیست بلکه تکلیف لایطاق آن با که دیوانه بتکالیف شرعی
 مطالب گردد یا آنکه زمین بفرماید که پیاده بجز رود و یا نابینائی را گویند که قرآن را بجز
 بزبان و حق تعالی وعده داده است که من آنچه در وسع بندگان نیاید ایشان بنم و وعده
 اعطای عباد بنده را از حق شکر آنرا دادند و از زمان بر واری او باز دارد و لغت انزال طاقت لنا به از غیر
 ۲۵۵

اولها ما
 کسب است
 از نفس ایشان
 آنچه بخواهند
 از نیکوئی ما
 و علیها
 ما لایکلف الله
 و بر ما باشد آنچه
 از بدیه ما
 ۲۵۵
 در تفهیم
 برین
 ای صافند ما و تحمل
 کن ما ما لایطاق
 طاقت ما لایطاق
 طاقت ما لایطاق
 طاقت ما لایطاق

گفته است و اما آنکه مخالفت این قول کرده اند از اهل حق نظراتشان درین
 مسئله غیر نظر معتزله است زیرا که معتزله از ان وجه رو انمیدارند که عقلاً زشت است
 و اهل سنت و جماعت بجملی متفق اند که عقل را در تحسین و تقبیح افعال حق جبر و
 مفضل و مجال نیست پس ازین وجه رو انمیدارند بلکه از ان وجه که حق تعالی
 گفته است که من بنده را تکلیف نکم الا آنچه در وسع وی باشد لایکلف الله
 نفسا الا وسعها و به مقتضای شبهتی یا نظری ظاهر صریح ترک کردن روا
 نباشد و اگر آنها با بعد این آیت استدلال کنند از قول حق تعالی ولا تحملنا
 ما لا طاقة لنا به جواب آنست که این دعائیت و مراد ازین آنست که در آخرت
 از عذاب خود بر ما مننه که ما طاقت آن نداریم و اما آنکه تکالیف دشوار بر ما مننه
 چنانکه برین آیه ایست تا معنی این قول مطابق معنی ما قبل آیت با و آنچه
 ایشان یاد کرده اند از قصه ابولهب و قدرت و داعیه در استطاعت حجت نمی شاید
 درین مسئله زیرا که اعتبار در تکالیف شرعی بظاهر با آنچه باطن حال است از ما پو
 است و ظاهر حال آنست که عاقل صانع را چون چیزی بفرماید که در غیب مقدر
 نباشد و در ظاهر حال استطاع و مقدوری با آن نه تکلیف ما لایطاق با چه اقامت امر و
 بر بندگان بقضا و قدر معلنیست بلکه تکلیف لایطاق آن با که دیوانه بتکالیف شرعی
 مطالب گردد یا آنکه زمین بفرماید که پیاده بجز رود و یا نابینائی را گویند که قرآن را بجز
 بزبان و حق تعالی وعده داده است که من آنچه در وسع بندگان نیاید ایشان بنم و وعده

اعطای عباد بنده را از حق شکر آنرا دادند و از زمان بر واری او باز دارد و لغت انزال طاقت لنا به از غیر
 ۲۵۵

وی حق است و مراد از ان این نوع است که گفتیم و مانفی تکلیف مالا یطاق ازین وجه کنیم پس
 قول به تکلیف مالا یطاق برین وجه که کردیم روان باشد و آنچه ضرورت مسلمانان در آن
 میسر است از اصول اعتقاد بر قانون کتاب سنت ایراد کرد تا عوام مسلمانان ضایع
 مانند آنچه از فهم ایشان دور تر یافت یاد نکرد و نظر فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله
 وسلم که نحن معاشر الانبیاء امرنا ان تکلم الناس علی قدر عقولهم
 و سلف ارجح و تفتیش در اقاوین مبتدعه منع کرده اند مصیب بوده اند و احتراز
 از ان کرده اند که شبهتی از ان بر مسلمانان ساده دل تازه نشود بهترین است صحابه بوده اند
 و توحید صرف ایمان خاص و یقین محض ایشان بود و هرگز درین ابواب سخن نگفته اند و هیچ
 شبهت پیرامون ایشان نگردید که فذلک فضل الله یوتیه من یشاء و حق
 میدانند که درینچه گفتیم بچار احتیاط کردیم و از اصطلاحات یگان یگان احتراز کردیم و مع
 بنی ازین صلاح عامه مسلمانان بسیار از آنچه گفته خواستیم که تا گفته بودی اما زمان
 آن پاک اعتقاد ان گذشته است و بکم ازین دل و دین مسلمانان درین زمان از مبتدعان
 نگر نتوان داشت و این خیانتی است که پیش از ما کرده اند و ما بار آن میکشیم و آنانکه
 منشاء سخن ایشان درین علم از مقولات فلاسفه است خود این نوع نپسندند
 اما امید است که پسند خدا تعالی باشد و در نظر عالمان ربانی آید و بر طالبان طریقت
 حق و سالکان سبیل سلامت مبارک گردد و هرگز اتوفیق مساعتت نمساید و
 بر حقیقت آنچه درین صحیفه مودع است اطلاع یابد آنرا در دل مقرر گرداند و در و مانع

در بیان گسره
 پیغمبر انیم با مور
 شدیم که
 سخن تویم
 با مردم بر اندازه
 عقلها
 شان
 در هر عصر
 این نصیحت
 ظاهر است
 بسیار
 اگر از خودی

بند سیرایات بنیات تو شنو عقلهارا از کدورت هوا صافی کن جانهارا از عاقه این جهان
 یکبارگردان دلهارا از زرق عادات آزادهها از قید شهوات و آرزو و ما داران دیدار حجاب
 خود بینی مخلص و سماع از غوغا غفلت مصفا یارب به نظر رحمت آفت رسیدگان آخِر زمان
 دریاب به سابقه عنایات کارایشان بساز احوال معاد از کید دشمنانی برایشان دشوار کن
 و احوال معاش از مگاید دشمنان دینی برایشان مگردان یارب این سبده برگزیده خود پیاپی
 ابوبکر سجد زنگی را که بفضل تو میدوار است و مدت حیات او مدیست مسلمانان را و وجود او
 سینه طهارت است مسلمانان را از نظر خود فسد و گذارد و فرزند و پیرایه مهتاب سید واران و نیک
 خوانان این دومان برسان این کتاب بر مسلمانان مبارک گردان سعی این درویش
 سر و سامان به قبول مقرون کن و این علم که بر بندگان محتاج تو نشر کرده در آخرت
 دستگیر وی گردان و ویران برین عقیدت از زنده دار و برین از دنیا بیرون بر و برین از کور حشر
 گردان و در محشر از سایه لوا خواجم صفیا و خاتم انبیا مقدم محل کرامت و صناح حضرت عیسی
 سابق غایات عبودیت مریبان حضرت ربوبیت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 افضل الصلوة و اکمل التحیات و علی آله و صحابه و در گردان انک انت الرحیم المنان

و الحمد لله رب العالمین الصلوة علی نبیه و آله
 اجمعین الطیبین الطاهیرین

دستمالی و می
 دستمالی که ای
 یعقوب بسمت
 و جلال من که
 از یوسف
 و بنیامین موده
 بودند
 باین ناله که تو کرد
 من این است از
 زنده ساخته
 بتو باز رسانیدم
 جز سدا ع
 از قیاس



خاتمه

تقریب خاتمه کلام جو اہرسلک غواص بحیر معانی موج محیط نکتہ دانی ارسطو و فطرت
فلاطون شوکت اعنی جناب حضرت حکیم محی الدین صاحبنا تخلص عبرت ادا م اللہ فیوضہ ^{وہ اللہ ظلمہ}

بسم اللہ الرحمن الرحیم

لالی ابدار عقائد توحید و رسالت و گوہر شہوار اعتراف تصادقت
حمد آفرید کاریت کہ بر اظہور بختیای و ثبات ذات بنی ہمتاشی از بحر و کان
لعل و مرجان و از خاک گل خندان شکفایند و نقاد علم از لیلہ گوہر علمیہ را آب و تاب
است بر بکم و صرف لم نیر لیلہ جو بہر عیان ثابتہ را رنگ انار بکم بخشایند
و از جلال آتش نقد کر مناسبتی آدم و از جلال آتش لاطن جہنم سے تو نکاری ز خاک
صورت پاک ، تو تو انیش باز کردن خاک ، تو دہی و تواری از دل سنگ
آتش لعل آتش رنگ ، جہان جہان گوہر عقاید منضود و چمن حسین
گلہا مقصود عقود ، نعوت محمود گہزای بہبود شار عیست کہ شرع شرفش
پہمار جوہر شب چراغ کہ سرمد یافتہ چشم مازاغ چون آفتاب عالم تاب روشن
و ابینہ تمینفش اساس بدلیل و خبر و اجماع و قیاس سناہین ارکان خانہ دین
اعنی خلفا راشدین و ارواح مبین ائمہ متین ازین اربعہ عنص قیام دین است
صحابا و کاتبان و اصحاح و ائمتہ و علمائے اہل بیت و انبیاء بنی اسرائیل و صحابہ

فیضش باعث در خوشاب کون مکان و ابرو کز متشمر جوهر افرازد کن فکان
 پر تو، جود و لعل کرامت آمد او است اتباع او در یتیم بے بها و انقیاد امر او
 مجلی و ابی چه جوهر جوهر خشان و چه گوهر گوهر ایمان از دست تجلیاتش را
 شعله طور خوانم روا و انوار آتش شرمایه نور دامن بجاسه در خشان در درج پیغمبر
 سهاگشت پیشش خور خاوری، و انک لعل خلق عظیم از کمال او ایتیت
 ساطع و بوعالی الغیب بضنین از عجز ذائقش برانیت قاطع
 ده عقل زین سپهر و از بهشت بهشت به هفت اخترم از شش جهت این نام نوشت
 کینچ خواست و صابر کان و سر روح اینز بدو کون چون تو یک تن بر شست
 صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم اما پیروان گوهر خانه خیز و شیر تان گوهر زای
 کان رخیز گوهر آگین باد آمارت افلاک از عقد گهرت و تمارت تضاءت
 خاک از عقد جوهر و تشرف ایمان گوهر انوار و اصول و تهذیب اسلام گوهر
 گرامی تفضله منقول است که در خزینة ازلی و در رفیقہ المیزلی جوهر جلی جلی
 ایمان گوهر ایت اصل که عهد قدیم و اقرار صمیم را جوهر ایت بے مثل شاد
 رعنائی ایمان را روح آینه روفاست پیش این مخدره زین با سپند دل جان سوخته
 چرخها هر گاه بر معیار رضیه و بر محک منت سینه در است آید پانا جوهر نور است
 و الا ناگوهر برود و نهد از نیشال قزنده منوال اینک درین زمان کاسد و لوان فاسد
 درستی علم و عقاد و شایستگی تعرف بنیاد مفقود الاثر و کبریت احمر است



در چارسوی همان بازار چهل و چهارم و سوق حلق و حماقت با ترک و طمطراق
 گرامی گوهر خسته جوهر محی علوم محسن فهوم جوهر آینه اهل بیت آب هر آمیت
 سرور قهرت تجارت صاحب تقوی و طهارت سخن سنج لطیف گو
 زود فهم دقیق بدین خوشگو مکارم اخلاق شاه عبدالرزاق صاحب المتخصص ناظر
 از ترک نفس و تنزه باطن در او ان سجید و خوب و عیان سعادت اسلوب
 در عالم رویا بشرف ملاقات خضر سیکری مشرف برویت و کلام شده مستفیض
 و مامور شد که ای ناظر بدین که این خزینه جوهر عقاید سینه و دینه گوهر اعتمادنا
 مفتاح کنوز غیبی کلید دفاین لاریبی سلک مروارید شسته و نظم لولونما
 نجسته سرمایه نجات ابدی و ذخیره خلاصی آخروی یعنی کتاب لاجواب
 معتقد فی المعتمد المعروف بعقاید تورپشی که تالیف صدر عظیم امام معظم علم الهدی
 علامه الوری قطب اولیا وارث انبیا صدر شریعت محی سنت قانع بدعت
 سلطان العلماء و المفسرین تاج المشایخ و المحدثین الملقب بشهاب الحق و الدین
 شیخ الاسلام المسلمین مبین المعانی نعمان ثانی برهان الحقایق کشاف
 الدقایق کینت پاک او ابو عبدالله و اسم سامیش فضل الله ابن امام سعید
 تاج الدین ابو سعید الحسن بن حسین بن یوسف تورپشتی است و این عروس زینبا
 و شاید عنار که چشم تصویر چنین مرقع بله خواب خود ندیده و هیچ گوش
 خیال باقوای خیالیه خویش از صنغای چنین صدای پیر و خسته اگر چه این عروس چون

ماه معراج حل حاشیه و برمی از زیورناشیه است فاما بغازه ارای حاشیه رنگین
 و خنابندی حسیله ترنمین شود هر آینه بر منصفه شهود و اریکه نمود جلوه گر آید و از ترا
 انطباعی و نترکت اختراعی نور افروز دیده بصارت و سر و زخمش چشم
 نصارت خواهد شد پس ام جلیل القدر شاه صاحب موصوف بر تحریر و
 وصل لغات مشکاتی پنجه عروس عرض شاه صاحب بختی اجابت رنگین نموده
 با وجود کثرت اشغال سعی و افرو ریج متواضع کار برده از آرایش زیور خوبی و از فایز
 لباس محسوبی شاید کتاب را متجلی و متحل ساخته و این قطعه تاریخ اطباء چندین از نوک
 قلم تقریر رقم حکید و توریستی کتاب معبره «ختم از طبع دل نشین آمد»
 سال طبعش که از دل عبرت «پیشی شاه راه دین آمد»

۱۲۸۷

تَمَام

قطعه تاریخ از خاکپای افاق و سراپا مقصر شاه عبد الرزاق قادری تخلص ناظر	شکر خلاقیکه هست از نیست کرد
ز امر کن بود عدم معده م ساخت	مطفش از تبعیت شاه رسل
دولت ایمان و دین مقسوم ساخت	جان فدای ملک دست قدرتش
بهر ماجه الملتین مرقوم ساخت	شرع را از حکم قرآن و حدیث
زافت چهل و دریا مسلموم ساخت	

<p>قصر دین را مستقل محکوم ساخت از ائمه نظم دین منظوم ساخت فرقه ناجی لقب موسوم ساخت فقهای معتبر موسوم ساخت بهر مایک سربیه را موسوم ساخت ثانی نعمان چه خوش قوم ساخت غیر آن کارا که حق محروم ساخت منکرش خود را عبث مغموم ساخت قاری آن راه حق معلوم ساخت کند را هم خواندش مفهوم ساخت قبل بجا پیش زرد معدوم ساخت نیر سال طبع آن معلوم ساخت معتقدی المعتقد موسوم ساخت</p> <p style="text-align: center;">۱۲ ۸۸</p>	<p>نیز از اجتماع اصحاب کرام بهر استقامی دیوان دین تابعان چار اصل شرع را گان ائمه از قیاس و اجتهاد مثل این مسلمات دین که بود زان همه این یک کتاب لاجواب شد جهانی بانصیب از فیض آن عالمش در دو سراسر ورشد مسلمات مستند هست اندران سهیل و آسان تر چنان تصنیف کرد آنچه شدنی بود مختلف العقید بمجموعه معلومات آن آگاه دل زان بر آورده زر روشی الهی</p>
--	---

ایضا

<p>ختم از طبع نیک فال آمد پشتی اعتقاد سال آمد</p> <p style="text-align: center;">۱۲ ۸۸</p>	<p>تورپشتی عقاید اعظم بهر تاریخ از دل ناظر</p>
---	---

این

این کتاب معتقد فی المعتمد

گشت از طبع محشی مفتخر

مردود باوای شایقان آخرت

عاطش بشوید هست آن راه بر

انطبایع سال آن ناظره جست

گفت باقی اعتقاد معتبر
۱۲ ۸۸

اشتهار

اطلاع داده میشود که این کتاب معتقد فی المعتمد معروف
تدریسی مطابق قانون بیست و پنجم^{۱۸۴۶} عیسوی در داخل
همی رجستری نموده شد پس که از باب مطایع و غیر هم بغیر
اجازت احقر قصد طبع آن نفرمایند

العبد
سلطان محمود علی خاں

صحنه کتاب معتمدی المعتمد و لورپوشی

صحنه	غلط	صحیح	صحنه	غلط	صحیح	صحنه	غلط	صحیح	صحنه	غلط	صحیح
۲	التحریر	التحریر	۲	فن	فن	۲	التحریر	التحریر	۲	فن	فن
۲	تحریر	تحریر	۲	فیما	فیما	۲	تحریر	تحریر	۲	فیما	فیما
۳	سندان	سندان	۳	بکتا	بکتا	۳	سندان	سندان	۳	بکتا	بکتا
۴	بردوخه	بردوخه	۴	ادوبه	ادوبه	۴	بردوخه	بردوخه	۴	ادوبه	ادوبه
۲	شبهات	شبهات	۲	بگیر کرد	بگیر کرد	۲	شبهات	شبهات	۲	بگیر کرد	بگیر کرد
۵	رحم	رحم	۵	اسرائیل	اسرائیل	۵	رحم	رحم	۵	اسرائیل	اسرائیل
۴	وهرگز	وهرگز	۴	میکنم	میکنم	۴	وهرگز	وهرگز	۴	میکنم	میکنم
۴	بذکر	بذکر	۴	والحاد	والحاد	۴	بذکر	بذکر	۴	والحاد	والحاد
۴	سایه	سایه	۴	عیسی و	عیسی و	۴	سایه	سایه	۴	عیسی و	عیسی و
۹	گویندش که آن	گویندش که آن	۹	ثبوت	ثبوت	۹	گویندش که آن	گویندش که آن	۹	ثبوت	ثبوت
۹	دران	دران	۹	کذاب	کذاب	۹	دران	دران	۹	کذاب	کذاب
۹	وبان	وبان	۹	کنذتا	کنذتا	۹	وبان	وبان	۹	کنذتا	کنذتا
۹	شر	شر	۹	او و بفرمان	او و بفرمان	۹	شر	شر	۹	او و بفرمان	او و بفرمان
۱۰	تفصل	تفصل	۱۰	در معنی	در معنی	۱۰	تفصل	تفصل	۱۰	در معنی	در معنی
۱۰	ابتداء	ابتداء	۱۰	تخلم	تخلم	۱۰	ابتداء	ابتداء	۱۰	تخلم	تخلم
۱۰	پس بوده	پس بوده	۱۰	بیتقین	بیتقین	۱۰	پس بوده	پس بوده	۱۰	بیتقین	بیتقین
۱۰	و روشن شد	و روشن شد	۱۰	فرمود در شنن	فرمود در شنن	۱۰	و روشن شد	و روشن شد	۱۰	فرمود در شنن	فرمود در شنن
۱۰	که حجت است	که حجت است	۱۰	گشته	گشته	۱۰	که حجت است	که حجت است	۱۰	گشته	گشته
۱۰	بر خیزد	بر خیزد	۱۰	یاد او د	یاد او د	۱۰	بر خیزد	بر خیزد	۱۰	یاد او د	یاد او د
۱۰	رو نباشد	رو نباشد	۱۰	بمثله	بمثله	۱۰	رو نباشد	رو نباشد	۱۰	بمثله	بمثله
۱۰	تشبه	تشبه	۱۰	انگاه	انگاه	۱۰	تشبه	تشبه	۱۰	انگاه	انگاه
۱۰	حدشیا	حدشیا	۱۰	بر زمان	بر زمان	۱۰	حدشیا	حدشیا	۱۰	بر زمان	بر زمان
۱۰	اما آنکه	اما آنکه	۱۰	یکی	یکی	۱۰	اما آنکه	اما آنکه	۱۰	یکی	یکی
۱۰	کثری	کثری	۱۰	تر بیف	تر بیف	۱۰	کثری	کثری	۱۰	تر بیف	تر بیف
۱۰	وبر	وبر	۱۰	بدان	بدان	۱۰	وبر	وبر	۱۰	بدان	بدان
۱۰	بارند	بارند	۱۰	القار کرده	القار کرده	۱۰	بارند	بارند	۱۰	القار کرده	القار کرده
۱۰	یقینی	یقینی	۱۰	قضیه	قضیه	۱۰	یقینی	یقینی	۱۰	قضیه	قضیه
۱۰	هوا	هوا	۱۰	تر سیده	تر سیده	۱۰	هوا	هوا	۱۰	تر سیده	تر سیده
۱۰	ناتی	ناتی	۱۰	سختی	سختی	۱۰	ناتی	ناتی	۱۰	سختی	سختی
۱۰	ام جعلوا	ام جعلوا	۱۰	تلفته	تلفته	۱۰	ام جعلوا	ام جعلوا	۱۰	تلفته	تلفته
۱۰	ایست	ایست	۱۰	که باشد	که باشد	۱۰	ایست	ایست	۱۰	که باشد	که باشد
۱۰	حرجا	حرجا	۱۰	واقف	واقف	۱۰	حرجا	حرجا	۱۰	واقف	واقف
۱۰	اجبیت	اجبیت	۱۰	نمودند	نمودند	۱۰	اجبیت	اجبیت	۱۰	نمودند	نمودند

صیغ	غلط	۱	۱۹۳	صیغ	غلط	۱۲	۱۴۲	صیغ	غلط	۸	۱۱۴
ایشان	اشان	۱	۱۹۳	نیز حمل	نیر حمل	۱۲	۱۴۲	تار غبت	وتار غبت	۸	۱۱۴
مظنه	فطنه	۱۳	۱۹۴	بمدین	بمدین	۱۲	۱۴۱	نمودند	نمور	۴	۱۱۸
اولاد	اوولا	۱	۲۰۲	متقین	مقسس	۱۴	۱۴۱	بود	بوس	۴	۱۱۸
حنفی	صفی	۱۴	۲۰۲	دمبدم	دمبدم	۱۴	۱۴۱	ساخته	ساحته	۸	۱۱۸
تکلم	تجلم	۱۳	۲۰۳	ارضی	ارضی	۵	۱۴۲	کدام	لدام	۸	۱۱۸
خدایرا	خدیرا	۱۳	۱۰۵	کنظام	کنظام	۱۵	۱۴۲	بر	بر	۱	۱۴۱
وهولاء	وهو	۱۲	۲۰۵	وینحالت	یحالت	۳	۱۴۳	روح	روج	۱۲	۱۲۹
میکرد	یکرود	۲	۲۰۴	اسلام از	اسلامز	۴	۱۴۲	لابدنا	لابنا	۱۵	۱۲۹
تکفیر	تلفیر	۱	۲۰۴	تنفیز	تنفیز	۱۲	۱۴۲	بترود	بترود	۸	۱۳۰
تتمیزیه	تنزیه	۱	۲۰۴	اعتقاد	اعتقاد	۱۵	۱۴۴	حوالی	حوال	۱	۱۳۱
یک	یک	۱۰	۲۰۴	از انجمله	از انجمله	۳	۱۴۸	کنز	کنزه	۴	۱۳۳
یکی	کی	۱۲	۲۰۴	اینست	نیت	۱۱	۱۴۸	حملت الارض	حملت الارض	۱۱	۱۳۳
قاتل	قاتل	۹	۲۰۹	بسیاری	بسیار	۱۱	۱۴۸	ستارگان	سدارگان	۱۲	۱۳۵
واین	وان	۱۲	۲۱۰	بیش	بیش	۱	۱۴۹	نیست	نیرت	۹	۱۳۱
میکوبند	میکوبند	۱۶	۲۱۱	طایفه کبیتند	طاروکس	۱۵	۱۴۹	کرده	کردد	۱۰	۱۳۱
در حق	در حق	۸	۲۱۲	سر	سر	۵	۱۸۰	جسمی	جسمی	۱۳	۱۳۲
خالدین	خالدین	۶	۲۲۰	باخار	باخار	۱۶	۱۸۰	ازلفت	ازلف	۲	۱۳۵
نویسد	نولر	۸	۲۲۰	انکار	انکار	۱۳	۱۸۱	دریا نامند	دریا نامند	۶	۱۳۵
بدعتها	بدعتها	۱۲	۲۲۴	دروی	دروی	۴	۱۸۲	ادق	اده	۱۳	۱۳۶
متع	معه	۵	۲۲۴	گشته	گشته	۲	۱۸۳	با حفظ	بامع	۱	۱۳۹
یتقیه	یتقیه	۱۴	۲۲۸	گشته	گشته	۲	۱۸۳	اگر چه حدیث	اگر چه حدیث	۱۳	۱۵۲
اول گفت	گفت	۱۴	۲۲۸	تضییع	تضییع	۶	۱۸۳	دارند	دارند	۱۵	۱۵۲
از بهر	از بهر	۳	۲۲۹	وی را	وی را	۱۴	۱۸۳	به پیشش	بمس	۱۵	۱۵۴
بخصال	بخصال	۹	۲۲۹	بجملگی	بجملگی	۱۵	۱۸۳	انکه	انکه	۲	۱۵۹
بشبهات	بشبهات	۱۶	۲۳۳	اسلامت	اسلامت	۱	۱۸۴	محدثات	محدثات	۱۳	۱۴۰
غیر	غیر	۵	۲۳۳	اسلام علی	اسلام علی	۱	۱۸۴	نیز	کرد	۹	۱۴۱
برزق	برزاق	۱	۲۳۹	صحبت	صحبت	۵	۱۸۴	مذلت	مذلت	۲	۱۴۲
جمله دین باشد	جمله باشد	۳	۲۳۱	بمشابه	بمشابه	۱۶	۱۸۴	بشوی	بشوی	۸	۱۴۲
یقین است	یقین است	۱۳	۲۳۳	دخلی	دخلی	۶	۱۸۸	بر آمدن	بر آمدن	۹	۱۶۸
درین	درر	۱۳	۲۳۳	سد و اعنی	سد و سل	۱۲	۱۸۸	دانسته ایم	دانسته ایم	۱۱	۱۴۵
برسند	برسند	۲	۲۳۳	لا تخانات	لا تخانات	۱۵	۱۸۸	بر نیاید	بر نیاید	۱۴	۱۶۵
صاحبان	صاحبان	۸	۲۳۸	ندارد	ندارد	۲	۱۹۰	غایت	غایت	۸	۱۶۵
بسته نیایدند	سنود	۱۴	۲۳۹	زیرا که	زیرا که	۱۴	۱۹۰	تا خیر	تا خیر	۲	۱۴۰